



# زندگی نامه خودنوشت حاج حسین آقا ملک

## قسمت سوم

زهرا طلایی<sup>۱</sup>

قسمت سوم زندگی نامه خودنوشت حاج حسین آقا ملک، آخرین بخش از زندگی نامه موجود در مخزن اسناد کتابخانه و موزه ملی ملک در تهران؛ در تاریخ خراسان و مشهد، هم زمان با دوره مشروطه خواهی، واقعه به توپ بستن حرم مطهر حضرت رضا(ع) توسط روس‌ها و وقایع و حوادث مربوط به آن در مشهد و تلاش‌های مردمی، از ارزش بسیاری برخوردار است، علاوه بر این که مانند بخش‌های قبلی اطلاعات بسیار مفیدی در باره رجال مشهد و خراسان، مکان‌های تاریخی، کنسولگری‌های روس و انگلیس به دست می‌دهد که قطعاً مورد توجه اهل پژوهش و تاریخ مشهد قرار خواهد گرفت. البته به نظر می‌رسد گذشت زمان باعث فراموش شدن بخشی از خاطرات شده و منجر به اشتباهاتی در ذکر نام افراد و وقایع شده.

همان‌طور که در توضیحات ابتدایی بخش اول این زندگی نامه، که در جلد دوم و سوم دفتر اسناد<sup>۲</sup> آمده است، گفته شد، متأسفانه، حاج حسین آقا نوشتن زندگی نامه خود را ناتمام می‌گذارد و از صفحه ۱۵۳ متن اصلی آن - تا انتهای صفحه‌های موجود یعنی صفحه ۱۸۱ - به نقل عین نوشته‌های علی مؤتمن در مورد اماکن مقدس حرم مطهر رضوی می‌پردازد و البته آن را هم ناتمام می‌گذارد. برنامه نویسنده، برای نگارش زندگی نامه خود در روزهای یکشنبه، ظاهراً ادامه یافته است اما، درج تاریخ نگارش مطالب فراموش شده است. این متن، همان‌طور که در قسمت‌های قبل اشاره شد، از اشکالاتی که ناشی از کهنوت سن و در نتیجه ضعف

۱. زهرا طلایی، دانشجوی دکتری تاریخ، کارشناس پژوهش مدیریت اسناد و مطبوعات. [talaezahra@gmail.com](mailto:talaezahra@gmail.com)
۲. دفتر اسناد، جلد دو و سه، مجموعه مقالات کارشناسان مدیریت اسناد و مطبوعات، به کوشش زهرا طلایی در سال ۱۳۸۶ توسط سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس منتشر شده است.



حافظه نویسنده است مانند: تکرار مطالب، دورشدن از مطلب اصلی و تطویل کلام در بعضی از قسمت‌ها برخوردار است. هم چنین با این که نویسنده سعی کرده حوادث را به ترتیب تاریخ و پیش آمد وقایع زندگی خود ذکر کند، تابع هیچ نظامی نیست و مسیر کلام در بعضی مواقع به خارج از بحث اصلی هدایت می‌شود. ملک، خود قصد بازنگری مطالبش را داشته تا آن را تکمیل و اصلاح کند، اما ظاهراً این فرصت برایش پیش نیامده است. این نکته از یادداشت‌های وی در حاشیه بعض مطالب، که به خود یادآوری می‌کند: مطلبی را اضافه یا بررسی کند یا سند مطلب را ضمیمه کند معلوم می‌شود.

در تصحیح این بخش هم مانند دو بخش قبلی، انشای نویسنده حفظ شده و املائی بعضی کلمات به شیوه نگارش امروز درآمده اصلاح شد. هم چنین در این بخش بعضی مطالب که شایسته درج در این دفتر نبود به ضرورت، حذف شد، هر جا که این حذف انجام شده در پی‌نوشت به آن اشاره شده است. هم چنین یادآوری می‌شود که تاریخ ثبت شده روی زندگی نامه، مربوط به زمان نگارش است و ارتباطی به تاریخ و جریان وقایع در دوره قاجار ندارد. درباره نگارش زندگی‌نامه دختران حاج حسین آقا نظراتی داشتند، مرحومه خانم عزت ملک نظرشان این بود که زندگی‌نامه با بیان حاج حسین آقا و قلم دکتر سهیلی نوشته شده و خانم صدیقه ملک نظرشان این بود که با بیان حاج حسین آقا و قلم عبدالحمید مولوی نوشته شده است.

\*\*\*\*\*

### [متن زندگی‌نامه:]\*

پس از تشرّف به مشهد و آستان قدس مولى الموالى و عتبه عرش درجه عليّه رضويه، ارواحنا فداه، که تنها توسّل من در این سفر پرشور و شرّ بود و توکل به خداوند و نداشتن هیچ گونه معاضدو مساعد، بلکه یک شهر معاند با تحریکات تقی خان معاون الایاله؛ به آن آستان قدس توسّل جسته، خیر دنیا و آخرت خود را استدعا نمودم. هر چند در سال ۱۳۱۷ هجری قمری که در التزام رکاب پدرم، رحمة الله علیه، به مشهد مشرف شده بودم؛ به آستان قدس کراراً تشرّف حاصل گردید؛ ولیکن تحقیق و تدقیقی که لازم است به عمل نیامده بود و در این سفر

\* ترجمه اشعار عربی این متن توسط آقای حجت الاسلام محمدحسن نوری‌نیا، فهرست‌نویس نسخ خطی اداره مخطوطات، صورت گرفته و همچنین آقای حسن علی فریدونی کتابدار تالار محققان نسخ خطی اداره مخطوطات، مراد دستیابی به منابع تحقیق (چاپی و خطی) یاری نمود، از همکاری این دو همکار بزرگوار سپاسگزارم و امیدوارم همراهی خالصانه شان در درگاه حق و حضرت رضا(ع) مقبول باشد.



ساعی بودم، علاوه بر آنچه را که اعتماد السلطنه در کتاب مطلع الشمس، در سفر ۱۳۰۰ هجری قمری که سال تشریف ناصرالدین شاه به ارض اقدس باشد، نوشته؛ تفصیلاً مشاهدات خود و مسموعاتی که قابل ذکر است تهیه کنم و در این سرگذشت خود منعکس سازم. لذا، این قسمت را تفصیلاً لازم است برای اطلاع خوانندگان تذکردهم. در سفر ۱۳۱۷ ق. هجری قمری که با پدرم و جمعی به مشهد مشرف شدیم، کسی بود قدی کوتاه داشت و معمم و چشم‌های خود را سرمه می‌کشید و معروف بود به حاج میرزا محمد عتیقی<sup>۱</sup> که دخالت در اوقاف عتیقی در آستان قدس می‌کرد و بی فضل هم نبود، در آن سال من و برادرم را به آستان قدس مکرر می‌برد و خطوطی را [که] در آستان قدس بر سنگ‌های مقبره و کتیبه‌های حرم محترم و رواق‌ها نوشته شده بود، ارائه می‌داد و دلالت می‌کرد و آنها را توضیح می‌داد و تشریح می‌کرد. از جمله کتیبه ای بود که بر روی سنگ در حرم محترم، بالای ازاره کاشی، به خط حسینقلی<sup>۲</sup> نوشته شده که بدون اغراق می‌توان گفت بر بهترین خطوط میرعمادالحسنی قزوینی<sup>۳</sup> ترجیح دارد و این شخص در عوض این که با قلم بنویسد، مقوّا را به هر اندازه که می‌خواست بنویسد، می‌بریده و مقوّا را به جای قلم به کار می‌برده و همچنین سنگ قبر عباس میرزا نایب السلطنه و دیگران [را] دیدیم؛ که باید گفت اگر خطوط مذکور را با دقت عکس برداشته گراور سازند و تجلید نمایند، یکی از نفایس زیبا و کلکسیون خطوط نسخ و نستعلیق خواهد بود. (چنانکه قبلاً اشاره شده شخص عباس میرزا نایب السلطنه هم، نستعلیق را در کمال خوبی و شیرینی می‌نوشته است). در آن سفر ۱۳۱۷، درس هیئت و نجوم را نزد آقا ملامهدی منجم باشی آستان قدس<sup>۴</sup> که قدی کشیده داشت و معمم بود و یک قبضه ریش [داشت] و طب را هم نزد مرحوم آقا میرزا طاهر طبیب که در کوچه حسنقلی<sup>۵</sup>، در پایین خیابان مشهد ساکن بود، درس می‌خواندم. او شاگرد مرحوم ملک الحکماء حافظ الصّحه بود، که فرزندی داشت به نام دکتر فتحعلی خان صبا و اخیراً در بهداری رضوی چناران که از تأسیسات این جانب است، ریاست داشت و با اعتقاد کامل به مرضای آن حدود رسیدگی می‌کرد و مرحوم میرزا طاهر طبیب دارای فضل و ادب بود و طبع شعر داشت که یک الفیه الطبیّه<sup>۶</sup> ساخته و متن کتاب قانونچه<sup>۷</sup> را به نظم آورده که در مقدمه تبجیل<sup>۸</sup> از ملک الحکماء حافظ الصّحه کرده و بعد شروع به نظم قانونچه می‌نماید. این الفیه به طبع رسید و نسخه [ای] از آن در کتابخانه ملی ملک موجود است و ابتدای الفیه را چنین شروع کرده است: «الطب کان العلم بالاحوال، من جهة الصّحه و الرّوال، لتحفظ الصّحه مهما حاصله و تسترو عن تجدها هائله» و باز ذکر شد که مرحوم مبرور آقا میر

سید علی متخلص به ضیایی، معلم من هم، در سفر ۱۳۱۷ همراه بود و خدمت آن مرحوم منطق و حکمت را می‌خواندم و تلمذ می‌کردم و در سال ۱۳۲۳ هجری قمری که به مشهد مشرف شدم، مرحوم رضوان [وشاده؟ سیادت؟]، حاج میرزا عبدالله ۹، متولی مسجد جامع گوهرشاد که یکی از بهترین رجالی است که در عمر خود دیده بودم، در مشهد با من آشنا شد و اغلب شب و روز را با یکدیگر می‌گذرانیدیم و این سید بزرگوار با آن که عواید مسجد گوهرشاد در آن تاریخ، یعنی سال ۱۳۲۳ قمری هجری، به چهارده هزار تومان در سال نمی‌رسید و حق التولیه آن مرحوم مختصر بود و خود نیز استطاعت زیاد و درآمد فوق العاده به کلی برای او نبود؛ هر کس از وضیع و شریف، از هر نقطه ایران یا خارج از ایران به مشهد مشرف می‌شد، اول کسی که از او دیدن می‌کرد، این سید محترم بود و همچنین اول کسی که برای او هدایایی می‌فرستاد، از قبیل شیرینی‌های خانگی و ترشی و نان‌های جور و اجور، این بزرگوار بود. در موقع حرکت نیز، باز هم این سید محترم از او مشایعت می‌کرد و به فراخور حال، یادگاری به او از برک<sup>۱۰</sup> و عبا و غیره می‌داد و خودش به اسب علاقه داشت و یکی دو اسب عربی سواری داشت که آنها را دوست می‌داشت و به سواری آنها مایل بود و همشیره این سید محترم، عیال مرحوم حاج میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی<sup>۱۱</sup> بود که علاوه بر اجتهاد در خطّ تصوّف و عرفان وارد و به میرزا آقا درگزی<sup>۱۲</sup> ارادت می‌ورزید و اینها چند برادر بودند: یکی مرحوم حجّت الاسلام حاج میرزا محمدباقر مجتهد<sup>۱۳</sup> و مرحوم حاج میرزا جعفر<sup>۱۴</sup> و یک برادر دیگر به نام حاج سید محمد<sup>۱۵</sup> و در مواقعی که من و آصف الدوله با یکدیگر پنجه نرم می‌کردیم و تقی خان معاون الایاله نیز این فتنه را تشدید و تأیید می‌کرد، تنها کسی که با من بود و از من دلجویی می‌کرد، مرحوم مبرور حاج میرزا عبدالله متولی مسجد، طاب ثراه، بود و مرحوم والد، رحمه الله علیه، که بر این نکته وقوف یافته بود، بدون این که با من مشورتی کرده و استعمال و استمزاجی نماید، به طور محرمانه با مرحوم مبرور متولی مسجد وارد مذاکره شده بود که صبیبه آن مرحوم را برای من عقد کند و عیال مرحوم متولی، حاجیه آغا شاهزاده، صبیبه مهدی قلی میرزا سهام الملک<sup>۱۶</sup> بود و دارای یک پسر بود به نام اعزاز السلطان و چند دختر داشت: که یکی عیال مرحوم متولی طاب ثراه و دیگری، امیرزاده خانم عیال شاهزاده یحیی میرزا<sup>۱۷</sup> پدر مؤید حضور<sup>۱۸</sup> و عباس میرزا سهامی و غیره و یکی، میمنت الملوک عیال مرحوم سید سعید<sup>۱۹</sup> پسر مرحوم سید حسین نائب التولیه و دیگری، عیال مصطفی میرزا قهرمان<sup>۲۰</sup> و یکی هم، عیال رکن التولیه<sup>۲۱</sup> پسر نقیب مشهد بود.

مرحوم مبرور متولی مسجد، در خارج شهر باغی داشت معروف به باغ امین آباد، تابستان‌ها

را به آنجا می‌رفت؛ گاهی هم چند روزی در تابستان برای بیلاق به ابرده<sup>۲۲</sup> سفر می‌کرد. روزی برای ملاقات مرحوم متولی مسجد، به باغ امین آباد رفتم. در وسط باغ سه چهارطاقی مختصر داشت و یک دستگاه هم عمارت اندرونی در کنار باغ بود. اوّل غروب، سواره آن جا رفتم و صرفاً برای دیدن مرحوم متولی مسجد، به طور ساده رفته بودم و میل کردم شب را در آنجا، نزد مرحوم متولی باشم. به جلودار خود گفتم اسب‌ها را ببرد و صبح زود بیاورد و شب را در باغ امین آباد پس از صرف شام، خوابیدم. صبح که به منزل آمدم، دستخطی از طرف ذی شرف پدرم، رحمه الله علیه، زیارت شد. پاکتی بزرگ و قطور بود. باز کردم؛ دیدم مشحون است بر مراسلاتی که بین پدرم و مرحوم متولی، راجع به گرفتن صبیّه او برای من، مبادله شده مشعر بر این که پدر را بر فرزند حقوقی است که یکی از آن‌ها زن گرفتن است و اگر دختر است، شوهر دادن است و فروسیتی که سواری باشد و تیراندازی و شنا آموختن و امثال ذلک. اگر چه می‌دانم تو خود راضی به این قضیه و زن گرفتن نیستی لیکن به مفاد «لا زُهْبَانِيَه فِي الْاِسْلَام» به تو امر می‌دهم که این پیشنهاد را بپذیری و در اصل موضوع، زیاد حرفی نداشتیم؛ ولی با ملاحظه این دست خط، مثل این بود که مشهد را بر مغز من کوفتند چرا که این اندیشه به خاطر رسید که رفتن من دیشب به باغ امین آباد، شاید به عنوان نامزد بازی و این ترهاتی<sup>۲۳</sup> پیش آید و حال آن که به راستی روح من از این موضوع بی‌خبر و هیچ‌گونه اطلاعی نداشتیم و از خجالت این تصور مدتها با مرحوم متولی که ممکن نبود یک روز همدیگر را نبینیم، متارکه کردم تا پس از چندی از طهران، پدرم رحمه الله علیه، جمعی را فرستاد برای ترتیب عقد و تشکیل مجلس و لوازمی که در آن زمان عادت و معمول بود.

در قبل اظهار شد به این که به خانه معاون الایاله وارد شدم و پس از سخت‌گیری‌های او، مرحوم مشهدی نوروز علی<sup>۲۴</sup> بود کتابفروش، اصلاً تهرانی و دم در مسجد گوهرشاد یک دکان کوچک کتابفروشی داشت دارای قد رسا و عینک به چشم می‌زد او مردی بود ساده و راست و درست و با آنکه چیزی نداشت دارای همتی بلند و صفاتی ارجمند بود؛ با من آمد و شد می‌کرد. خانه مرحوم اعتبار السلطنه<sup>۲۵</sup> را که در محله ارگ واقع بود و باغچه بزرگی داشت با حمام و یک دستگاه عمارت اندرونی و حیاط کوچکی مشتمل بر چند اتاق برای من کرایه کرد و اثاثیه آنجا را هم فراهم ساخت و در آن منزل مدتها زندگی کردم. بالاخره صبیّه مرحوم متولی مسجد را که چهارده سال بیش نداشت، پس از عقد، از کوچه ای که پشت گنبد سبزو واقع بود و دری از این خانه به آنجا باز بود، عیال مرا آوردند. به احترام مرحوم متولی مسجد رحمه الله

علیه و سیادت عیالم، تادم کالسکه به استقبال رفته، دست عروس را گرفته به خانه آوردم. در داخل باغ، نهری بود که نسبتاً کوچک و عروس هم به قدری کوچک بود که نمی توانست از نهر رد شود. دست او را گرفته، از نهر عبور داده و به نزدیک عمارت برده، او را به عمارت فرستادم و خود آمدم به آن حیاط کوچکی که در کنار باغ بود و قبلاً ذکر شد. در آن حیاط، مرحوم حاج عمادالمحققین<sup>۲۶</sup> و عیال و دخترش منزل داشتند که معروف بود به: ابن الطباخ؛ چون پدرش آشپز مرحوم عضدالملک بود و خود او منبر می رفت و عشقی به جمع آوری کتاب داشت و چهارصد پانصد جلد کتاب جمع آوری کرده بود که پس از فوت خودش به آستان قدس، حسب الوصیّه او تقدیم داشتند. رفتم زیر کرسی و آن جا خوابیدم. هر چه آمدند که بد است، پاشو برو به اندرون. اظهار کردم: مادامی که یک نفر زن غریبه در آن حیاط باشد، قدم نخواهم گذاشت. آمدند و قسم خوردند که هیچ کس نیست. رفتم نزد عیالم، نشستم و به لحاظ سیادتش و مقام پدر بزرگوارش به او اظهار کردم که تو تصوّر نکن که من شوهر تو هستم، بلکه یک خدمتگزار صدیقی برای مقام سیادت خودت و پدرت نسبت به تو دارم. این اطاق طولانی و دراز و در قدیم به هفت دری معروف بود، [..].<sup>۲۷</sup> چند روز بعد از عروسی، آصف الدوله مرا خواست. رفتم نزد آصف الدوله، دیدم خود را قدری گرفته و خطاب به من کرد که: نان شهر کم شده<sup>۲۸</sup>، دستور بدهید که از چناران هر چه غله هست به مشهد حمل نمایند. اظهار کردم: موکول است که به عرض پدرم برسانم و الشاعه تلگراف می کنم و اجازه می خواهم. گفت: این که می گویم اجازه است، احتیاجی به تلگراف ندارد. گفتم: اجازه شما و بزرگتر از شما برای من حجت نیست و من از خود، رأیی ندارم. باید به عرض برسانم و وقتی که امر فرمودند، اطاعت می شود. صدا کرد: تقی خان! معلوم شد آن علیه ما علیه<sup>۲۹</sup>، پشت در حاضر و قبلاً مشغول تفتین بوده است. آصف الدوله به تقی خان گفت: برو و این غله را حمل کن و بفرست به مشهد. معاون الایاله اظهار کرد: موکول به اجازه فلانی است. به تقی خان توپید که: من به تو می گویم و حالا تو سرپیچی می کنی. لطیف خان را که رئیس یک عده از سوارانش بود خواست که، صد سوار بردار و برو به چناران؛ هر چه غله هست حمل کن. من بلند شدم و گفتم جنازه او را حمل خواهند کرد و آمدم به منزل. پیشخدمتی داشت محمد تقی میرزا رکن الدوله به نام محمد خان، بسیار شرور و نترس، او را خواستم و مأمور کردم که به چناران برود و شرحی هم به رعایا و به کدخدای چناران نوشتم که نام کدخدا، حاج آقا جان بیک بود و در [کویر؟] چناران می نشست. خلاصه این که، اگر خواستند غله چناران را ببرند و به انبار غله دست بزنند، هر

کس باشد، بزیند. لطیف خان و شاهسونها به چناران رفته و شدت به خرج می دهند، آنها نیز در صدد ممانعت بر می آیند و آن صد سوار، در کاروانسرای چناران متحصّن می شوند و پسر لطیف خان که با سواران بوده و از کاروانسرا تیراندازی می کرده، محمد خان او را نشانه می گیرد و تیری به سمت او رها کرده و او را می کشد. آنها برای این که جمعیت متفرّق شوند، جنازه پسر لطیف خان [را] از کاروانسرا که در آنجا متحصن شده بودند، به پایین می اندازند و خبر به آصف الدوله رسید و آصف الدوله امر کرد، توپخانه و سرباز به چناران برود.

در چهارم ذی حجه الحرام ۱۳۲۴ هجری قمری، تلگرافی به آصف الدوله رسید که کلیه املاک ملک التجار [را] ضبط کند و توقیف نماید. با رسیدن این تلگراف، به اصطلاح چاقوی آصف الدوله دسته پیدا کرد و بسیار از وصول این تلگراف، خرسند شد. ولیکن خواست خداوند در تهران ورق را برگرداند و چون معروف بود که آصف الدوله دختران ترکمانان را به خارج کشور، به روس ها و غیره می فروشد؛ در ابتدای مشروطیت، بر ضدّ آصف الدوله و بر خلاف او، از این جهت، غوغائی بر پا شد و روزنامه ها و اجتماعاتی که علیه او سخنرانی می کردند، شدت یافت و بالاخره موجب عزل آصف الدوله گردید و عملیات و دشمنی های او خنثی شده، عازم تهران گردید. لیکن با ترس و لرز بسیار از ضدیت مشروطه خواهان، نسبت به او و هم ترس از مرحوم والد رحمه الله علیه که در طهران او را دنبال می کرد. در موقع حرکت، آصف الدوله خواست دشمنی های خود را به نحوی جبران کرده و از این جانب، دل جوئی نماید. لذا مرحوم مبرور متولّی که صبیبه او در منزل من بود؛ مساعی جمیله معمول می داشت که بتواند به وسیله آصف الدوله، با این که معزول است، اسبابی فراهم آورد که هم رفع توقیف املاک ما شده باشد و هم من شرحی به مرحوم والد، رضوان الله علیه، در رضایت از آصف الدوله بنویسم. عاقبت مرحوم متولّی، رحمه الله علیه، پیشنهاد کرد که: ده هزار تومان، من به آصف الدوله بدهم و محصول املاک را به خود این جانب واگذار کند. آصف الدوله نیز، احکامی به مأمورین دولت، به خط منشی الملک که گویا نام او بهاء الدین<sup>۳۰</sup> بود و برادر شیخ زین الدین زنجانی<sup>۳۱</sup> - که موقوفات مدرسه صدر<sup>۳۲</sup> واقع در تهران، جنب مسجد شاه، روبروی حمام معروف به حمام حاج میرزا آقاسی<sup>۳۳</sup>، در اختیار او بود - نوشت. این احکام را توسط مرحوم متولّی فرستاد که من ده هزار تومان را در عوض به او بدهم. من آن احکام را گرفته؛ سواد مطابق با اصل کرده و به مهر مرحوم حاج شیخ حسنعلی تهرانی<sup>۳۴</sup> که از فامیل مرحوم امین السلطنه<sup>۳۵</sup>، خویش میرزا علی اصغر خان اتابک بود، اعلی الله مقامه، و به مهر مرحوم حاج میرزا

حبیب الله مجتهد و دیگران از علماء، که آشنایی به خط و مهر آصف الدوله داشتند، رسانیده و اصل احکام را قبول نکرده و به آصف الدوله مسترد داشتیم و وجه را نپرداختیم. چنانکه ذکر شد: قبل از توقیف املاک پدرم، مرحوم مشهدی نوروز علی زوّار کتابفروش رحمه الله علیه، منزل اعتبارالسلطنه را برای من اجاره کرده بود و در آنجا ساکن بودم. در آن وقت، یک صراف کوچکی در مشهد بود که سرمایه مختصری داشت، به نام حاج کربلایی علی. پیرمردی بود. پیش از آن که املاک توقیف شود، اجناس املاک را به او تحویل می‌دادم و مختصری هم وجه، برای امرار معاش می‌گرفتم. هم چنین یک نفر دیگری بود: به نام حاج علی اصغر رزّاز<sup>۳۶</sup> که او نیز برنج و روغن منزل را می‌داد. پس از توقیف املاک که استطاعت پرداخت کرایه منزل و مخارج یومیه را نداشتم؛ در بیرون دروازه نوغان<sup>۳۷</sup>، مرحوم حاج اعتضادالتولیه<sup>۳۸</sup>، باغی و یکی دو اتاق مختصر داشت که دور از مرکز شهر و اطراف آن هم آبادی نبود. دو اطاق در آن باغ، به مبلغ سه قران یا پنج قران کرایه کرده و در آن وادی غیرذی زرع، به مفاد آیه مبارکه «ربنا اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع»<sup>۳۹</sup> به آن جا رفته و به عیال خود توصیه کردم که: «استر ذهبک و ذهابک و مذهبک»<sup>۴۰</sup> وضع زندگانی من و خودت را باید از پدرت که مرحوم مبرور متولّی، علیه الرّحمه، باشد و هم چنین از مادرت مرحومه، حاجیه آغا شاهزاده صبیّه مرحوم سهام الملک، شدیداً مکتوم و مستور داری و اگر آن‌ها احتیاطاً بر حال ما و زندگانی کنونی ما که از هر جهت به سختی و صعوبت می‌گذرد، اطلاع یافتند و خواستند برای تو چیزی ارسال دارند، حق قبول آن را نداری و به هر چه مقدّر است، باید تن بدهیم تا گشایشی با فضل حق در زندگانی ما حاصل شود و به این عسرت زندگی را می‌گذرانیدیم که به راستی سه روز، سه روز نان خشک خالی نیز برای سدّ جوع نداشتم. در ایام محرم و روضه خوانی که البته در همه نقاط شهر مشهد معمول بود و بیش از سایر شهرها شیوع داشت؛ در هر مجلسی که برای استماع روضه و شرکت در سوگواری قدم می‌نهادم، حاج کربلایی علی صراف که وضع و شرح آن سبق ذکر یافت، به ادّعی مبلغی در حدود دو، سه هزار تومان، بالای پله اول منبر می‌رفت و پس از ذکر مطاعن بسیار، از من به مطالبه مبلغ ادعائی خود می‌پرداخت و مثل این که مشاّرالیه، کار دیگری جز این کار نداشت یا به تحریک خصماء من و دشمنان، شغلش را منحصر به این کار قرار داده بود که می‌دانست، من به کدام مجلس روضه می‌روم تا این عمل را در آن مجلس تکرار کند. من نیز جز صبر و سکوت چاره ای نداشتم و خواه ناخواه، به تحمل می‌پرداختم و در آن وقت که، بدو مشروطیت بود، در ماه رمضان، چند نفر از کسانی که سنگ مشروطیت را به سینه می‌زدند؛ مأمور تشکیلات



ادارات دولتی مشهد گردیده بودند و به مشهد وارد و ادارات را قبضه کردند. یکی از آنها: مرحوم آصف الملک برادر منصور السلطنه عدل<sup>۴۱</sup> و پسر مرحوم رکن العداله<sup>۴۲</sup> بود که از دیرباز تا زمان محمدتقی میرزا رکن الدوله، برادر ناصرالدین شاه که والی بالاستقلال خراسان بود؛ قبلاً و بعداً، همیشه ریاست عدلیه وقت را عهده دار بود و دیگر، ظهیرالسلطان پسر مرحوم ظهیرالدوله قاجار داماد ناصرالدین شاه شوهر فروغ الدوله که کفیل ایالت بود و دیگر، علی نقی فسا علاءالسلطان<sup>۴۳</sup> که مدیر دفتر ایالت بود و دیگر، مرحوم سردار سعید پسر مرحوم آجودان باشی کل<sup>۴۴</sup> و مرحوم آجودان باشی<sup>۴۵</sup>، بسیار آدم خوش صورت و خوش بیان و شوخی بود و چند فرزند داشت: یکی مرحوم سردار سعید مذکور که پس از فوت فرزندش، از همه چیز کناره گرفته و دست کشیده و به جنگل های گیلان رفت و به صورت دراویش به سر می برد تا در گذشت؛ یکی هم سردار سیف افشار<sup>۴۶</sup>، که چند سال قبل والی خراسان بود؛ دیگر، مرحوم اللهیارخان<sup>۴۷</sup> و دیگری سیف الله خان<sup>۴۸</sup> و پسر دیگری نیز داشت که داماد اعلم السلطنه<sup>۴۹</sup> بود و شاید یکی، دو اولاد دیگر داشت. اینها مادری داشتند که گویا ملقبه به پروین الدوله بود. زنی بود بسیار کافی و لایق، وقتی، تابستان را در شمیران، در باغ فرمانفرمائی آمده، بیلاق آن سال را در باغ پدرم گذرانیدند. در آن تاریخ من و برادرم تقریباً شش، هفت سال بیش نداشتیم و مرحوم آجودان باشی، برای برادرم لباس قزاقی دوخته بود و او را قزاق باشی صدا می کرد. غرض این که با این خانواده بسیار دوست و محشور بودیم. سردار سعید برای ریاست قشون به مشهد آمده بود و عدلیه در آن تاریخ، در خانه ای که فعلاً محل قونسول گری آمریکا<sup>۵۰</sup> در مشهد است، تشکیل شده بود. این منزل در ابتداء، متعلق به اسماعیل خان رئیس ایل هزاره<sup>۵۱</sup>، ملقب به شجاع الملک و اصلاً باخزری بود. مردی بود ساکت و بسیار موقر و قدی بلند و یک قبضه ریش داشت و کلاهی مانند پاپاخ<sup>۵۲</sup> های کوچک، بر سر می گذاشت و هر وقت سواره حرکت می کرد، هفت هشت نفر باخزری، در جلو اسب او پیاده حرکت می کردند و بعداً این خانه به دست یکی دو نفر افتاد تا رسید به دست حاج عبدالحسین زوّار<sup>۵۳</sup> تاجر و پس از او به مرحوم حاج محمدکاظم کوزه کنانی<sup>۵۴</sup> رسید و بعد از فوت مرحوم کوزه کنانی، فرزندان او که ورشکست شدند و مقروض گردیدند منزل را به رهن بانک ملی واگذار کرده و هنوز هم در رهن بانک است. مقصود این که عدلیه در آن خانه بود و آن وقت من روزه می گرفتم و حالا چند سالی است برای علت بیماری چشم ها، از روزه گرفتن ممنوع و قادر به روزه گرفتن هم نیستم. با این که املاک در آن زمان در توقیف دولت بود، باز هم عدلیه دعاوی را متوجه من دانسته و مرا احضار می کرد

که با نخوردن افطار و نداشتن چیزی جهت افطار، گرسنه و تشنه، تمام ماه رمضان را در دادگستری به مدافعات پرداخته، نزدیک سحر نانی اگر یافته می‌شد، صرف کرده و به روزه خود ادامه می‌دادم و هفت سال به این سختی و بدبختی خود و عیالم، رحمه الله علیها، گذرانیدیم تا آن که به لطف یزدان و میامن این آستان ملایک پاسبان، وضع مملکت تغییر کرد و مشروطه صغیر به میان آمد و شاهزاده نیرالدوله<sup>۵۵</sup> به ایالت خراسان انتخاب و برگزیده شد و به نیشابور آمد و چون بدون مراجعه به سفیر انگلیس و روس حرکت کرده بود، آنها برخلاف نیرالدوله، در مرکز کارشکنی می‌کردند و به تحریک انگلیسی‌ها، حاج محمدحسن معاون التجار<sup>۵۶</sup> که تحت‌الحمایه انگلیس‌ها بود با برادران و کس و کار خودش و جمعی دیگر از قبیل: حاج محمد جعفر کشمیری<sup>۵۷</sup> و مهرمنیر<sup>۵۸</sup> برادرش و مرحوم قائم مقام التولیه<sup>۵۹</sup> در مسجد گوهرشاد اجتماع کرده و شروع به تلگرافات به مرکز کردند؛ مبنی بر اینکه نیرالدوله را نمی‌خواهیم و در تربت حیدریه، در بلوک زاوه<sup>۶۰</sup> شخصی بود به نام شجاع الملک قرائی<sup>۶۱</sup> و دارای ثروت و اندوخته نسبتاً مهمی بود که بیشتر آن ثروت پول نقد و دو قرانی نقره امین السلطانی بود. در مشهد حاج علی آقائی بود بادکوبه‌ای<sup>۶۲</sup> که جزو مجاهدین آن وقت بود، جمعی را برداشته به بلوک زاوه تربت حیدریه رفته، به عنوان این که شجاع الملک مستبد است و معنأً برای غارت و چپاول اموال شجاع الملک، بدو بیچاره را مقتول ساخته و وجوهی را که شجاع الملک مخفی کرده بود، از مخزن‌ها در آورده و با ترازو به یکدیگر قسمت می‌کردند و من که در مشهد، در مدت هفت سال توقیف املاک، به سختی گذران می‌کردم، به ستوه آمده، حاج غلامرضای تاجر اردوبادی<sup>۶۳</sup> که آن بیچاره نیز که از تجار معتبر بود و به هر گونه کاری که دست زده بود، جز خسارت و مرارت چیزی حاصل نداشت. او نیز از زندگی خود به تنگ آمده، به لحاظ آشنائی که با من داشت، با من تماس گرفت و قرار شد که در این موقع اغتشاش که از طرفی شهر مشهد بدون والی و انجمن ایالتی مشهد<sup>۶۴</sup> که به نام انجمن معدلت ارض اقدس، تشکیل یافته بود و اجتماعات در مسجد گوهرشاد علیه نیرالدوله ادامه داشت و حالت تجزی مجاهدین و بلا تکلیفی مردم؛ ما را بر آن داشت که ما نیز دست به کاری بزنیم<sup>۶۵</sup> و سابقاً مذکور شد که حاج غلامرضا اردوبادی<sup>۶۶</sup>، مرحوم حاج عبدالحسین زوّار را که مدیر شرکت عمومی در مشهد بود، مضروب ساخته و کتک زده و اهانت کرده بود که منجر به اقدامات مرحوم مبرور والد، طاب ثراه، شد و کار به جائی رسید که قونسول روس در مشهد، رسماً به خانه حاج عبدالحسین زوّار رفته و معذرت خواهی کرده بود و منظور من از تماس با حاج غلامرضا اردوبادی این بود که از آن

وضعیت نجات یابم. من به حاج غلامرضا اردوبادی گفتم: تو خودت را در اختیار من بگذار و پیش خود نقشه کشیدم که با پیشرفت آن نقشه من و توبه فضل حق، از این صورت و سختی نجات خواهیم یافت. او قبول کرد. حاج غلامرضا اردوبادی، اسب قزلی داشت؛ من هم دو اسب از جای دیگر عاریه کردم، یکی را برای خود نگه داشتم و دیگری را برای سواری به جلودارم که همراه بود، دادم. حاج غلامرضا یک تفنگ پنج تیر آلمانی داشت و من نیز دو ششلول [نفان؟]<sup>۶۷</sup> که سرتاج زین معمول بود، می گذاشتند. سه نفری از راه طرق<sup>۶۸</sup> به سمت شریف آباد<sup>۶۹</sup> عازم شدیم. در راه شیخ حسن مجتهد برسی<sup>۷۰</sup> [را] که پیشنماز و شاگرد مرحوم آیت الله میرزا محمد خراسانی<sup>۷۱</sup> بود، دیدم که پیاده به عنوان تعرض که به مشروطیت توهین شده، از مشهد عازم تربت حیدریه بود و دو، سه نفر از اعوان و انصار او نیز، پیاده همراهش بودند. اینها معنا، برای آنکه از اموال شجاع الملک بهره و قسمتی برده باشند، عازم تربت شده بودند. قسمتی از مردم نیز برای ملاقات با شاهزاده نیرالدوله، عازم نیشابور بودند؛ تا اگر او به خراسان آمد، حقوقی به خرج داده و انتفاعی حاصل کرده باشند. ما را که می دیدند، تصور می کردند که ما نیز عازم نیشابور هستیم که با ملاقات با نیرالدوله، شاید توسط او برای توقیف املاک کاری بکنیم. اما مطلب ما غیر از آن بود که استنباط کرده بودند. در هر حال، به شریف آباد رسیدیم و شب را در آن جا توقف کرده، اسبها را کاه و جوی داده، خودمان نیز راحت شدیم.

حاج غلامرضا اردوبادی که بر مقصود من واقف نبود، حوصله اش سرآمده و به ترکی می گفت: ها را کد دوخ؟ یعنی کجا می رویم؟ من جوابی نمی دادم و اگر هم جوابی به او داده می شد، این بود که صبر کن! معلوم خواهد شد. ناگفته نماند که آن وقت، در تمام خراسان، [از] تفنگ های گلوله ورشو، یکی همین پنج تیر حاج غلامرضا اردوبادی بود و یکی هم، اسدالله خان شوکت الدوله<sup>۷۲</sup> داشت که رئیس یک قسمت از ایل تیموری بود و یک پای او کوتاه بود و در راه رفتن مثل مرغابی می لنگید و راه می رفت و آن پنج تیر آلمانی را یک نفر از افراد ایل تیموری، روی دست نگاه می داشت و پیشاپیش شوکت الدوله حرکت می کرد و چند نفر هم پشت سر شوکت الدوله، برای احترام به او همراه می رفتند؛ ولیکن خود آن مرحوم، قادر به استعمال تفنگ نبود. نام ایل تیموری را که کسی می شنود، تصور می کند مانند سایر ایالات مملکت، از قبیل: ایل بختیاری و قشقایی و عرب و بلوچ و اکراد و الوار هستند؛ غافل از این که عده ای مردم بیکار و تنبل و نالایق که قادر به کوچک ترین دفاعی نبوده و نیستند و هر وقت برای اخذ مواجب بی جا به مشهد می آمدند صورتی می ساختند، شبیه به تراکمه، پااخی بر سر و جبه ای برتن و

در ترک هر نفر سواری، یک دست رختخواب و یک پوستین بود و تفنگ‌های سرپر داشتند که آن را در ترک خود می‌بستند و چکمه‌هایی از چرم داشتند که نوک آنها مثل کفشهای ساغری برگشته بود و پاشنه کفش آنها مانند کفش‌های خانمها، بسیار باریک بود که در پیاده روی بسیار متعذر و متعسر بود و اگر یکی از آنها احیاناً، در راه برای قضای حاجتی از اسب پیاده می‌شد، دیگر قادر نبود سوار اسب بشود؛ زیرا می‌بایست یک پا را که در رکاب می‌گذاشت، پای دیگر خود را از روی تفنگ و رختخواب و پوستینی که به ترک بسته و بلند کرده، بر روی اسب بنشینند و مقدور سوار نبود، از این جهت مجبور بود که افسار یابورا به دست گرفته تا منزل پیاده برود. پس از این جمله معترضه، به مقصود ادامه می‌دهیم. تفنگ‌های دولتی، تفنگ‌های ورندل گلوله سربی بود، برای سوار تفنگ‌های کوتاه و برای پیاده تفنگ‌های بلند. در شریف آباد نصف شب بیدار شده، حاج غلامرضا اردوبادی را نیز از خواب بیدار کرده، در تاریکی شب از راه احمدآباد چَرَم<sup>۷۳</sup> به دو ملک خود که به نام سنگ آتش<sup>۷۴</sup> و مراغه<sup>۷۵</sup> است، رفتیم. در آنجا چهار نفر سوار که مأمور توقیف آن دو ملک بودند، خوابیده بودند؛ تفنگ‌های آنها را برداشته، با قطارهای فشنگ تفنگ‌ها، و اسب‌های آنها را هم گرفته و در راه روی آنها بستیم و سه، چهار نفر از بربری‌ها را که ابتدا تبعیت از ما نمی‌کردند، برای آنکه هفت سال در اختیار ما نبودند؛ با شلاق آنها را سوار کرده، تفنگ‌های مأمورین دولت را نیز به دوش آنها انداخته، هفت نفر شدیم و به طور ایلغار به تاخت، به سنگ بست آمده، که آن هم ملک ما بود، رسیدیم. شش نفر مأمور دولت هم در آنجا بودند که تفنگ‌ها و اسب‌های آنها را نیز یراق چین<sup>۷۶</sup> کرده، قریب پانزده، شانزده نفر شدیم؛ ولیکن همه سوار و مسلح و از آن جا عازم فریمان شدیم و در منزل و عمارت اربابی فریمان، جای گرفتیم و فرستادیم کدخداهای فریمان و ریش سفیدان ایشان را، حاضر کرده، به نصیحت پرداختم که: شما رعایای فریمان به خوبی می‌دانید و مستحضرید، فریمان ملک من است و شماها مسلمان هستید؛ اگر رضای خاطر من نباشد، نماز و روزه و اقامت شما شرعاً در این ملک، صورت مشروع نخواهد داشت. بدون آن که از خود مقاومتی نسبت به ما ابراز دارید، تسلیم شوید. هر کس از طرف دولت یا حاج محمدحسن معاون التجار - که فریمان از طرف عین الدوله به اجاره او واگذار شده - آمدند، جوابش را من می‌دهم. گفتند: اجازه دهید، ما برویم با خودمان شور کرده و نتیجه را به شما اظهار داریم و رفتند. ما نیز برای آنکه یک عده بلوچ همیشه، از طرف علیک<sup>۷۷</sup> و جلگه زاوه ۷۸ که آن طرف کوه فریمان است، به کاریز بداع<sup>۷۹</sup> و خلیل آباد<sup>۸۰</sup> و رخنه<sup>۸۱</sup> که آن هم ملک من

بود، برای تعلیف اغنام و احشام خود به آنجا می آمدند؛ شرحی به آنها نوشتم. یکی، دو کاغذ هم به مرحوم سید احمد علی شاه<sup>۸۲</sup> که رئیس بربری های جاغوری<sup>۸۳</sup> بود و دیگری به مرحوم سید عظیم بربری<sup>۸۴</sup> که رئیس دای زنگی ها<sup>۸۵</sup> بود نوشتم، که: ما فریمان را تصرف کرده، شماها به کمک ما بیایید و من نیز از شماها نگاهداری کرده و خرج اسب ها و خودتان را می پردازم. پس [از] ارسال کاغذها دیری نگذشت، کدخداهای فریمان آمدند و اظهار داشتند که: ما شور و فکر خودمان را کرده ایم، ده روزه به ما مهلت بدهید و شما بروید و پس از ده روز بیایید؛ اگر دولت عین الدوله و حاج محمدحسن معاون التجار اقدامی نکردند، ما تسلیم خواهیم شد. اظهار داشتیم که چون از راه دور آمده و خسته هستیم، شب را این جا بیتوته کرده می مانیم و فردا صبح می رویم. گفتند: مانعی ندارد. در این بین، گوشه حیاط برجی بود مشرف به عمارت فریمان، حاج غلامرضای اردوبادی به ترکی به من گفت: برج را نگاه کن، یک نفر تفنگچی آنجا نشسته، مواظب ماست و من الآن او را می زنم و دست برد به تفنگ، من او را آرام کرده، گفتم: بی سبب جنجال و اغتشاشی برپا نکن؛ اهمیتی ندارد و اگر آنها اقدام کردند، می توان معارضه به مثل کرد و اگر نکردند، صبر می کنیم تا صبح ببینیم چه پیش می آید. شب را پس از صرف غذای حاضری، استراحت کرده. هوا تاریک روشن بود که صدای سم اسب های زیاد و شیهه اسبان و همهمه جمعی، برخواست. معلوم شد که هفتاد [هشتاد؟] نفر از بربری ها و بلوچ ها، بر اثر مراسلات ما، به حمایت ما آمده اند. ریش سفیدان و کدخدایان فریمان را خواسته، گفتم: چون قول داده ام که برویم و پس از ده روز بیائیم، خلف قول نمی کنم و اگر رعایت این نکته نبود، همین امروز تکلیف شماها را معلوم می ساختم. و از فریمان با قریب صد سوار، عازم کاریز بداغ و سایر املاک جام خودمان شدیم و در هر قسمت از املاک که مأمورین دولت بودند، اسب و تفنگ آنها را گرفته، خود آنها را روانه می ساختیم و در قریه بردو<sup>۸۶</sup> که از املاک من بود، اقامت کردیم.

از شهر خبر رسید که دو قطار قاطر، اسلحه و مهمات برای فریمان می برند. الله یار خانی بود فریمانی<sup>۸۷</sup>، که بدو فریمان تیول او از طرف دولت بود. برای عده ای از سوارهای فریمانی او را هم، برای این که رعایا همه اقوام و بستگان او بودند، به آنجا آمده، رعایا را اداره کند که مطیع ما شوند؛ سرکرده یک قسمت از سوارهای ما، شخصی بود به نام نجیب الله خان که، برعکس نهند نام زنگی، کافور؛ او را خواستم و دستور دادم که به تاخت می روی و هر جا به این دو قطار قاطر رسیدی، آنها را جلو کرده و بیار. پس از روز، نجیب الله خان با سوارها آمدند و آن دو قطار

قاطراً آوردند. ما به تصوّر این که اسلحه و مهمات است، خوشوقت شدیم که مقداری اسلحه برای سواران ما که تفنگ و فشنگ نداشتند، رسید. بارها را باز کردیم، معلوم شد تمام قند و شکر و برنج و روغن و وسائل خوراکی است. فوری دستور دادیم برای سوارها و خودمان تهیه بینند. اول بهار بود. قازیاغی ۸۸ و سبزی صحرائی از بیابان برای ما می آوردند. من هم هفت سال بود چیزی پختنی و خوراکی نخورده بودم با سوارها مشغول شدم و به اصطلاح دلی از عزا در آوردم.

یک شنبه ۱۳۴۰/۱۰/۳

پس از صرف اغذیه و سیورسات<sup>۹۰</sup>، حاج محمدحسن معاون التجار که از طرف عین الدوله مستأجر فریمان و [فریمان] سپرده به او بود، به جهت تحشید<sup>۹۱</sup> لجاجه و ارادلی که به فریمان فرستاده بودند؛ برای دفاع از کسان من، کاغذی از الله یار خان فریمانی که سابقاً فریمان در تیول او بوده و قسمتی از سواران فریمانی ابواب جمع او بود و این نکته را باید اظهار داشت، قبل از آنکه تراکمه به دست دولت روسیه تدمیر<sup>۹۲</sup> و خلع سلاح گردند؛ همیشه از اوقات، خاک خراسان محل تاخت و تاز تراکمه بود و آنچه در صحاری و براری، آبادی بود از دهات و قراء، تمام آنها به دست تراکمه چپاول می شد و مردمان بیچاره قسمتی مقتول و قسمتی اسیر و جمعی آواره می گردیدند و به طوری که در تمام صحاری و براری خراسان، ساکن دار و نافخ نار، باقی نماند. تنها رودخانه‌ها [بی] که کوهستان و درّه تنک داشت و اگر دو تفنگچی در آنجا گمارده می شدند، ده هزار ترکمان هم قادر به حمله نبود، فقط و فقط آنها باقی بودند که آنها نیز از طرف دولت، تیول یک عده از خان‌ها و سرکردگان نالایق، به عنوان تیول سوار اداره می شد و سواری در بین نبود و جمعی از کس و کار خودشان را، به صورت سوار در آورده، هر وقت نیز می خواستند، از دولت استفاده نامشروعی کرده و گوشی ببرند؛ همان کس و کارشان را، قائم مقام تراکمه کرده و مشغول به چاپیدن و آزار زوّر و دیگران می گردیدند. زوّر هم مخصوصاً از طریق خراسان که به زیارت مشرف می شدند، در منزل میاندشت<sup>۹۳</sup> و اطراف آن که اغلب محل تاخت و تاز تراکمه بود؛ یک فوج سرباز با دو اژده توپ دهانه پر بود که زوّر را به تدریج جمع کرده و پس از این که تعداد آنها زیاد می شد؛ آنها را با آن توپ دهانه پرو جمعی سرباز تکه و پاره، از محل هائی که تراکمه از آنجا عبور می کردند؛ زوّر بدبخت را عبور می دادند و چنین گفته اند: «وقتی قافله بزرگی را به این صورت، می خواستند از محل میاندشت بگذرانند؛ تراکمه بر سر آنها ریخته و تمام آنها را اسیر کرده، همراه خود می برند. بلافاصله هزار نفر سوار ترک که از آذربایجان

برای زیارت آستان قدس حضرت رضا، علیه آلاف التحیه و الثناء، با سرکردگی یک نفر به آن نقطه رسیدند و شنیدند که تراکمه یکی، دو ساعت پیش قافله بزرگی را زده و همراه خود برده اند؛ رئیس سواران آذربایجانی، آن هزار سوار که همه البته مسلح بودند؛ خواسته، قرآنی در میان می‌گذارد و به آنها خطاب کرده و می‌گوید: ما که عازم عتبه بوسی آن آستان هستیم، برای ما خدمت و افتخاری بالاتراز این نیست که برویم به جنگ تراکمه و این زور را از چنگال آنها خلاص کنیم. اگر کشته شویم، زهی سعادت که در راه آن حضرت شهید شده‌ایم و اگر موفق شدیم، امیدوارم که این خدمت مورد قبول واقع گردد. بیایید قسم بخوریم به این کلام مجید که تا یک نفر از ما زنده مانده، از این جنگ برنگردیم که یا همه کشته شویم و یا با توفیقات الهیه موفق برگردیم. پس از قسم خوردن، یک دل و یک جهت، بر روی خلوص عقیدت و صدق نیت، خود را برای جانبازی حاضر کرده، سر می‌گذارند به بیخ گوش اسب‌ها و به تاخت، همه یک دل، در تعقیب تراکمه که تعداد آنها چند مقابل اینها بود، می‌روند. خوشبختانه موقعی با تراکمه مصادف می‌شوند که آنها همه پیاده شده و مشغول تقسیم اموال آن قافله بزرگ، از اموال و نفوس بوده که سواران آذربایجانی مانند بلای ناگهانی، بر سر آنها ریخته و فرصت سوار شدن و دست به اسلحه بردن را نیافته، اسب‌های آنها نیز از این پیش آمد، رم کرده، به توی خود تراکمه می‌ریزند و بالاخره جمع کثیری از آنها را کشته و بقیه را اسیر کرده، قافله را رها و مستخلص می‌سازند. پس از فیصله دادن این امر، آن عده از تراکمه را که اسیر شده بودند، آن‌ها را در یک صف قرار می‌دهند و قافله را خواسته، از زن و مرد، و به آنها خطاب می‌کنند که این اسرا در اختیار شما هستند، هر یک از آنها هر گونه خسارتی کرده اند، آنها را بشناسید و از صف خارج کرده، در اختیار خودتان بگیرید و هر گونه مجازاتی که می‌خواهید و می‌توانید، نسبت به آنها معمول دارید. در میان قافله عربی و عیالش بوده و آنها هم عازم تشرّف به مشهد بوده اند. عرب چند دفعه صف تراکمه را از بالا به پایین می‌رود و می‌آید و به دقت آنها را ملاحظه می‌کند. یکی از آنها را شناخته و از صف خارج می‌سازد. رئیس سوارهای آذربایجانی به او می‌گوید: مال تو بپر، آن ترکمن [را] مرد عرب قدری از جمعیت و قافله دور کرده، [...] [۹۴]

سپس عرب او را به قتل می‌رساند. «غرض از ذکر این جمله معترضه، آن بود که در آن تاریخ در اراضی خراسان، جز معدودی از این رودخانه‌ها که آباد و جمعیت داشته، قلعه جات دیگری وجود نداشته، تا آن که روسیه به قلع و قمع تراکمه پرداخته، صفحات خراسان شروع به آبادی کرد و بیشتر از املاک خراسان را که به بنچاق<sup>۹۵</sup> های قدیمی آنها نظر می‌اندازیم، می‌بینیم تمام

آن قراء و دیه‌ها، به عنوان مجهول المالک از طرف حاکم شرع که: یکی، مرحوم آقا میرزا احمد رضوی<sup>۹۶</sup> پدر مرحوم آقا میرزا ابراهیم رضوی<sup>۹۷</sup> که من او را حین تشرّف به خراسان دیده بودم و نزد او با مستشارالسلطنه<sup>۹۸</sup>، بابت تخته دیمه زاراره قیطان، واقع در چهار فرسنگی مشهد در جنب جیم آباد<sup>۹۹</sup> که گویا اسم سابق آن حبیب آباد یا جیب آباد بوده، محاکمه و ترافع شرعی می‌کردیم و دیگری مرحوم حاج شیخ محمدرحیم بروجردی،<sup>۱۰۰</sup> پدر مرحوم حاج شیخ عبدالحسین بالاخیابانی.<sup>۱۰۱</sup> این دو نفر، تمام دهات و قنوات بایره را، به عنوان مجهول المالک، به مردم فروخته بودند. و رعایای فریمان کس و کار الله یار خان فریمانی بودند، به این جهت او را به فریمان خواسته بودند که رعایای فریمان، به لحاظ بستگی با الله یار خان، تبعیت از ما نمایند. غرض، الله یارخان کاغذی نوشت و برای من فرستاد، به این مضمون: سیورساتی را که برای ما فرستادند و برای شما آوردند، نوش جان؛ ولیکن قاطرها مال من است، خواهش می‌کنم قاطرها را برای من پس بفرستید. ما نیز چون قاطرها مورد لزوم نبود، برای او فرستادیم. فریمان در وسط حقیقی، املاکی است که مرحوم مبرور والد، طاب ثراه، حسب الامر ناصرالدین شاه از حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل شیرازی<sup>۱۰۲</sup> با ضمانت نامه [ای] که ناصرالدین شاه در صدر عریضه [ای] که پدرم، رحمه الله علیه، توسط میرزا علی اصغر خان اتابک جهت ناصرالدین شاه فرستاده، خرید و ناصرالدین شاه در صدر آن دستخط کرده و ضمانت نموده که عکس آن در این خاطرات منعکس خواهد شد و گراور می‌شود<sup>۱۰۳</sup>. فریمان در وسط املاک مذکور واقع شده، پس از ورود مظفرالدین شاه به تهران، مرحوم محمودخان حکیم الملک<sup>۱۰۴</sup> چون سوابق آشنایی با پدرم داشت، از او خواست و به او وکالت داد که فریمان را از دولت که خالصه دیوانی است، به نام خودش، برای پدرم بخرد و فریمان به جهت، بندی که از قدیم الاّیام در جلورودخانه آن ساخته شده و آن بند مهمّ است؛ لذا به واسطه بند مذکور، فریمان از سایر املاک خراسان، با اهمیت [تر] نام برده می‌شود و مرحوم محمودخان حکیم الملک نیز فرمان فریمان را به نام خود می‌خرد و بعد به موجب قبالة جداگانه، به پدرم انتقال می‌دهد و الله یارخان را از آنجا خارج کرده و در عوض فریمان، دولت همّت آباد<sup>۱۰۵</sup> را به او می‌دهند و فریمان را از ید او منتزع می‌سازند و بعداً از مشهد اعتبارالسلطنه و آقارضا رئیس التجار<sup>۱۰۶</sup> که با مرحوم والد بدی و سعایت می‌کردند؛ با تلگرافات عدیده و مکاتیب زیاد، ذهن محمودخان حکیم الملک را مشوب<sup>۱۰۷</sup> و با دستگیری میرزا علی خان امین الدوله<sup>۱۰۸</sup>، پدرم را گرفته به اردبیل تبعید می‌نمایند. برای آنکه پدرم را در مضیقه گذارده و قبالة [ای] را که محمودخان حکیم الملک



راجع به فریمان به پدرم انتقال داده، شاید پس بگیرند. لذا، مرحوم پدرم را به اردبیل فرستادند که شرحش گذشت و به این جهت بود که من و حاج غلامرضا اردوبادی، ابتدا به فریمان رفته، رعایای فریمان را خواستیم با نصیحت، با خودمان همراه سازیم که شرح آن نیز گذشت.

در موقعی [که] در بردو بودیم، نامه‌ای از طرف مرحوم عبدالحسین خان ملکی<sup>۹۹</sup> رسید که سی نفر لژگی<sup>۱۰۰</sup> هستند که اینها بسیار کارآمدند، اگر می‌خواهید برای شما بفرستم. من نوشتم، بفرستید. رئیس آنها یک نفر حسینعلی نام بود که سبیل‌های بلندی داشت و لباس آنها به فرم و شکل قزاق‌های روسیه بود و پایاخی‌های لژگی و [شپرمه یا سپرمه؟] و چکمه و لباس‌های قزاقی ممتاز [داشتند]. این سی نفر لژگی یا گرجی، به ریاست حسینعلی به بردو آمدند که سکنای ما در آن جا بود. تعداد نفرات ما از پیاده و سواره، در حدود ششصد، هفتصد نفر می‌شد و اینها چند دسته بودند که هر یک رئیسی جداگانه داشتند. بربری‌ها، دو دسته بودند: یک دسته جاغوری و دسته دیگر، دای زنگی و دای به اصطلاح افغانه، گویا به معنای تیره باشد. رئیس جاغوری‌ها مرحوم سید احمدعلی شاه بود، قدی کوتاه داشت و چهار شانه و ریش او محرابی بود؛ لیکن وزین و اتباع او هم کاملاً منقاد او بودند. برادری داشت به نام سید حیدر که جوان بود و سید احمد علی نیز از بستگان او بود. جایگاه آنها یعنی سید احمدعلی شاه و اتباعش، بیشتر در قریه گرمه واقع در نزدیکی احمدآباد چرم، در بلوک سرجام مشهد<sup>۱۰۱</sup> واقع بود و ریاست دای زنگی با سید عظیم نام بود که او نسبتاً بلند قامت، یعنی از سید احمدعلی شاه بلندتر بود و بربری‌ها بیشتر کوتاه قد و از جنس مغول‌ها هستند و اینها به طور کلی شیعه متعصب می‌باشند و در افغانستان با اهل تسنن ضدیت و مخالفت داشته، همیشه در قتل جبال شامخه منزل می‌کرده‌اند و از ترس اهل سنت جرأت آمدن به دشت را نداشته‌اند و افغانه هر جا آنها را می‌یافته‌اند، به قتل می‌رسانیدند و همچنین افغانه اگر به حدود آنها قدم می‌گذاشتند، بربری‌ها نیز معارضه به مثل می‌کردند. پاره [ای] نیز بربری‌ها را، هزاره می‌نامند و در سوابق ایام مرحوم اسماعیل خان شجاع الملک هزاره، با اتباعش از افغانستان پناهنده به ایران شده و از طرف دولت به لقب شجاع الملکی مفتخر؛ خود و اتباعش در سرحد افغانستان در منطقه باخرز متوطن شده و آن سرحد از طرف دولت به او سپرده شده بود و او مردی بود بلند قامت، بسیار وزین و کم حرف و شجاع، یعنی نسبت به ایل تیموری شجاع بود نه مثل ایلات بختیاری و قشقائی و یا بویراحمدی یا شاهسون‌های اردبیل از قبیل ایلات قوجه بگلو<sup>۱۰۲</sup> و آمارلو<sup>۱۰۳</sup> و امثال آنها که در عهد تزار، سربازان روسیه که در سرحد ایران و روسیه بودند؛ همیشه

از دست شاهسون‌ها به عذاب بودند. هزاره‌ها از حیث شکل و صورت مانند بربری‌ها و مغول‌ها بودند؛ با این فرق که آنها برخلاف بربری‌ها بلند قامتند و بربری‌ها کوتاه قامت و این اسماعیل خان، چنانکه به خاطر دارم، نمی‌دانم برای چه پیش آمدی، از ایران رفت و چون از دولت رنجیده خاطر شده بود، به افغانستان مراجعت کرد و محمدرضاخان<sup>۱۴</sup> که گویا برادر او بود؛ پدرم، رحمه الله علیه، لقب شجاع الملکی را برای او گرفت و مرحوم محمدرضا خان مثل اسماعیل خان شجاع الملک، مردی با وقار و کارآمد بود که اغلب در واقعاتی که صعب و سخت بود، از طرف دولت مأمور می‌شد و به تمشیت امور می‌پرداخت و با شجاعت و تدبیر از عهده برمی‌آمد؛ که گفته‌اند:

الرأی قبل شجاعه الشَّجاعان      هوأول وهی محلُّ التَّانی  
وهُما اذا اجتمعَا لِنَفْسٍ مَرَّةٍ      بَلَّغَتْ مِنَ الْعَلِیَا بِكُلِّ مَكَانٍ<sup>۱۵</sup>

و گفته‌اند: «به شمشیری یکی تا صد توان کشت به رأی لشکری را بشنکنی، پشت» بلی اول تدبیر است و بعد شمشیر شعراء.

عرب و عجم را در پاره [ای از] اشیا مناظراتی است، از جمله مناظره شمشیر و قلم است و یکی از شعراء عرب می‌گوید:

اذ أقسمَ الإبطل یوماً بسیفهم      وعدَّه ممَّا یجلب المجد والکرم  
کفی قلمُ الکتاب عزّاً و رفعةً      مدی الدَّهران الله أقسمَ بالقلم<sup>۱۶</sup>

که مراد سوره نون و القلم باشد که خداوند به قلم قسم خورده است نه به شمشیر و دیگری گفته:

إن یسبقُ القلمُ الذی خضعت      له الرِّقاب و ذلَّت خوفه الأمم  
کذا قضی الله للاقلام مُد برئت      ان السُّیوف لها مُد أرفقت خدَم  
وکلُّ صاحبِ سیفٍ فی الوری أبداً      ما زالَ یتَّبِعُ ما یجری به القلم<sup>۱۷</sup>

و عبدالعلی میرزا فرزند<sup>۱۸</sup>، مرحوم فرهاد میرزا معتمدالدوله<sup>۱۹</sup> را، لغزی به عنوان قلم هست و نیکو سروده:

در نیستان چوشیر و صید بدند      با توهم خواب و رام، هر هنگام  
کرم صید و هیبت شیران      هنر تیر و سطوت بهرام  
از تو ظاهر شود به یک جنبش      چون کنی در به دست خواجه مقام  
غیث از رام اللندی و الجود      لیث از هم الهیاج وقام<sup>۲۰</sup>

با قلم خواجه آن کند که نکرد      با دم تیغ تیز رستم سام

به هر حال رشته سخن از دست نرود، برگردیم بر سر سخن. قسمتی از سواران را نیز رئیس شیر خانی<sup>۱۳۱</sup> بود، خوگانی که افغان بود. مردی بود متین و تیرانداز و شجاع و عده ای از سواران که زیر دست او بودند، آنها نیز از افغانه بودند و قسمتی دیگر از سوارها سرکردگی نجیب الله خان<sup>۱۳۲</sup> بود و مصداق: «بر عکس نهند نام زنگی، کافور» بسیار نانجیب و رذل، ولیکن تا حدی کار آمد و ریاست سوار و پیاده به عهده شاهزاده مؤید حضور که پسر مرحوم یحیی میرزا، شوهر همشیره مرحومه مغفوره، حاجیه آغا شاهزاده، که عیال مرحوم مبرور متولی مسجد جامع، طاب ثراه بود و چنانکه گفتیم اینها، صبایای مرحوم مهدی میرزا سهام الملک بودند که شرح آن داده شده، که ریاست تمام عده [ای] را به عهده او واگذار کرده بودم. آن [لرگیها یا لکزیها که در متن آمده کدام درست است] یا گرجیها که آمدند، به این تحشیدات به نظر حقارت می نگریستند. چون تفنگ هایی که اینها داشتند، تمام دهان پریا دهن پرو به اصطلاح خودشان سه بست انگلیسی به آن تفنگها می گفتند. حسینعلی که رئیس قسمت لرگیها بود، به ترکی اظهار داشت: چماق بر این تفنگها مزیت و برتری دارد و از اینها در موقع ضرورت کاری ساخته نیست. به او جواب دادم: [آرسینال؟] و قورخانه ندارم که بتوانم تفنگ بریزم. به ترکی گفت: من اجازه می خواهم بروم و تفنگ و فشنگ بیاورم. گفتم: از کجا؟ گفت: شما کار نداشته باشید. فقط اجازه بدهید بیست نفر از کسان خودم را نزد شما می گذارم، خودم با ده سوار می روم و تفنگ و فشنگ می آورم. گفتم: برو. ده، دوازده قاطر برداشت و رفت و پس از ده دوازده روز خبر دادند که حسینعلی آمده؛ گفتم: بیاید. وقتی که آمد، دیدم صد، صد و پنجاه تفنگ پنج تیرروسی، که این جا آنها را، بش آچلان، می گویند؛ یعنی پنج تیر و مقدار زیادی هم فشنگ در جعبه های سرپست، آنها را داده و اجازه مرخصی خواست که برود و باز بیاورد و درد سر ندهم، در مدت خیلی دو هزار تفنگ روسی با مقدار زیادی فشنگ آورد. در عراق عرب نیز انگلیسها از آلمانها شکست فاحشی خورده، مقداری مهمات و غنائم نصیب آلمانها شد که از آن جمله تفنگهای یازده تیر انگلیسی بود که روی هم قریب ده، دوازده هزار تفنگ انگلیسی و روسی فراهم آورده بودیم و مقدار زیادی هم فشنگ و معلوم نبود حسین علی و اتباعش، این تفنگها و فشنگها را، چگونه از روسها به دست می آورند. بالاخره شاهزاده مؤید حضور را، با عده [ای] از سواران بربری مأمور کردم، فریمان را تصرف کند. رفته و آنجا را تصرف کردند. در این بین از طرف انجمن ایالتی مشهد، مرحوم حاج عماد المحققین معروف

به ابن الطباخ که پدرش در دستگاه مرحوم مبرور عضدالملک، که وقتی نایب السلطنه ایران بود، سمت آشپزی داشت؛ ولیکن فرزندش عمادالمحققین روضه خوان شده بود. او و جمعی با نوشته انجمن ایالتی، به تحریک حاج معاون التجار و دیگران آمدند برای این که به اصطلاح با نصیحت، ما را از فریمان خارج کنند. فراموش کردم بگویم، در همان حینی که املاک توقیف بود و من هم در نهایت عسرت و سختی می‌گذرانیدم، عین الدوله به مشهد آمده بود و موقعی که محمدعلی میرزا، مجلس شورا را به توپ بست، عین الدوله در مشهد بود که به او مأموریت دادند برای تدمیر ستارخان و باقرخان، به آذربایجان برود. روزی مرا خواست و با تفرعن و تکبر برخورد کرد. عین الدوله، تقی خان معاون الایاله را نیز زیر پر خود گرفته بود و عازم آذربایجان بود، چون به عین الدوله نوشته بودم که تقی خان معاون الایاله، نوکر من است و مبالغه‌گرافی بدهکار است؛ اگر او را همراه ببرید، این خسارات متوجه شما خواهد بود. وقتی مرا خواست و نزد او رفتم، بسیار خود را گرفته بود و با بی‌اعتنائی با من صحبت می‌کرد که: این مهملات چیست که نوشته‌ای؟ گفتم: این مهملات را به زودی خواهید دید که بسیار مستعمل است و خودتان از اشتباه خارج خواهید شد و به یاری خداوند و میامن این آستان، بزودی، تا شما در آذربایجان هستید، فریمان را تصرف و به شما خواهم نمود که من مهمل می‌گویم یا شما و به طور تعرض برخواست و رفتم و خداوند چنین خواست که این اظهار من، مطابق واقع جامه عمل بپوشد و پوشید و از فریمان به آذربایجان به عین الدوله، تلگراف کردم: برای آنکه بدانید کدام یک از ماها مهمل گفته ایم، این تلگراف را از فریمان به شما مخابره می‌کنم و خسارات گذشته را به یاری خداوند خواهم گرفت. بالاخره عین الدوله از آذربایجان مخذول و منکوب به طهران مراجعت کرد و پس از آنی که مرحوم سردار اسعد بزرگ، علی قلی خان و مرحوم محمدولی خان سپهسالار و پیرم ارمنی، تهران را فتح کردند و محمدعلی میرزا به سفارت روس پناهنده شد؛ عین الدوله که به طهران آمده بود، به علی قلی خان سردار اسعد متوسل شد و در آن تاریخ مرحوم وثوق الدوله در وزارت خارجه و قوام السلطنه نیز، در کابینه بود. قبلاً اظهار شد به این که مرحوم آصف الملک، برای عدلیه مشهد و مرحوم سردار سعید پسر مرحوم سردار کل، به ریاست قشون خراسان و علی نقی علاءالسلطان که بعداً سرهنگ شد، به ریاست دفتر ایالتی خراسان و ظهیرالسلطان پسر ظهیرالدوله قاجار، به کفالت ایالت خراسان منسوب شده بودند و به آنها از مرکز حکم شده بود که فریمان را از تصرف من خارج سازند. انجمن ایالتی مشهد<sup>۱۲۳</sup> از مرحوم حاج شیخ ذبیح الله قوچانی<sup>۱۲۴</sup> و مرحوم آقا میرزا محمدباقر مدرس رضوی<sup>۱۲۵</sup>

که سیدی بسیار محترم و طرف توجه بود و کتابخانه هم داشت و جمعی دیگر که اسامی آنها را به خاطر ندارم تشکیل شده و چنانکه مذکور شد، عین الدوله به خراسان آمده و در فریمان اقامت داشت. من نسبت به موضوع فریمان، به انجمن ایالتی مشهد شکایت کردم و انجمن ایالتی را «انجمن معدلت ارض اقدس» می‌گفتند. از طرف انجمن شکایت مرا به عین الدوله ابلاغ کردند و جواب خواستند. عین الدوله شرحی به انجمن نوشته و مرحوم شمس العلمای گرگانی<sup>۱۲۶</sup> را به وکالت معرفی کرده بود. انجمن من و مرحوم شمس العلماء را برای ترافع، هرچند که حکمی بسیار متقن و محکم از طرف مرحوم مبرور سید عبدالله آیت الله بهبهانی<sup>۱۲۷</sup>، فرزند مرحوم مبرور آقا سید اسماعیل بهبهانی<sup>۱۲۸</sup>، طاب الله ثراه، در مورد فریمان، برحقانیت پدرم و غصبیت به عین الدوله صادر شده بود و دیگر ترافع محلی نداشت، با این وصف هر دو به نزد مرحوم مبرور آقا میرزا محمد آقازاده<sup>۱۲۹</sup>، رحمه الله علیه، فرزند مرحوم آیت الله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، رفتیم و آن حکم را خود مرحوم آقازاده، نزد آیت الله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی پدرش، برای تنفیذ فرستاد و مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم شریعت اصفهانی<sup>۱۳۰</sup> و مرحوم آیت الله حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل، رحمه الله علیهم اجمعین، تأیید و تنفیذ فرموده؛ چون فریمان را پدرم به من صلح کرده بود، ملکیت مرا و غصبیت ید عین الدوله را تصریح و تأیید کرده بودند. به وصول تلگراف راجع به فریمان که مأمورین دولتی را مأمور کرده بودند که ید مرا انتزاع نمایند؛ مرحوم آیت الله زاده از من پشتیبانی کرده و تلگرافات مفصلی در حقانیت من و این که مرحوم آخوند و مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و مرحوم شریعت اصفهانی، حکم برحقانیت من داده بودند؛ به وزارت عدلیه و وزارت داخله و محمد ولی خان سپهسالار، مخابره کرد. وزراء که در طهران بودند، به لحاظ دوستی با عین الدوله، با اخذ رشوه و امثال ذلک، پافشاری در انتزاع فریمان از تصرف من کردند و احکام تلگرافی، در تأیید نظر خودشان متواتراً، ثانی و ثلاث و رباع می‌رسید. بالاخره سردار سعید فرزند سردار کل، برای تحشیدات، مبلغی از مرکز تقاضا نمود و عاقبت خود سردار سعید با چهار هزار سواره و پیاده و دو عراده توپ بزرگ شنیدر و چهار اراده توپ کوهستانی، به دو ستون منقسم شده: یک قسمت از مشهد مستقیماً به سمت فریمان و قسمت دیگر، از طرف تربت حیدریه و علیک که مرکز سالارخان و اسدالله خان گلوله خورده، زخمی شد و او را از سمت تربت حیدریه به مشهد آوردند و چون دولت خود را عاجز از تصرف فریمان دید، تلگرافی به من مخابره کرد که: فریمان را به تصرف دولت بدهید تا در توقیف دولت بماند و گفتگوی شما با عین الدوله خاتمه یافته،

تکلیف معلوم گردد و دولت حمیدالسلطان<sup>۱۳۱</sup> نامی را معرفی کرد که من فریمان را به او تحویل بدهم. من نیز چون از دست جمعیت ایلجار<sup>۱۳۲</sup> به ستوه آمده بودم و هردسته بنا بر مشتبهات<sup>۱۳۳</sup> نفسانیه، چیزی از افیون و چرس و عرق و سایر مسکرات می خواستند و تقاضاهای بی جای دیگر داشتند و تا تأخیر می شد، خود را برای عزیمت از فریمان و عدم مقابله با قشون دولتی جمع آوری می کردند؛ تلگراف توقیف فریمان را مغتنم شمرده و به حمیدالسلطان تحویل داده و عذر آن جمعیت ایلجار را خواسته، تعدادی سوارهای شخصی را برای خود نگاه داشتم و به مشهد مراجعت کردم. در این موقع که تقریباً سال ۱۳۲۹ هجری قمری بود، از طرف روسیه قشونی به سرکردگی ژنرال ردکو<sup>۱۳۴</sup> که بسیار مودی و بدخوب بود و ریاست قشون روس را در مشهد عهده دار بود، به مشهد آمده و در کاروانسراهای اطراف ارگ مشهد، منزل کردند. قونسول روس در آن تاریخ، کینیاز دابیژا<sup>۱۳۵</sup> که ریش بلندی داشت که تا ناف او می رسید بود و تقریباً از کار افتاده بود و دو نفر روس دیگر: یکی لتکین<sup>۱۳۶</sup> و یکی ( )<sup>۱۳۷</sup>، در قونسولخانه روس بودند و دو نفر غلام هم به نام محمدرضا بک و یک نفر دیگر که هر دو کاشانی بودند، غلامهای قونسولگری نامیده می شدند. روزی مرحوم آیت الله زاده آقا میرزا محمد خراسانی، به منزل من آمد و مرا به قریه حسن خردو<sup>۱۳۸</sup> که ملکی است نزدیک مشهد و صبیبه مرحوم آیت الله زاده، عیال فرزند مالک حسن خردو، که حاج مهدی تبریزی باشد، بود و مرا دعوت کرده، به آنجا برد و با عده [ای] سوار در حدود دویست نفر به آنجا رفتیم و در مراجعت همین که به منزل رسیدیم، یک نفر دکتر روس به منزل نزد من آمد و با او گرم صحبت بودم و منزل مسکونی من به حاج محمدابراهیم گلدوز ایروانی تبعه روسیه<sup>۱۳۹</sup> تعلق داشت و این منزل نزدیک قونسولخانه روس بود و منزل مذکور روبروی گنبد سبز<sup>۱۴۰</sup> که فعلاً در وسط خیابان واقع شده بود و باغ مشجری داشت که حالا از بین رفته است واقع بود. در آن وقت جمعی از مجاهدین خراسانی که رئیس آنها سید آقا کوچک نانو بود، خود را مخفی کرده و منتظر فرصت بودند که به خانه من ریخته و مرا گرفته به انجمن ایالتی ببرند. مجاهدین در مشهد دو دسته بودند یک دسته ترک به سرکردگی میرزا بابا و یک دسته مشهدی و خراسانی به سرکردگی سید آقا کوچک نانا، این دسته اخیر مأمور بودند که مرا گرفته به انجمن ایالتی ببرند<sup>۱۴۱</sup>. مرکز انجمن در [قبله؟] مسجد گوهرشاد، در خانه مرحوم حاج میرزا محمدباقر شفتی<sup>۱۴۲</sup> بود. یکی آمد و گفت: حاج تقی ملک<sup>۱۴۳</sup> می خواهد خدمت شما برسد. این را گفتند، برای این که من جائی نروم. سوارها هم رفتند. پس از این که دکتر روس از منزل خارج شد، مجاهدینی که در باغ گنبد سبز پسخو کرده

بودند و مخفی شده بودند، به منزل ریختند و مرا گرفته، با ته تفنگ به سر و گردن و پهلو زده، کیشان کیشان از کوچه و پس کوچه، به سمت مرکز مجاهدین که منزل مرحوم حاج میرزا محمدباقر شفتی، واقع در جنب مسجد گوهرشاد بود، می بردند و یکی از مجاهدین با سرنیزه به ران من زد که افتادم و خون فوران کرد. با آن حال مرا به انجمن عدالت برده، لخت کرده، به سه پایه بسته و یک هزار و هشتصد تازیانه، از پشت گردن تا قوزک پا زدند. من که بی حال بودم و در بادی امضیات شلاق را حس می کردم، ولیکن پس از چندین ضربه که خون در زیر جلد به اصطلاح مرده و کبود شده بود؛ دیگر حس نمی کردم. همین قدر دانستم که یک نفر آنجا وساطت کرد و به وساطت او، مرا از سه پایه باز کرده و به زیرزمینی بسیار کثیف و نمناک برده، در آنجا پاها را چپ و راست در کنده گذاشته و دست ها را زنجیر کرده، به گردن انداختند. البته با این پیش آمد و آن ضربات و صدمات از حال رفته و مغمی علیه<sup>۱۴</sup> افتاده بودم. پس از یکی دو ساعت، دو نفر غلام های قونسولگری روس که سابقاً نام آنها برده شده است؛ با دوسه نفر قزاق روس، به منزل آیت الله زاده مرحوم آقا میرزا محمد رفتند و اغتشاش شهر را بدست آویز این شرارت ها تذکر داده و اظهار داشتند اگر به این شرارت ها خاتمه داده نشود، بزودی ما مداخله در امور شهر خواهیم کرد. از طرفی مجاهدین دو دسته بودند: قسمتی خراسانی و مشهدی به سرکردگی سید آقا کوچک نانوا که او باعث این شرارت و گرفتاری من شده بود و دسته دیگر مجاهدین ترک که میرزا بابا نام سرکرده آن ها بود و رشیدتر و کارآمدتر بودند، آنها به هواخواهی من برخاسته با مجاهدین مشهدی طرف شدند، چون مرا هم ترک و از خودشان می دانستند. از طرفی سواران شهری که شنیده بودند و قسمت مهمی هم از سواران که در جیم آباد بودند، اطلاع یافته در کاروانسرای بزرگ معروف به کاروانسرای ملک که علاقه پدرم در مشهد بوده، قریب به یک هزار و پانصد نفر اجتماع کرده و بر مجاهدین دسته سید آقا کوچک سخت گرفته، لذا مجاهدین مجبور شدند مرا با آن حال، به منزل مرحوم مبرور آیت الله زاده خراسانی - میرزا محمد فرزند مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی رحمة الله علیه - بردند مجاهدین فارس و ترک، سران شان آنجا حاضر شده و آیت الله زاده نیز به آنها پرخاش و نصیحت کرده، پیغام قونسول روس را به آنها رسانیده و تأکید کرده هر چه زودتر باید متفرق شوید و راضی نگردید که این بقعه منوره به دست روس ها بیفتد. فراموش کردم بنویسم قبل از آنکه قشون روس بخواهند به خاک ایران تجاوز کنند، روزی از طرف قونسول پرنس دابیژا دو نفر، لتکین و رویا نوفسکی که داماد او بودند، نزد من آمدند که: قونسول شما را می خواهد. وقتی که نزد

قونسول روس رفتم، اظهار داشت: الساعه تلگرافی رسیده که قشون روس وارد ایران می‌شوند و در کاروانسرای ملک باید منزل کنند. این حرف را که شنیدم، برای آنکه کاروانسرای ملک نزدیک آستان قدس است، پیش‌بینی می‌کردم که بالاخره اقامت آنها در آنجا و ورودشان به مشهد، منتج چه نتایج وخیمه خواهد شد<sup>۱۴۵</sup>. به مجرد شنیدن این حرف خدا [را] گواه می‌طلبم، مثل این بود که دنیا را برمغز من کوفتند. پناه به خداوند بردم و به این آستان توشل جستم که اگر اینها واقعاً به کاروانسرای ملک می‌خواهند منزل کنند یا شر آنها را از سر من دفع کرده یا مرگی عاجل عنایت فرماید. بهت زده با توجه قلبی که به خداوند و آن آستان داشتم، قادر به جواب نشدم، چند دقیقه از سکوت من گذشت؛ قونسول دو مرتبه مطلب را تکرار کرد. بلافاصله تلگرافی به او دادند. تلگراف را خواند و گفت نه آنجا صلاح نیست و آنجا را نخواستند. مثل این که دنیا را به من دادند، از من تشکری کرده و اجازه رفتن داد و از قونسولگری که بیرون آمدم. از شعف و شوق به شکرانه این موهبت الهیه، در کوچه به زمین افتاده، سجده شکری به جای آوردم. غرض، پس از آن که به منزل مرحوم آیت الله زاده رسیدم، مرحوم آیت الله زاده اظهار تأسف و تلطف فرمود و مرا به آن حال، روانه منزل کرد و در منزل بستری شدم.

پیش از وقوع این قضیه روزی بسته ای به عرض ۳۵ سانت در طول ۲۵ سانتیمتر و به همین ارتفاع به خانه من آوردند. در موقعی که من در خانه نبودم و اظهار داشته بودند که این جعبه را از روسیه برای فلانی فرستاده اند، مواظب باشید، در داخل جعبه شکستنی است. به آرامی او را بگذارید تا خودش بیاید و به او بدهید. چون به منزل آمدم، جعبه را به من نمودند و اظهار داشتند که در آن شکستنی است و محتوی شیشه و امثال آن است. این اظهار مرا به شبهه انداخت. آلات و ادوات نجاری داشتم، با دقت هر چه تمامتر سیم‌هایی را که بر روی جعبه بسته بودند و یک دسته هم روی جعبه مانند دسته کیف بود، آنها را با احتیاط باز کردم. مقداری پوشال چوبی که بلور و بارفتن<sup>۱۴۶</sup> را با آن بسته‌بندی کرده، از فرنگ می‌آوردند، روی جعبه قرار داشت. آنها را نیز با احتیاط برداشتم. دیدم چیزی در داخل کاغذ آب خشک کن پیچیده شده، کاغذها را هم باز کردم. دیدم یک گلوله ایست به اندازه گلوله‌های توپ به بزرگی دو برابر یک پرتقال بزرگ و اطراف این گلوله، در سروته و پهلوهای آن مانند فشنگ‌های پنج تیرروسی، به تناسب هندسی از ورشو قرار دارد و معلوم شد که یک بمب است و سرتمام این فشنگ‌ها ورشو مانند چاشنی تفنگ، چیزی است که با تماس مختصری ممکن است منفجر شود. در آن موقع رئیس نظمیہ معتمدالوزاره<sup>۱۴۷</sup> برادر مرحوم امیراعلم<sup>۱۴۸</sup> و برادر سردار انتصار<sup>۱۴۹</sup>



بود. فرستادم، او آمد و آن را به نظمیه برده پس از یک هفته، بمب را به کوه سنگی [برده] و در محلی قرار داد ندو از دور با تیرتفنگ، آن را منفجر کردند که تقریباً پنجاه متر در پنجاه متر اطراف خود را، حین احتراق از هم پاشیده و به هوا بلند کرده بود. شکر خدا را کردم و معلوم شد که در همه حال، خداوند حافظ حفیظ، با اراده و مشیت خود اشخاص را محفوظ می‌دارد و چون این قسمت اظهار نشده بود، برای این که از خاطر دور نشود و به قلم نیاید در این جا که به خاطر رسید نوشتیم.

پس از آمدن به منزل، چون در آن موقع در خراسان نسبتاً قدرتی داشتم، از تلگرافخانه تلگرافی آوردند به امضای مرحوم علی قلی خان سردار اسعد - که پسرش بعداً داماد من شد - و به امضای مرحوم محمدولی خان سپهسالار که در آن وقت علیه محمدعلی شاه و توپ بستن مجلس، به هواخواهی مشروطه خواهان با یفرم ارمنی به طهران آمده و آن جا رافتح کرده بودند و محمدعلی شاه به سفارت روس پناهنده شده بود. تلگراف جواب راپورت مجاهدین بود که حاج حسین آقای ملک مستبد گرفته ایم. شاهزاده محمدعلی میرزا رکن الدوله، فرزند محمدتقی میرزا رکن الدوله در آن وقت والی خراسان بود. تلگراف به او شده بود که حاج حسین آقا را تحت الحفظ به طهران بفرستید. تلگراف [را] خواندم و گفتم به رکن الدوله برسانید و شرحی به رکن الدوله نوشتیم که: با این ضعف و ناتوانی و عدم قدرتی که در اوضاع خراسان نشان می‌دهید، اجازه نمی‌دهم بیش از این در خراسان بمانید؛ تا بیست و چهار ساعت دیگر اگر مشهد را ترک نکنید، تحت الحفظ شما را به شاهرود برده، روانه طهران خواهم نمود. رکن الدوله پس از خواندن تلگراف و مراسله من، به طهران تلگراف می‌کند: فلانی را که گفته اید تحت الحفظ به طهران بفرستم، به من یک چنین مراسله [ای] را نوشته و فرستاده و تعیین تکلیف را خواسته بود. پس از چند ساعت تلگرافی از هیئت دولت با احترام هر چه تمامتر، جهت من رسید: جناب اجل آقای حاج حسین آقا ملک، با وطن پرستی و مشروطه خواهی که در شما سراغ داریم، خواهشمندیم به هیچ گونه اقدام دست نزنید. دولت قریباً تکلیف را معلوم خواهد کرد. امضا علی قلی سردار اسعد.

[به] محمدولی سپهسالار جواب دادم: تا چند ساعت پیش مستبد بودم و تحت الحفظ می‌بایستی رکن الدوله مرا به طهران بفرستد؛ چه شد در ظرف این مدت قلیل، تغییر ماهیت داده وطن پرست و مشروطه خواه شدم. صریحاً اظهار می‌دارد تا سه روز دیگر اگر مجاهدین را خلع اسلحه نکنید، شخصاً اقدام و در نهایت سهولت انجام خواهم داد. (چون نابینا شده و

چشم‌ها از دست رفته تلگرافات موجود است، باید سرفرصت آنها را یافته عیناً درج کنم<sup>۱۵۰</sup>، طولی نکشید قشون روس به سرکردگی ژنرال ردکو که رئیس قشون و شخصی شرور و غیور بود، مداخله کرده، قسمتی از قشون روس را از طرف بالا خیابان به سوی صحن و حرم محترم گسیل داشت و روانه کرد؛ نصف دیگر را با توپخانه به گل خطمی<sup>۱۵۱</sup> فرستاد و از دو جهت به شهر حمله کردند. بدیهی است مجاهدین قلابی همه به سوراخ‌ها خزیدند و از گل خطمی، گنبد مطهر را با یک دایره بیضی بمبارده کردند. غافل از اینکه گنبد مطهر دو پوشش دارد که اگر گنبد طلایی [را] هم خراب [می‌کرد]، به داخل حرم نمی‌ریخت. ولیکن آنها به تصور اینکه اگر گنبد طلا فرو ریخت، بر سر مردم خواهد ریخت و آنها را تلف خواهد کرد، به این جسارت دست زدند. گویا یک صد و چهارده تیرتوپ شلیک کردند که هر یک از این تیرها که به گنبد مطهر می‌خورد بیشتر آنها دارای شرانپل<sup>۱۵۲</sup> بود و منفجر می‌گردید و به مجرد تماس با گنبد، منفجر و برقی از آن ساطع می‌شد. عاقبت قشون روس به حرم منور ریختند و کشتار هولناکی از مردم بی‌گناه کردند و تا مدتی اسب‌های آنها در صحنین بودند و چون مردم از مجاور و زوآر به حرم پناهنده و به ضریح مطهر متوسل شده بودند، همه را با مترالیوز<sup>۱۵۳</sup> از پا در آوردند. غافل از این که اشرار گریخته بودند و افرادی که در آنجا بودند، زوآر و مجاور بیچاره و بی‌پناه [ی بودند که] آنجا را مأمن خود قرار داده و بدانجا روی آورده بودند که شرح آن را مرحوم نادری امیرالشعراء آستان قدس<sup>۱۵۴</sup> به نظم در آورده که یکی، دو بیت آن به خاطرمانده و بقیه در داخل کاغذهاست، باید یافته و عیناً درج گردد و آن دو بیت این است:

شد ز هجرت هزار و سیصد و سی	که شد از دست دولت نرسی
نیکلا ملک داریوش گرفت	اهرم مسکن سروش گرفت
یا رسول الله ای نبی سترگ	یوسف دین تست در کف گرگ

مرحوم مرتضی قلی خان طباطبایی معصوم خانی<sup>۱۵۵</sup>، در سال ۱۳۳۰ قمری هجری و موقع بمباران ابنیه آستان قدس رضوی، متولی باشی آستان قدس بود. سید بیچاره را گرفته، نزد ژنرال ردکو بردند. ژنرال ردکو او را مجبور کرد با یکی، دو سرهنگ روسی به حرم محترم رفته و حرم را بازدید کرده ببینند که به جواهرات آستانه و حرم تجاوزی نشده است و حال آنکه از خارج مسموع شد، تعدادی را برده و یا عوض کرده اند. در هر صورت رسیدی از متولی باشی گرفته، حرم و بیوتات آستان قدس را تخلیه کرده تحویل متولی باشی دادند.

فراموش شد علت تجاسر مجاهدین و ریختن به منزل و کشیدن و بردن مرا به محل اجتماع خودشان بیان سازم. در آن تاریخ و چندین سال قبل از آن، مملکت از رجال با علم و فضل و

حلم و عقل خالی شده بود و چند نفر از قبیل حاج محمد حسن معاون التجار که اصلاً هراتی و تحت الحمایه انگلیس‌ها بود و به آن لحاظ انگلیس‌ها تا اندازه [ای] از او حمایت می‌کردند و برادران او حاج علی اکبر امین التجار و حاج عبدالرحیم صراف<sup>۱۵۶</sup> که این هر دو بی‌پایه و بی‌مایه تراز برادر بزرگ بودند و امثال شوکت الدوله، اسدالله خان، و علی مردان خان تیموری، نصرت‌الملک، که همه اینها از فضل و ادب بی‌بهره و نصیب بودند؛ زمام خراسان را در دست گرفته و اگر یکی، دو نفر هم دارای قدر و منزلتی بودند به واسطه عدم تجانس، خود را کنار کشیده و با آنها اختلاط و آمیزشی نداشتند و ولات وقت نیز آنها را گاو شیر [ده] خود پنداشته، گاه و بی‌گاه آنها را می‌دوشیدند. آنها نیز به همین اندازه دلخوش بودند که جمعی رجاله و چاقوکش‌های وقت، از قبیل: میرزا رحیم سرابی<sup>۱۵۷</sup> و سید قاسم سرابی<sup>۱۵۸</sup> و علی اکبر حسنی<sup>۱۵۹</sup> و امثال آنها، حین حرکت دنبالشان افتاده و آنها را نزد ولات و ادارات دولتی، سپربلای خود کرده، غلط کاری‌هایی می‌کردند. آنها در نزد ایالت‌های وقت و رؤسای ادارات به اصلاح و پرده پوشی از اعمال زشت آنها می‌پرداختند و به همین اندازه قانع بودند و بیشتر آنها اهل قمار و خمار و غیر از این هنر و کاری نداشتند و سالیان دراز نیز در زیر دست معاون الایاله تقی خان - که از طرف مرحوم والد متصدی و سرپرست املاک خراسان بود - گاه و بی‌گاه سختی می‌دیدند و شخصیت آنها از خودشان شروع می‌شد، نه خودشان استخوانی داشتند نه دودمان لایقی از آنها در خراسان بود که قابل توجه و مردم به آنها معتقد باشند. پس از تشریف من به این آستان، از طرفی تحریکات معاون الایاله و از طرفی سایرین که قدرت عرض اندام در مقابل من [را] نداشتند و مرا مورد احترام ولات و مأمورین دولتی می‌دیدند، دست به دست هم داده، انواع سختی‌ها و بدبختی‌ها را برای من نقشه می‌کشیدند و می‌خواستند قسمی بر من سخت بگیرند که قادر به اقامت در مشهد نبوده و آنها همان رویه منحوسه خودشان را تعقیب کنند. به این جهت به آن جنایات پرداختند. ولیکن توکل من به ایزد منان و توکل من به این آستان عرش بنیان [بود] با صبر و حوصله [ای] که به کار بردم، یکایک آنها از میان رفته و تا امروز که سنین عمر نزدیک نود سال است، آثاری از هیچ یک از آنها باقی نمانده و خدا را گواه می‌طلبم که در تمام این مراحل در صدد معارضه به مثل نسبت به هیچ یک از آنها بر نیامده و تا توانسته‌ام، نسبت به اخلاف آنها، از مساعدت و کمک دریغ نداشته‌ام. چنانکه گفته‌اند: «کفر است در طریقت ما کینه داشتن، آئین ماست سینه‌ای چو آئینه داشتن» فردوسی نیز می‌گوید: «مبادا به کس کینه ورزد دلت، ملرزان دلی تا نلرزد دلت». حالا از وقایع بعدیه دنبال کرده و به متمم آنها

می‌پردازم. پس از تحویل دادن آستانه از طرف روس‌ها به مرحوم مرتضی قلی خان طباطبایی، مدتی طول نکشید که دولت تزاری روس با آن قدرت و عظمت، نتیجه این جسارت را دید. به طوری که تمام خانواده تزاری در زیر دست بلشویک‌ها، با نهایت سختی و بدبختی جان داده و یک تن از آنها باقی نماند و بالاخره دولت بلشویکی بر سرکار آمد و قشون روس که در خراسان بود، با ذلت و خواری هر چه تمامتر به روسیه مراجعت کرده و چند تنی هم که از افسران و کسان دیگر از آنها باقی مانده بودند، با نهایت تنگدستی و فقر و فاقه در مشهد و سایر نقاط ایران گذران می‌کردند. یکی از شعراء عرب می‌گوید:

لقد ذل حتی كاد يرحمه العدى      و ما الحب يا ظمياء الا كذلک

هر چند این بیت راجع به عشق و عاشقی است و ارتباط کاملی با مقصود ما ندارد لیکن مقصود اصلی که ذلت آنها باشد به طوری که مورد استرحام دشمنان واقع گردد از آن مستفاد است.

این قسمت ناگفته نماند که پس از تصرف املاک در سنه ۱۳۳۳ هجری قمری، غائله بربری و تیموری در سرجام و میان جام برپا شد و این دو طایفه به جان یکدیگر افتاده و املاک مرا نیز غارت کردند. محرک این غائله کلنل گری قونسول انگلیس بود و سردار انتصار برادر امیراعلم، رئیس قشون و محقق الدوله<sup>۱۶۰</sup> برادر عمیدالسلطنه<sup>۱۶۱</sup> که در اداره تشخیص عایدات وزارت مالیه بود، کارگزار و قوام السلطنه در تهران نخست وزیر، جریان را به قوام السلطنه تلگراف کردند. او به سردار انتصار رئیس قشون دستور داده، فوراً به جام عزیمت کرده و اشرار و متجاسرین را سرکوب نماید. سردار انتصار خود را معذور دانست که برای اعزام نفرت پول ندارد. قوام السلطنه به مالیه دستور داد، پنج هزار تومان به سردار انتصار برای اعزام قشون به جام بدهد. مالیه نیز اظهار داشت که دیناری در صندوق دارایی ندارد. خود من ناگزیر، پنج هزار تومان را پرداخته، به امید آنکه سردار انتصار عازم جام گردد. یکی، دو روز که از این موضوع گذشت؛ شب را در خانه، در مشهد خوابیده بودم، او آخر شب را مرا بیدار کرده و گفتند که امیراعلم آمده و به اصرار و التماس اظهار داشته که فلانی را از خواب بیدار نمایید، کار لازمی دارم. گفتم بیایند. به مجرد آمدن با حالی پریشان، دامن مرا گرفت و متوسل شد که: سردار انتصار برادر من به جنگ ذبیح‌الله زشکی<sup>۱۶۲</sup> رفته و آنها قشون دولتی و برادرم را محاصره کرده‌اند! اگر شما به فریاد برسید و امداد نمایید، او و جمعی کشته می‌شوند. من نیز برای ارادتی که به ایشان داشتم، با آنکه سردار انتصار برخلاف رفتار کرده و از من پول برای رفتن به جام گرفته و برای سرکوبی اشرار

زشک رفته بود؛ برای خاطر امیراعلم، دویست سوار به فوریت فرستادم که مراسلات سردار انتصار در ذیل این واقعه عیناً درج خواهد شد. از طرفی به چناران تلگراف فوری کردم، چون بر اشرار کوهپایه فشار وارد خواهد آمد، آنها محتمل است متواری شوند و شاید به چناران بیایند و آنجا در تخریب املاک چناران بکوشند، لازم است عده [ای] سوار مهیا داشته باشید که اگر اشرار زشکی به آن طرف آمدند، در تعقیب آنها بکوشید. شرحی هم به خود ذبیح الله زشکی سر دسته اشرار نوشتم که: اگر تسلیم قوای دولتی بشوید، من نهایت مساعدت را به شما خواهم کرد و الا هر جا بروید، کسان من از شما تعقیب خواهند کرد. عاقبت ذبیح الله زشکی کشته شد و کسان او متواری گردیدند و سردار انتصار به مشهد بازگشت و انگلیس ها مانع از عزیمت قشون به طرف جام شدند. من که چنین دیدم اقدامی کردم به این شرح: در آن وقت پست انگلیس ها از طریق افغانستان به هندوستان می رفت و به اصطلاح افغانی پست خود را «داک» می گفتند. جمعی را از طرف خود مأمور کردم که در جیم آباد پست آنها را توقیف کنند و نوشته جاتی که در تحریص و تحریک بربری ها در آن پست بود، از پست انگلیس ها در آورده، بقیه را رها کردم. پس از این قضیه، مبارک علی شاه هندی<sup>۱۶۳</sup> که خود را سید می دانست و عمامه سبزی به طرز هندی ها بر سر داشت، نزد من آمد که: ژنرال قونسول سلام رساندند و گفتند آن نوشتجات را بدهید تا ما خسارات شما را جبران کنیم. گفتم شفاهی قابل توجه و اطمینان نیست. این شرح را رسماً بنویسند تا آن نوشته ها را بدهم. نامه را نوشته فرستادند؛ ولیکن من گفتم از آن خسارات چشم پوشیدم و نوشتجات را نخواهم داد و ندادم (باید به پرونده امر مراجعه کرده ببینم این قضیه در سال ۱۳۳۳ هجری واقع شده یا در ۱۳۳۶ و نوشتجات سردار انتصار را که بدان اشاره شده، یافته درج نمایم).

خواه این قضیه در ۳۳ یا در ۱۳۳۶ واقع شده باشد - که بعداً از روی تحقیق و دقت رسیدگی کرده و خواهم نوشت - چون مسیو لولوبلژیکی<sup>۱۶۴</sup> پیشکار مالیه خراسان بود و با من دوستی داشت به طهران رفت و خزانه دار شد، من نیز به طهران رفته و برای معالجه گوش و ثقل سامعه که در هر روز رو به شدت بود با سردار مسیو لولو<sup>۱۵۳</sup> و مسیو فرانسوا ملک کرم<sup>۱۵۴</sup> که قبلاً مشارالیه، یعنی مسیو ملک کرم، در زمان محمودخان حکیم الملک که امتیاز برق طهران را از مظفرالدین شاه گرفته و کارخانه آن را وارد و در خیابان چراغ برق نصب کرده بود، مسیو ملک کرم را که الکتریسیین بود، برای کارخانه استخدام کرده بود و از پاریس به طهران آورده بود و پس از آمدن مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک به طهران، محمود خان حکیم الملک را

به لشت نشا<sup>۱۶۵</sup> تبعید کردند و کارخانه چراغ برق حکیم الملک نیز، عاطل و باطل مانده بود. سفیر فرانسه، مسیوم ملک کرم را نزد پدرم، طاب ثراه، فرستاده بود با مراسله ای که تقاضا شده بود به او از طرف پدرم، رحمه الله علیه، شغلی واگذار گردد. پدرم او را به من سپرده بود و با این جهت او را برداشته، به اتفاق مسیولولو، از طریق روسیه به مونیخ که سرحد آلمان و سوئیس باشد، رفتیم. مسیولولو از من جدا شد و به بلژیک رفت و با مسیوم ملک کرم به پاریس عزیمت شد. در آنجا پروفیسوری بود نامی و متخصص در امراض بینی و گوش، به او مراجعه کردم. پس از یکی، دو هفته معالجه، مرا به نزد کاستکس فرستاد و او مقداری دماغ را با الکترونیک سوزانید و مقداری هم از استخوان بینی را شکسته، بیرون آورد؛ لیکن نتیجه مطلوب حاصل نگشت. در آنجا بودم که جنگ بین المللی اول (دکلاسیون) شروع شد. از آنجا به لندن رفته، نزد دکتری انگلیسی و پیرمرد، برای معالجه رفتم. او توسط سونداژ میلی مجوف و سرکچ را در بینی داخل کرده و از آنجا با حرکتی میل مجوف را از داخل بینی به سوراخ گوش می‌کرد و به توسط محلولی با یک سیم از داخل آن میل مجوف به سوراخ گوش می‌رسانید که شبیه بود به تنطورید و عمل او فوق العاده مفید واقع شد. ولیکن به لحاظ جنگ، مجبور به مراجعت به ایران شدم و از طریق روسیه به انزلی و رشت آمده و بر مرحوم سپهدار، پدر حسن اکبر که آن وقت آن مرحوم مجیب السفرا<sup>۱۶۶</sup> لقب داشت، وارد شده و ایشان مهمانی‌هایی داد و از آنجا به طهران آمده و پس از زیارت مرحوم والد، به خراسان عودت کردم (قسمت‌هایی است که باید به تواریخ آن مراجعه کرده و نوشت). در جنگ بین المللی اول و طلوع بلشویک‌ها و ظهور لنین و از بین رفتن دولت تزاری روسیه و قلع و قمع خانواده سلطنت؛ انگلیس‌ها برای قبضه کردن ترکستان و قفقاز، قشون خود را به ایران فرستادند و موقع وصول قسمتی از قشون انگلیس به شریف آباد، شش فرسنگ به مشهد مانده، برف سنگینی بارید و جمعی از قشون هندی انگلیس‌ها در آن سرما تلف شدند و بعداً به مشهد آمده و از بربری‌ها شروع به استخدام قشون کردند و جمعی را هم در مشهد دستگیر کرده، به هندوستان فرستادند. از آن جمله، غلام دوا فروش معروف به یک دست<sup>۱۶۷</sup> و مرحوم میر مرتضی قره باغی<sup>۱۶۸</sup>. من نیز با انگلیس‌ها سابقه خوبی نداشتم، چنانکه شرح آن مذکور شد. لذا، اقامت مشهد را صلاح ندیده، به طهران رفتم و تا قشون انگلیس در مشهد بود، به مشهد مراجعت نکردم. در سال ۱۳۳۶ قمری هجری که سال معجاءه<sup>۱۶۹</sup> بود و معمولاً بعد از سال‌های معجاءه و تنگی همیشه یک نوع ناخوشی ظاهر و شیوع می‌یابد که واگیر زیاد دارد و تلفات بسیار از این ناخوشی در آن سال دیده شد. پدرم در آن سال

به رحمت ایزدی پیوست و جنازه وی را با آنکه در آن سال، همه از یکدیگر اجتناب می‌کردند و می‌گریختند، با حشمت بسیاری از خانه خود - که فعلاً کتابخانه ملی ملک و وقف بر آستان قدس عرش بنیان حضرت ثامن الائمه علیه السلام است و شعبه ای از کتابخانه آستان قدس رضوی در تهران است - در همان خانه غسل داده شد و شستشودادند و از آنجا با تبجیل بسیار و دسته جات بازار، با علم و کتل و جمع کثیری از علماء اعلام و تجّار و سایر اصناف، بر سر دست تا میدان سپه آورده و از آن جا به ابن بابویه، انتقال داده شد و چند سال نیز در یکی از حجرات آن جا، به امانت گذاشته شده بود که بعداً توسط مرحوم آقا داود صدر<sup>۱۶۰</sup>، رحمه الله علیه، به مشهد منتقل شد و در دارالحفاظ آستان قدس، در غرفه کوچکی که معروف به درب خزانه است و قبر مرحوم محمدتقی میرزا رکن الدوله و چند نفر دیگر در آنجا [است]<sup>۱۶۱</sup> به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

و از مسکوار راه تاشکند به عشق آباد رفتیم. در شهر تاشکند نیز پول ما ته کشیده بود. به یکی از رضایوفهای مرحوم برخوردیم و با هم به عشق آباد رفتیم و از آنجا از مرحوم حاج محمدعلی رضایوف برادر حاج محمدباقر آقا رضایوف که از تجّار معروف بود سیصد منات گرفته از راه هودان به مشهد آمدیم و به راستی به سرحد ایران که رسیدیم، به سجده شکر به زمین افتاده و شکر خدا را به جا آوردم که از آن جنجال، جانی به سلامت بیرون بردیم. سابقاً شرح تشرف خود را به مشهد گفته‌ام که از طریق عشق آباد به مشهد مشرف شدم و در آن وقت حاج غلامرضا خان آصف الدوله والی بود و عادت او این بود به هر محلی که مأموریت پیدا می‌کرد، دویست سوار شاهسون همراه خود می‌برد که اوامر و مقاصد شخصیه خود را به وسیله آنها اجرا نمایند و مبتلی به ضیق النفس بود و انگشت خنضر<sup>۱۶۲</sup> دست راست او شکسته یا گلوله خورده بود و ناقص بود. بسیار لجوج و قوی الاراده بود. در زمانی که چندین روز بود وارد مشهد شده بودم، در قفقاز اغتشاشی رخ داد و جمعی از مسلمانان قفقاز در آن اغتشاش کشته شده و [یا] زخمی گردیده بودند. از طرفی در مشهد به واسطه کمیابی نان، هیجانی در بین مردم پیدا شده بود و رئیس نظمیّه آن وقت مشهد شخصی بود که اصلاً پازوکی بود و دو نفر از پازوکی ها، به نام حاج حسین قلیخان پازوکی و برادر او حاج رضا قلی خان<sup>۱۶۳</sup> همراه من بودند و تا این اواخر اولاد آنها نیز دیده می‌شدند. یکی از اولاد حاج رضا قلی خان، اکنون نیز در مشهد است و در اصل چهار اشتغال دارد و قضیه خواستن آصف الدوله مرا که هر چه غلّه در چناران دارم، فوراً به مشهد

۱. [از این جا حاج حسین آقا در مورد سفر خود به پاریس و لندن می‌نویسد که به علت عدم ارتباط به مشهد که موضوع این پژوهشنامه است، هم چنین صرفه جویی در صفحه‌ها از درج آن منصرف شدیم]

حمل کنم و فرستادن سواران خود را به چناران و کشته شدن پسر لطیف خان و ایستادگی کسانم را قبلاً نوشته ام، احتیاج به تکرار ندارد. قونسول روس در آن تاریخ مسیو (دوگیرس) و مردی خشن و تندخو بود. روزی نزد آصف الدوله آمد و به او اظهار داشت به واسطه کمیابی نان و هیجان مردم مشهد اتباع روسیه امنیت ندارد و اگر تا بیست و چهار ساعت دیگر شهر را امن ننمایید، ناگزیر تلگراف خواهیم کرد و یک عده قزاق روس برای امنیت شهر از عشق آباد بیایند. حاج غلامرضا خان آصف الدوله با کمال خونسردی جواب داد: در اغتشاش قفقاز که عده [ای] مسلمان بدون جهت کشته شدند، قزاق‌های شما کجا بودند؟ این امر از وظایف شما خارج است و به تهران تلگراف خواهیم کرد تا از نظر تخلف شما از وظایف معموله، شما را بخواهند و تغییر بدهند و از همین ساعت دیگر حاضر نیستم شما را ملاقات کنم، بروید و آنچه می‌خواهید معمول دارید و او را با قدرت از نزد خود خارج کرد. در روز ۲۴ ذی حجه ۱۳۲۴ قمری از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم ایران تلگرافاً به آصف الدوله امر شده بود که کلیه املاک خراسان پدرم رحمت الله علیه را توقیف نمایند. علت این تلگراف دو چیز بود: او ل آنکه در مجلس دربار پدرم رحمه الله علیه با میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، راجع به کارهای خود به مشاجره می‌پردازد. مشیرالدوله به پدرم اظهار می‌دارد: آقای حاج ملک من از کارهای شما استعفا دادم. پدرم جواب می‌دهد: صدارت را به شما به این شرط تفویض و واگذار نکرده اند که از کارهای من استعفا کنید، اگر استعفا دادی بایستی از صدارت استعفا نمایید. مشیرالدوله پای برهنه می‌رود به نزد مظفرالدین شاه و به پدرم می‌گوید: چشم الساعه می‌روم که از کلیه امور استعفا کنم. مظفرالدین شاه نیز شخصی لا ابالی و اطراف او را جمعی از ترک‌ها گرفته و در وجود او نفوذ کلی داشتند. پدرم از لحاظ آنکه مبدا این وضع دست به دست هم داده و اهانتی نسبت به ایشان معمول دارند؛ او هم می‌رود در پشت اطاق شاه و می‌گوید: من نیز در پشت پرده عدالت، به انتحار می‌پردازم و یک قوطی کوچک که در جیب داشته و مملو از حب نشاط بوده، به اسم تریاک آنها را خورده. این خبر را به شاه و اطرافیان می‌رسانند که ملک تریاک خورده و به انتحار پرداخته. پدرم را به منزل آورده، به صورت ظاهر به معالجه می‌پردازند. در صورتی که امر برخلاف واقع و مصنوعی بود و صرفاً این اقدام را برای آن کرده بود که، نظر شاه و اطرافیان را متوجه خود نسازد. پس از این قضیه امر به توقیف کلیه مایملک پدرم، در ۲۴ ذی حجه ۱۳۲۴ قمری صادر می‌گردد و پس از رسیدن تلگراف، چاقوری آصف الدوله دسته پیدا کرده و به تمام املاک مأمور می‌گمارد که از دخل و تصرف من جلوگیری و ممانعت



به عمل آورند. ولیکن برادر مشیرالدوله برای این که در انظار وانمود نشود به اینکه مشیرالدوله، صدراعظم وقت، اعمال نظر خصوصی در امور دارد؛ قضایای شرکت عمومی را که قبلاً به ذکر [آن] پرداختیم، دست آویز قرار داده، به عنوان شرکاء شرکت عمومی و مطالبات آنها از پدرم، تلگراف را وسیله کینه توزی قرار می دهد. من الاتفاق با آنکه آصف الدوله از این پیش آمد بسیار مسرور بود، تلگراف عزل او به فاصله کمی رسید و معزول شد. مرحوم مبرور حاج میرزا عبدالله متولی مسجد گوهرشاد، رحمه الله علیه، که پدر زن من بود با آصف الدوله بسیار مربوط بود؛ در صدد برآمد که من ده هزار تومان به آصف الدوله بدهم و آصف الدوله قبل از عزیمت به طهران احکامی صادر کند و املاک را با محصول به من واگذار کنند. آصف الدوله نیز این امر را قبول کرده و احکامی صادر و عین احکام را به مرحوم متولی، طاب ثراه، داد. من آن احکام را گرفته، سواد کرده، به مهر علمای اعلام مانند: مرحوم حاج میرزا حبیب الله مجتهد و مرحوم حاج شیخ حسنعلی تهرانی که از اوتاد و نسبتی با من داشت، رسانیده و سواد مطابق به اصل کردم و خط و مهر آصف الدوله را آنها تصدیق کردند و اصل احکام را توسط مرحوم متولی به آصف الدوله مسترد داشتم و پولی هم به او ندادم. پس از آصف الدوله مرحوم محمدعلی میرزا رکن الدوله، پسر محمدتقی میرزا رکن الدوله که محمدتقی میرزا برادر ناصرالدین شاه بود، والی خراسان شد و املاک پدرم را به شاهزاده منتصرالملک، پسر جعفرقلی میرزا که وقتی هم متولی باشی آستان قدس بوده اجاره داد قبل از این که وارد این قسمت و قضایای بعد شوم؛ مقتضی آن است که شرح ابنیه آستان قدس را از روی مجله و نامه آستان قدس که شرح ابنیه را آقای سید علی مؤتمن که از صاحب منصبان قدیمی آستانه است، در این جا نقل کنم و شرح آن این است.

[از این جا - صفحه ۱۵۳ متن اصلی زندگی نامه خودنوشت حاج حسین آقا - تا انتهای صفحه های موجود - صفحه ۱۸۱ -، حاج حسین آقا به نقل عین نوشته های علی مؤتمن در مورد اماکن مقدس حرم مطهر رضوی می پردازد و متأسفانه شرح حال خود را رها می کند و تا کنون ادامه آن یافت نشده است. و البته امیدواریم در مجموعه های جدید اسناد وی، ادامه یادداشت ها نیز یافت شود و همکاران نسبت به بازنویسی آن اقدام نمایند. در انتهای شرح حال، دو برگ یادداشت مربوط به شرح حال موجود است، به این مضمون:]

آقا ابراهیم امین السلطان فرزند زال خان از اعظام و متنفذین گرجستان بوده که به یاری مرحوم مبرور نایب السلطنه عباس میرزا، صاحب السیف والقلم بوده برخاسته و خدمات

گرانبهایی انجام داده و مرحوم نایب السلطنه خط نستعلیق را در نهایت خوبی و خوشی می‌نوشته و هنردوست اهل هنر بوده و اتفاقاً مرحوم امین السلطان آقا ابراهیم هم خط نسخ را درغایت زیبایی نوشته، در کتابخانه ملّی ملک قرآنی به خط آقا ابراهیم موجود است و قرآن مذکور را مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه به فرزند خود بهرام میرزا [معزالدوله] بخشیده و در پشت قرآن به خط نستعلیق که به راستی نمی‌توانم آن خط را با بهترین خطوط میرعماد فرق بگذارم نوشته که این قرآن را کربلایی علی بیگ دنبلی از روی رضا و رغبت به ما منتقل نمود ما هم به بهرام میرزا بخشیدیم و ملک مختص او ست غرض این که مرحوم نایب السلطنه مکاتیب بسیاری در نگاه داری وصیانت حقوق فرزندان و کسان زال خان محمد میرزا فرزندش (محمدشاه) نوشته که بیشتر آن مکاتیب در پارک میرزا علی اصغر خان صدراعظم که فعلاً سفارت روس است به دیوارهای پارک خودنمایی می‌کرد و در نظربینندگان بود بعداً معلوم نیست آن نامه‌ها به دست چه کسی افتاده است. به هر حال بعد از فوت عباس میرزا نایب السلطنه برعکس توصیه‌ها نسبت به خاندان زال خان توجهی نشد و در نهایت عسرت و پریشانی به سر می‌بردند تا آقا ابراهیم هم زمان ناصرالدین شاه [به] آبدارخانه شاهی راه یافت و در نتیجه انجام خدمات صادقانه تدریجاً مصروف حضور شاه گردید و پس از فوت آبدارباشی که حسب امرشاهانه آقا ابراهیم آبدارباشی شد بعداً خزانه دولتی نیز به او سپرده شد و روزبه روز در اثر حسن خدمت و صداقت و وفاداری تقرب بیشتر یافت و به لقب امین السلطان مفتخر آمد. اکنون به طور جمله معترضه نگاشته می‌شود که مرحوم آقا ابراهیم آبدارباشی از زمانی که به لقب امین السلطان سرفراز شده تصمیم می‌گیرد کلیه دست خطهای ناصرالدین شاه را چه آنچه مستقیماً به خود دستخط می‌شده و یا آنچه درباره دیگران از طرف همایونی دستخط می‌شده یا آنچه درباره دیگران از طرف همایونی دستوری صادر می‌گردیده آنها را به تمام جمع‌آوری کرده و در چند مجلد با تذهیب بسیار بسیار زیبا به طور جنگ حفظ می‌کند که فعلاً در کتابخانه ملّی ملک چند جلد آن موجود است و در ورق اول جلد اول این جملات در صفحه عین صورت ناصرالدین شاه با تذهیب زیبا گذارده شده و در صفحه بعدی عکس خود آقا ابراهیم آن هم با همان تذهیب عالی جلوه گراست و در پشت اولین ورقه دست خط ناصرالدین شاه است که می‌نویسد چون آقا ابراهیم آبدارباشی حقیقتاً درست و امین است ما او را ملقب به امین السلطان مفتخر فرمودیم و در این مجلدات کمتر کسی است که اسلاف آنها به ناصرالدین شاه عرایض معروض و به دستخط ناصرالدین شاه موشح و موجود نباشد که در واقع می‌توان این

مجلدات راقسمتی از تاریخ قاجاریه نامید ویا برای نوشتن تاریخ با مستندات غیرقابل تکذیب مورد استفاده قرار داد.

در سال ۱۳۰۰ هجری قمری که ناصرالدین شاه به مشهد رضوی سفر می کرد مرحوم آقا ابراهیم جزو ملتزمان رکاب بود و در بین راه خراسان فوت کرد و جنازه او را به مشهد مقدس حمل کرده و در دارالسعاده مبارکه به خاک سپرده شد. بعد از فوت ابراهیم فرزند او مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک به جای پدر منصوب شد و روزبه روز کوکب اقبالش در ترقی بود تا این که به صدارت اعظم ایران رسید.

[پایان زندگی نامه خودنوشت حاج حسین آقا ملک.]

### پی نوشت ها

۱. حاج میرزا محمد عتیقی: میرزا محمد عتیقی فرزند میرزا نصرالله فرزند ملاحسین عتیقی. وی متولی شرعی موقوفه عتیق علی منشی بوده است که جملگی از صحافان آستان قدس بوده اند (ویکی پدیا، عتیقی، تاریخ بازدید ۱۵/۵/۹۷ / fa.wikipedia.org). در سند شماره ۴۱۵۳۰ از مجموعه اسناد آستان قدس ص ۱۷ حق التولیه میرزا محمد عتیقی سال ۱۳۲۰ ق. ثبت شده است.
۲. حسینقلی: حسینقلی مازندرانی از خوشنویسان سده سیزدهم قمری و استاد جلال الدوله بود و در خراسان او را مقدم خط نستعلیق می شمردند. از آثار وی دو کتیبه در آستان قدس است یکی زیر آینه کاری حرم مطهر بروی سنگ مرمر با تاریخ ۱۲۸۷ و دیگری با رقم: «به خط العبد الفقیر حسینقلی مازندرانی ۱۲۸۲» (سایت راسخون. دیده شده در ۱۵/۵/۱۳۹۷. <http://rasekhoon.net>).
۳. میرعمادالحسنی قزوینی: عمادالکتاب متولد ۱۲۸۵ ق، وی استاد خط نستعلیق بود و شاهنامه معروف به امیربهادری و اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی به خط اوست. وی در سال ۱۳۳۴ ق به تشکیلات کمیته مجازات که توسط میرزا ابراهیم خان منشی زاده و اسدالله خان ابوالفتح زاده در تهران تشکیل شده بود وارد شد و بیانیه های آن سازمان را می نوشت. در سال ۱۳۳۵ ق. دستگیر و پس از گذراندن مدتی حبس در تهران به قم تبعید شد و پس از سپری شدن دوران محکومیت به تهران آمد و در سال ۱۳۰۴ ش، در دفتر مخصوص دربار رضاشاه مأمور تحریرات گردید (بامداد، ۱۳۸۴، ج ۳: ۳۸۲؛ سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۱۳).
۴. ملامهدی منجم باشی: حاجی ملامهدی منجم باشی بالاخیابانی پسرآخوند ملا اسماعیل پیشنماز و منجم خراسانی، که در رمضان ۱۳۳۷ ق. فوت کرد. رک. به: (طلایی، ۱۳۸۱، ج ۲ و ۳: ۴۴۰).
۵. کوچه حسن قلی: به کوچه مروی ها منتهی می شود. نواب صفوی ۱۰ (فعلی) (مدرس رضوی، فیاض و دیگران، ۱۳۸۶: ص ۵۶ و ۲۰۸).
۶. الفیه الطبیه: ابن کتاب درموضوع پزشکی اسلامی توسط محمدطاهر طبیب خراسانی تألیف



و به صورت چاپ سنگی در سال ۱۳۱۷ ق. در مشهد منتشر شده است و در مجموعه کتب چاپ سنگی کتابخانه آستان قدس نیز نسخه ای از آن موجود است. حاج حسین آقا املائی عنوان کتاب را به این شکل آورده یودالفیه التبیّه، که اصلاح شد.

۷. قانونچه: نام کتابی است در طب که چندین شرح و حاشیه دارد.
۸. تبجیل: احترام گذاشتن؛ بزرگداشت (فرهنگ فشرده سخن، ذیل واژه).
۹. میرزا عبدالله متولی: وی از خاندان طاهری بوده و علاوه بر تولیت مسجد از واقفین آن هم بوده است (یزدی مطلق فاضل، ۱۳۸۰: ۱۸۵ - ۱۹۲). برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: (سیدی و دیگران، ۱۳۸۶: صص ۲۵۱-۲۷۲) نام این متولی با عنوان میرزا عبدالله حسینی متولی مسجد گوهرشاد در اسناد آستان قدس سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۰ دیده می‌شود. به عنوان مثال اسناد با شماره اموالی: ۱۲۳۰۹، ۱۲۳۱۰، و اشعاری درباره درگذشت وی سروده شده در سال ۱۳۳۰: سند با شماره اموالی: ۱۲۷۳۰۵ عبدالله مستوفی نیز درباره میرزا عبدالله متولی که از خانواده او در سفر مشهد ۱۳۱۶ ق پذیرایی کرده و برایشان سورداده، نوشته است (مستوفی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۳۹).
۱۰. برک: نوعی پارچه پشمی ضخیم. (فرهنگ فشرده سخن، ذیل واژه).
۱۱. حاج میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی: از علمای بزرگ خراسان در دوره قاجار (۱۲۶۶-۱۳۲۷ ق) در دفتر اسناد (۱۳۸۱) ج ۲ و ۳، ص ۴۳۰، مختصری از شرح حال وی نوشته شده. برای کسب اطلاعات بیشتر. ک به: (حبیب، ۱۳۵۳، دیوان حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی؛ و زنگنه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۶۷-۲۶۸).
۱۲. میرزا آقا درگزی: سید ابوالقاسم دره گزی، (فوت اوایل ۱۳۱۹ ق). وی عارف مسلک بود. او را به جرم سعایت حاکم دره گز به مشهد تبعید و در حبس انداختند ولی با تلاش میرزا حبیب الله مجتهد و موافقت رکن الدوله از حبس خارج و داخل صحن عتیق در مدرسه میرزا جعفر حجره ای در اختیار وی گذاشتند. برای اطلاع بیشتر درباره وی نگاه کنید به: (حبیب، ۱۳۵۳: ۴۲-۴۳؛ افشارآرا، ۱۳۸۰: ۶۱۳).
۱۳. حاج میرزا محمد باقر مجتهد: علی حبیب در شرح حال میرزا حبیب مجتهد، به میرزا محمد باقر اشاره کرده می‌نویسد: «برادر بزرگتر حاج میرزا حبیب الله مجتهد، که از علمای بزرگ خراسان، مردی راست گفتار و درست کردار و تواندازه ای تندخو، بذال، و مزاح که شوخی‌های ظریف و لطیف وی هنوز در خراسان شایع است. با آن که در آن دوران معمول نبود علمای طراز اول اسب سوار بشوند او همیشه اسب‌های خوب سواری شد و در نگهداری آن‌ها دستورهای بلیغ می‌داد. در حوزه درس وی شاگردان خوب تربیت شدند از آن جمله بود مرحوم شریعتمدار حاج شیخ محمد نهاوندی» (حبیب، ۱۳۵۳: ۷۴).
۱۴. حاج میرزا جعفر: از برادران حاج میرزا حبیب خراسانی که دارای منصب کلید داری ضریح مطهر رضوی بود (حبیب، ۱۳۵۳: ۷۴).
۱۵. حاج سید محمد: برادر دیگر حاج میرزا حبیب خراسانی، که به علت سقوط از پله، دچار

اختلال حواس شده و حافظه خود را از دست داده و اغلب ساکت و خاموش بود (حیب، ۱۳۵۳: ۷۵).

۱۶. مهدی قلی میرزا سهام الملک: مهدی قلی میرزا، فرزند حاجی محمدولی میرزا، پسرفتح‌علی شاه (فوت ۱۳۹۲ق). در سال ۱۲۹۰ متصدی چاپارخانه‌های ایران، ۱۳۰۲ ریاست قشون خراسان، ۱۳۱۰ بیگلربیگی شیراز و از سال ۱۳۲۰ تا پایان عمر متولی باشی آستان قدس بود (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۸۴).

۱۷. یحیی میرزا: احتمالاً منظور یحیی میرزا دولتشاهی است که شاگرد کمال الملک بوده.

۱۸. مؤید حضور: درباره این نام فقط اطلاعاتی درباره میرزا اسدالله خان مؤید حضور وجود دارد و معلوم نیست آیا این همان شخصی است که منظور حاج حسین آقا بوده. به هر حال این مؤید حضور از کارمندان وزارت خارجه بود مدتی دراداره تحریرات عثمانی مشغول گردید و پس از آن در سال ۱۳۳۰ به کارگزاری ساوجبلاغ منصوب شد (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۸۳).

۱۹. سید سعید پسر نایب التولیه عرب: در مورد پسر نایب التولیه عرب اطلاعی به دست نیامد اما حاج سید حسین فرزند سید سعید آل ثبات (فوت در ۱۳۳۵ق.) وی معروف به نایب التولیه عرب و شوهر دوم اشرف السلطنه، همسر سابق محمد حسن خان اعتمادالسلطنه می‌باشد. پدرش کلیددار سابق حرم حضرت عباس (ع) بود. نامبرده در سال ۱۳۰۲ همراه با شیخ محسن خان معین الملک سفیر کبیر ایران در اسلامبول به ایران آمد و پس از دریافت لقب فوق از ناحیه ناصرالدین شاه در مشهد مقیم شد (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۹۲).

۲۰. مصطفی میرزا قهرمان ملقب به مسعودالدوله فرزند شاهزاده حاج محمد میرزا قهرمان و برادر اعیانی حاج میرزا مرتضی متخلص به شکسته است ... اغلب فرمانداری شهرستان‌های خراسان و در ۱۳۰۲ کفالت استانداری کرمان را داشت و در فرمانداری قوچان بود که پس از عارضه شدید بیماری در ۱۶ فروردین ۱۳۰۶ به سن ۴۷ سالگی درگذشت (گلشن آزادی، ۱۳۷۳: ۴۵۹ و ۴۶۰).

۲۱. رکن التولیه پسر نقیب مشهد: عبدالحسین رضوی (م- ۱۳۲۰ه. ق): میرزا عبدالحسین فرزند میرزا مهدی که از سوی مادر نوه میرزا عسکری امام جمعه شهر بود و منصب سرکشیکی آستان قدس و نقابت اشرف را به عهده داشت و به تدریج از اولیاء و امنای آستانه شد و به رکن التولیه ملقب گردید (زنگنه، ۱۳۸۲: ۴۰۰-۳۹۹).

۲۲. ابرده روستایی است واقع در نیم‌بلوک شاندیز در منطقه مشهد خراسان. این آبادی در کنار رود زشک واقع شده و به دو بخش ابرده بالا و ابرده پایین تقسیم می‌شود (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۱: ۳۷).

۲۳. تَرَهه، سخن‌های باطل و لهوآمیز، اباطیل.

۲۴. نوروزعلی زوار کتابفروش: در شرح حال حسین زوار آمده است که حاج نوروزعلی معروف به کتاب‌فروش در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۳۲۴ه. ش.) در بازار بین‌الرحمین تهران به کار کتاب و روزنامه اشتغال داشت، و کتب و مجلات را از شهرهایی چون قاهره و برلین وارد می‌کرد. از بنیانگذاران مدارس ملی بود. در جریان انقلاب مشروطه، او که در زمره آزادی‌خواهان

فعالیت می‌کرد به منظور فرار از آزار هیئت حاکمه، مجبور به ترک تهران و عزیمت به مشهد شد و در این شهر محل اقامت افکند و نام خانوادگی «زوار» را برگزید (<http://shahraraonline.ir>). نیز نگاه کنید به آقاملایی، (۱۳۸۴: ۷۴). کتابفروشی وی به نام کتابفروشی زوار، متعلق به حسین زوار، در سال ۱۳۱۳ ش. در بازار، جنب مسجد گوهرشاد هم چنان فعال بوده و شعبه دیگری هم در خیابان پهلوی نزدیک به عمارت چهارطبقه (دروازه طلایی) داشته است. این شعبه واقع در مدرس کنونی، تا زمان فوت حسین زوار در ۱۳۷۱ ش. دایر بوده و بعد از گذشت دوازده سال از فوت وی، دختر آن مرحوم خانم مریم زوار، این کتابفروشی را در خیابان کوثر ۸، راه‌اندازی نموده که همچنان دایر است (مدرس رضوی و فیاض و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۷۶-۲۲۸)؛ آقا ملایی نیز از نوروز علی زوار و جمعی دیگر از معارف دوستان و آزادی خواهان مشهدی نام می‌برد که بعد از انقلاب مشروطه در صدد تأسیس مدارس نوین ملی و توسعه فرهنگ بوده و نقش مهمی ایفا کردند (آقاملایی، ۱۳۸۴: ۷۴). فرزند زوار در تهران در خیابان امام خمینی، منتهی به میدان بهارستان کتابفروشی به نام زوار داشته‌اند.

۲۵. اعتبار السلطنه: (احتمالاً) میرزا اسماعیل خان میرپنجه، وی پدر ابوالحسن خان مخبر همایون و داماد علی قلی خان مخبرالدوله بود در عصر ناصری (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۳۰).

۲۶. احتمالاً وی همان حاج عمادالمحققین واعظ طهرانی معروف به عماد فهرستی است که در تهیه نخستین فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی همکاری کرده است (کرم‌رضایی، ۱۳۸۲: ۴۳).

۲۷. حذف چند سطر به علت عدم ضرورت.

۲۸. بلوای نان: سال ۱۳۰۱ زمان آصف‌الدوله کمبود نان منجر به شورش شد و طی آن خانه نقیب مشهد غارت شد (بینش، ۱۳۵۵: ۹۰۳).

۲۹. علیه ما علیه: براو باد آنچه براوست. نتایج اعمال زشتش را ببیند. فرهنگ سخن. دو جلدی.

۳۰. بهاء‌الدین منشی الملک: اطلاعی درباره وی یافت نشد، به نظر می‌رسد حاج حسین آقا در ذکر نام این منشی دچار اشتباه شده.

۳۱. شیخ زین‌الدین زنجانی: شرح حالی از وی به دست نیامد ولی ظاهراً در جریان‌های مشروطه‌خواهی فعالیت‌هایی داشته است. نگاه کنید به علی ابوالحسنی منذر، اشتباهات تاریخ‌نگاری مشروطه در سایت (<http://www.aftabir.com>) دیده شده در تاریخ ۱۳/۶/۱۳۹۷).

۳۲. مدرسه صدر (تهران): مدرسه صدیقی از مهم‌ترین مدراس طهران و به نام معتمدالدوله میرزا شفیع خان بندپی ثی صدراعظم عصر فتح علی شاه است (نجمی، ۱۳۷۷: ۱۶۱؛ کریمان، ۱۳۵۵: ۳۰۷).

۳۳. حمام حاج میرزا آقاسی: اطلاعی درباره این حمام یافت نشد.

۳۴. حاج شیخ حسن علی تهرانی: فرزند حاج محمود تبریزی، متولد تهران، متوفی به سال ۱۳۲۵ ق در مشهد و مدفون در حرم رضوی. برای کسب اطلاعات بیشتر. ک به: (زنگنه، ۱۳۸۲: ۱۰۲ و ۱۰۳؛ طلایی، ۱۳۸۱: ۴۳۱).

۳۵. امین السلطنه: حاجی محمدعلی خان، در سال ۱۲۸۸ به سمت «زین دارباشی» تعیین شد و در ۱۳۰۰، رئیس صندوق خانه، در ۱۳۲۰ برای بار دوم وزیرقایا و محاسبات مالیه شد. داماد آقا ابراهیم امین السلطان و نیز داماد مظفرالدین شاه بود و دختر علی اصغر خان امین السلطان را برای پسرش خازن الدوله عقد کرد (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۴۴).
۳۶. حاج علی اصغر رزاز: شرح حالی از وی یافت نشد. شاید منظور حاج حسین آقا ملک، پهلوان سید حسن رزاز باشد. کتابی هم درباره وی منتشر شده با عنوان «آخرین زندگی زمانه، جهان پهلوان سید حسن رزاز» توسط جمشید صادق نژاد.
۳۷. دروازه نوغان: واقع در شمال شرقی شهر مشهد قدیم.
۳۸. حاج اعتضادالتولیه: میرزا عبدالرضا ملقب به اعتضادالتولیه سرکشیک خامس، فرزند حاجی میرزا ابوالحسن سرکشیک پنجم که در تاریخ شوال ۱۳۰۰ ق. به علت کهلوت پدر به این سمت منصوب و به خطاب جنابی مفتخر می شود، حکم دیگری در تاریخ ربیع الاول ۱۳۱۱ ق. به لقب اعتضادالتولیه ملقب شده؛ بعدها دوبار از خدمت در آستان قدس برکنار می شود اما از سال ۱۳۱۶ ق. به بعد مجدداً به همین لقب خطاب می شود و از مخالفین مشروطه بود و در شب ۱۶ جمادی الاول ۱۳۲۷ ق. توسط مشروطه طلبان ترور می شود. وی هم چنین مناصب دیگری از جمله: برقراری نظم کتابخانه آستان قدس، ثبت و مهر و سررشته فرامین و احکام و اسناد دفتری آستان قدس را نیز بر عهده داشت. بعد از وی فرزندش میرزا عبدالحسین عهده دار سمت و لقب پدر شد (رضوی، ۱۳۸۴: ۱۸۶؛ شهیدی، ۱۳۸۸).
۳۹. «رَبَّنَا اسْكَنْتَ مِنْ ذَرِيَّتِي بُوَادَ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ...»: خدایا! من خانواده خودم را در دَرّه ای بی گیاه نزد خانه محترم تو جای دادم. آیه ۳۷ سوره ابراهیم.
۴۰. استرذهابک و ذهبک و مذهبک: رفت و آمد و دارایی و اعتقادات را بپوشان.
۴۱. آصف الملک برادر منصور السلطنه عدل: پسر رکن الدوله محمدرضا خان آصف الملک، در سال ۱۳۲۸ به خدمت وزارت خارجه و محاسبی اداره صندوق مرکزی عراق عرب درآمد. سپس در سال ۱۳۳۲ عضو شعبه تجارت محاکمات شد (ممتحن الدوله، ۱۳۶۵: ۲۰۲؛ سلیمانی، ۱۳۷۹: ۲۵).
۴۲. رکن العداله: در شرح حال سید مصطفی عدل آمده وی، فرزند حاج سید میرزا ابراهیم رکن العداله و نوه دختری میرزا احمد مجتهد بود. رکن العداله در اواخر عمر رئیس دیوانخانه عدلیه خراسان بود و پدرش از معاریف تبریز به شمار می رفت و در این شهر به حاج سید حسین شاه مشهور بود. رک: (<http://www.khorsandypub.com/page>)/۶/۲. تاریخ مشاهده: ۱۳۹۷/۶/۲).
۴۳. علی نقی فسا علاء السلطان: علی نقی خان در عهد مظفری جزو دسته دوم شاگردان مدرسه علوم سیاسی بود (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۱۱).
۴۴. سردار سعید پسر آجودان باشی کل: یار محمدخان افشار دارای القاب و مناصب سیف السلطنه، آجودان باشی کل، سالار سعید، سردار سعید و سردار کل بود. در سال ۱۲۵۹ ش. / ۱۲۹۷ ق. متولد و فرزند حسن خان سیف السلطنه آجودان باشی کل فرزند اللهیارخان آجودان باشی کل بود. وی تحصیلات خود را در دارالفنون و مدرسه نظام به اتمام رساند و داخل خدمت وزارت جنگ شد.

سال ۱۳۲۶ ق. رئیس قوای آذربایجان شد و بعد از آن به اروپا رفت، در سال ۱۳۲۷ ق. پس از فتح تهران به ریاست قشون خراسان منصوب و به مشهد عزیمت کرد. صحت عمل و درستی رفتار وی باعث تمجید اهالی بود، در دوره سوم عصر شورای ملی ۱۳۳۳ ق، از بجنورد وکیل شده در محرم ۱۳۳۴ با کابینه مهاجرت از تهران حرکت و در اسلامبول توقف کرد. در بازگشت از کارهای دولتی اعراض و در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در بندر پهلوی در سن ۵۶ سالگی به ناخوشی سکنه قلبی درگذشت. اللهیار خان (پدر بزرگ وی، از سال ۱۲۹۵ ق. پس از جهانگیرخان ارمنی که بعد معروف به وزیر صنایع شد) تا سال ۱۳۰۴ قمری سال فوتش آجودان باشی کل بود. (بامداد، ۱۳۸۴، ج ۴، ۴۳۲-۴۳۱).

۴۵. آجودان باشی: حسن خان سیف السلطنه آجودان باشی کل، پسر ارشد وزیر نظام یارمحمد خان میرپنجه سیف السلطنه فرمانده فوج ساوه. وی در سال ۱۳۱۴ ق. به منصب سرداری و در ۱۳۱۶ ملقب به وزیر نظام و بعدها لقب های سردار کل و سیف السلطنه را به دست آورد. بعد از او پسرش یارمحمد خان به این لقب ملقب شد (بامداد، ج ۴، ۴۳۱؛ چرچیل، ۱۳۶۹: ۱۰۰).

۴۶. سردارسیف افشار پسر آجودان باشی: علی اکبر سردارسیف افشار ملقب به سیف السلطنه، فرزند محمد حسین خان سردارکل، متولد ۱۲۶۲ ش، در دارالفنون و مدارس نظام، تحصیل و در قزاق خانه ترقی کرده درجه امیرتومانی و سرداری گرفت. مدتی فرماندهی قوای آذربایجان، تهران و خراسان را عهده دار بود. بعد از کودتای ۱۲۹۹ با درجه سرتیپی وارد ارتش شد و به عضویت شورای عالی نظام منصوب و مدتی رییس تدارکات ارتش بود. در ۱۳۳۲ به علت نزدیکی با زاهدی به استانداری گیلان و سپس خراسان رسید. از دوره سوم تا دوره پنجم مجلس سنا به عنوان سناتور در این مجلس بود. سرانجام در سال ۱۳۴۸ در سن ۸۶ سالگی درگذشت. (عاقلی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۸۵۰).

۴۷. الله یارخان پسر آجودان باشی: شرح حالی از وی به دست نیامد.

۴۸. سیف الله خان پسر آجودان باشی: شرح حالی از وی به دست نیامد.

۴۹. اعلم السلطنه: میرزا کاظم خان اعلم السلطنه از رجال دوره مظفری ونوه میرزا محمدخان قزوینی. لقب دیگر وی بنان نظام بود. (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۳۷). عبدالله مستوفی درباره وی می نویسد: «از همراهان وی در سفر مشهد در ۱۳۱۶ ق. بنان نظام دخترزاده میرزامحمد قزوینی منشی باشی وزارت جنگ بود که بعد از دوره نایب السلطنه وفاداری به خرج داده و خود را بیکار و خانه نشین کرده بود. گذشته از وفاداری با وجود ابراهیم آباد جنب کوندج قزوین، موروثی از میرزا محمد جدش، حاجتی هم به کار نداشت. این همان است که در آینده اعلم السلطنه و یکی از ملاکین عمده می شود» (مستوفی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۵۳؛ ج ۲: ۳۳).

۵۰. قونسولگری آمریکا: منزل کوزه کنانی در کوچه ملک بین کوچه چهارباغ و میرعلم خان که در سال ۱۳۴۵ در اجاره سرکنسولگری آمریکا بود و سپس در سال ۱۳۵۰ در اختیار اداره کل کشاورزی خراسان و مدتی هم به عنوان خوابگاه دانشجویی از آن استفاده می شد و بعد از انقلاب مقداری از زمین های آن در اختیار حسینیه کویتهی ها قرار گرفت (ماهوان، ۱۳۸۳: ۴۴۱-۴۴۲).

۵۱. اسماعیل خان شجاع الملک رییس ایل هزاره: سرهنگ اسماعیل خان پسر سرتیپ یوسف



خان هزاره، که بعد از مرگ پدر ریاست ایل به او رسید و ملقب به شجاع‌الملک شد اما چون اغلب در مشهد و دوراز ایل بود، رهبری ایل و لقب شجاع‌الملک به محمد رضاخان، برادرش رسید (بیزدانی، ۱۳۷۲: ۳۰۸).

۵۲. پاپاخ: کلاه بزرگ ترکان، مایل به تدویراز پوست ناپیراسته گوسفند با پشم بلند برون سو.  
۵۳. عبدالحسین زوار: احتمالاً همان حسین زوار مورد نظر ملک بوده است که در پی نوشت شماره ۲۴ اشاره مختصری به شرح حال وی شده است. در فرهنگ جغرافیایی ایران نام وی را به عنوان یکی از تجار عمده مشهدی آورده است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۹۷۰).

۵۴. حاج محمد کوزه کنانی: شرح حالی از وی به دست نیامد، اما خانه وی در مشهد در سال ۱۳۸۲ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. رجوع کنید به: (fa.wikipedia.org دیده شده در تاریخ ۱۳/۶/۱۳۹۷). در پی نوشت شماره ۵۰ در مورد منزل وی به عنوان کنسولگری آمریکا توضیح مختصری ارائه شده است.

۵۵. نیرالدوله: سلطان حسین میرزا فرزند پرویز میرزا نیرالدوله، پسر فتح علی شاه. از ۱۳۱۸-۱۳۲۱ و در سال ۱۳۳۰ بعد از به توپ بستن حرم توسط روس‌ها دوباره به حکومت خراسان منصوب شد (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۲۰۷).

۵۶. حاج محمد حسن خان معاون التجار: سه برادر افغانی به اسامی حاجی محمد حسن معاون التجار، حاجی علی اکبر و حاجی عبدالرحیم از بانکداران عمده و رسمی طرف قرارداد دولت و تجار هستند. آن‌ها مالک اراضی وسیع و مستغلات فراوانی اند و یک سهم در کار معادن فیروزه نیشابور دارند (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۹۷۰).

۵۷. حاج محمد جعفر کشمیری: وی رهبر دموکرات‌های مشهد و از فعالین هم‌زمان با جنبش پسیان در مشهد بود. برادرش، محمد اسماعیل مازندرانی، روزنامه مهر و منیرادر مشهد منتشر می‌کرد و حاج محمد جعفر با نام مستعار ح-ک، سردبیر سیاسی روزنامه بود وی مشهور به محمد جعفر آقا تاجر مازندرانی و معروف به کشمیری بود (الهی، ۱۳۷۸: ۱۱۶-۱۱۸ نیز رک. به: میرزا صالح، ۱۳۶۶: ۴۲، ۵۹، ۷۰).

۵۸. مهرمنیز: محمد اسماعیل منیر مازندرانی، صاحب امتیاز و مدیرمسئول روزنامه مهر و منیر که از ۱۲۹۹ ش. در مشهد منتشر می‌شد. وی بیشتر عمر خود را در ترکستان گذرانده بود و ایام کهولت سن به مشهد آمده به انتشار روزنامه اقدام و در آن به مخالفت با افکار بلشویکی، ذکر اقدامات نظام التولیه و انتشار اخبار فروش دختران قوچان پرداخت. مهرمنیز در سال ۱۳۱۳ درگذشت (الهی، ۱۳۷۸: ۱۱۶-۱۱۸).

۵۹. قائم مقام التولیه: محمد علی رضوی قائم مقام التولیه دوم، در سال ۱۲۷۳ متولد شد و سمت وزیر دفتر آستانه را عهده‌دار بود. در شوال ۱۳۱۵ ق. بعد از فوت پدرش سید محمد رضوی قائم مقام التولیه اول، ملقب به قائم مقام التولیه شده و در ۱۳۴۱ ق. به عنوان اولین فرد از سادات رضوی، تولیت آستان قدس رضوی را عهده‌دار شد. وی اقدامات مفیدی انجام داده و در سال ۱۳۱۷ ش. در تهران

درگذشت و در دارالضیافه حرم مطهر دفن شد. برای کسب اطلاع بیشتر درباره وی، (حسن آبادی، ۱۳۸۷: ۱۱۴، ۱۱۵؛ رضوی، ۱۳۸۴: ۴۳۸).

۶۰. بلوک زاوه: زاوه آبادی و نیم بلوک پروونقی است در منطقه تربت حیدریه خراسان. رودی به همین نام در اطراف آن هست. این آبادی در ده‌ای حاصل خیز در حد فاصل بین رشته کوهستان واقع شده است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۵۱۷).

۶۱. شجاع‌الملک قرایی: شرح حالی درباره ی وی به دست نیامد.

۶۲. حاج علی آقا بادکوبه‌ای: اطلاعی درباره وی یافت نشد.

۶۳. حاج غلامرضایی تاجر اردوبادی: اطلاعی درباره وی یافت نشد.

۶۴. انجمن ایالتی مشهد: اولین انجمنی که در مشهد بعد از انقلاب مشروطه تشکیل شد، انجمن معدلت رضوی بود که بعدها به عنوان انجمن ایالتی مشهد، ادامه فعالیت داد. تشکیل انجمن با حرکت اعتراض آمیز مردم در ۱۴ محرم ۱۳۲۵ق، به سوی منزل میرزا حبیب الله مجتهد، که تقاضای تشکیل آن را داشتند؛ اتفاق افتاد. این انجمن نمایندگانی از طبقات شش‌گانه، به عنوان ناظر داشت و نمایندگانی از هر کدام از اصناف و از طلاب هر مدرسه نیز یک نفر؛ که از آن میان می‌توان به این افراد اشاره کرد: حاج علی اکبر نماینده صنف خباز، حاج رمضانعلی نماینده شعرباغان، میرزا محمد رضا قطب الواعظین نماینده صنف ذاکرین، سید عبدالباقی وفاضل قاینی از طرف طلاب و صدرالعلماء حاجی ابوالقاسم، ناظم التجار، معین التجار، محمد کاظم، محمد باقر مدرس رضوی. جلسات انجمن روزهای یک شنبه و چهارشنبه و پنج شنبه در منزل میرزا حبیب الله مجتهد منعقد می‌شد و ریاست آن با خود وی بود (حسن آبادی، ۱۳۸۱: ۲۷-۴۶).

۶۵. در اسناد مجلس شورای اسلامی، تلگرافهای شکایت طایفه تیموری از ظلم بربری‌ها به این طایفه که به تحریک حاج حسین آقا ملک اغتشاش به پا کرده و مال و اموال آنها را غارت کرده اند، موجود است. حتی اغتشاش حاج حسین آقا را به تحریک یکی از دول خارجه دانسته اند. رک به (کمام، د ۳-ک ۱۸۹- ج ۲/۲۰ - پ ۳۸). یادداشت این اسناد را جناب آقای برات علی نجف‌زاده، پژوهشگر انقدر در اختیارم گذاشته‌اند که از ایشان سپاسگزاری می‌نمایم.

۶۶. البته حاج حسین آقا، قبلاً از این مورد ذکری نکرده است.

۶۷. ششلول نغان: ششلول نوعی سلاح گرم که جای هفت فشنگ دارد. لغت نامه دهخدا.

۶۸. طرق: روستای محصور است در فاصله ۹/۶۵ کیلومتری جنوب مشهد، آب فراوان آن از ۴ مجرا تأمین می‌شود. یکی چشمه گیلاس، دومی رودی است که از بند طرق جریان می‌یابد، سومی آب کوه است که از گلستان می‌آید، چهارمی از چشمه ساری در دامنه‌های کوه‌های جنوبی (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۶۳۵).

۶۹. شریف آباد: توقف گاهی است در کنار جاده بین مشهد - تربت حیدریه در ۳۸ کیلومتری تربت حیدریه. این محل در جایی خالی در کنار جویباری که غالباً بستر آن خشک می‌باشد واقع گردیده است... دارای یک پست خانه و یک کاروان‌سرا است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۶۱۱).

۷۰. شیخ حسن مجتهد برسی: وی از مدرسین بزرگوار عصر حاضر و از متنفذین آستان قدس رضوی بود. حوزه درس وی از اهمیت برخوردار بود و شاگردان او در مشهد به فضل و دانش معروف بودند. در حال بیماری به عتبات عالیات سفر کرد و در سال ۱۳۵۳ ق یا ۱۳۱۳ خ در همان سفر درگذشت (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ص ۲۴۶؛ میرزا عبدالرحمن، ۱۳۴۱: ۲۶۰).
۷۱. آیت الله میرزا محمد خراسانی: حاج شیخ محمد فرزند حاج ملاهاشم خراسانی که از سال ۱۳۸۱ ه. ق پس از درگذشت پدر به نشرفتاوی علما پرداخت و پس از مراجعت از مکه در مشهد درگذشت (زنگنه، ۱۳۸۲: ۳۹۵).
۷۲. اسدالله خان شوکت الدوله: در فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۲۹۵، درباره وی آمده که میراسدالله خان درحال حاضررییس یک طایفه ۳۰۰ خانواری از ایل تیموری است که قسمتی از ۱۰۰۰ خانواری هستند که توسط میرعطاءالله خان پدر اسدالله خان در سال ۱۸۵۸ م. از هرات به ایران مهاجرت کردند و در منطقه کوه سرخ نیشابور اسکان داده شدند. میراسدالله موفق به دریافت درجه امیرتومانی از ناصرالدین شاه شده و ملقب به شوکت الدوله شد و حکومت جام و زورآباد به او سپرده شد. پسران وی ابوتراب خان و میرزا حسین خان می باشند. در ۱۴ مرداد ۱۳۰۰ ش. توسط کلنل محمدتقی خان پسیان به حکومت تربت جام منصوب شد، مهر همان سال حکومت باخرز و خواف هم به آن اضافه شد. وی قبلاً حاکم سرخس بود و توسط ژاندارمری خراسان در اوایل اسد ۱۳۰۰ بازداشت و اموالش مصادره شد. در موقع حکومت تربت جام هم با شرایط آن زمان در مشهد (قیام پسیان) مشکلاتی برایش به وجود آمد و مشکلاتی هم به وجود آورد. از تفنگ مورد اشاره حاج حسین آقا در اسناد کتاب انقلاب خراسان، ص ۱۳۵ هم نام برده شده است. (بیات، ۱۳۷۰: ۵۹، ۶۰) و اسنادی هم درباره وی در آرشیو وزارت امور خارجه مربوط به سال ۱۳۱۸ ق. است (کارتن ۱۱ و ۱۳۲۰ ق. کارتن ۱۲ و ۱۳۲۶ ق. کارتن ۲۳) اطلاع وجود این اسناد را پژوهشگر محترم جناب آقای برات علی نجف زاده در اختیار این جانب گذاشتند که از ایشان سپاسگزارم.
۷۳. احمدآباد چرم: احتمالاً منظور حاج حسین آقا، احمد آباد (سنگ بست) واقع در فاصله ۲۴ کیلومتری فریمان در کنار جاده نیشابور بوده. فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۴۳. چرم فریمان روستایی از توابع بخش مرکزی شهرستان فریمان در استان خراسان رضوی است. ویکی پدیا، fa.wikipedia.org دیده شده در ۱۳۹۷/۶/۱۹.
۷۴. سنگ آتش: آبادی کوچکی است در بلوک سرجام منطقه مشهد خراسان در نزدیکی مراغه. سنگ آتش و مراغه هر دو متعلق به برادر ناصرالدین شاه، رکن الدوله بود. آب آن خوب است و از چشمه تأمین می شود (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۶۱۱).
۷۵. مراغه: روستایی است در ۵۳ کیلومتری مشهد (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۹۳۳).
۷۶. یراق چین: خلع سلاح شده. (فرهنگ فشرده سخن، ذیل واژه).
۷۷. علیک: روستایی بر سر راه سبزوار به معادن فیروزه که در بیست کیلومتری معدن واقع شده و فاصله آن تا سبزوار ۲۲/۵ کیلومتر است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۶۶۴).

۷۸. زاوه: آبادی ونیم بلوک پروتقی است درمنطقه تربت حیدریه خراسان. رودی به همین نام هم در اطراف آن هست. این آبادی در دره ای حاصلخیز درحد فاصل بین رشته کوهستان واقع شده است و تعداد زیادی آبادی نیز نزدیکی آن هست (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۵۱۷).
۷۹. کاریز بداغ: در فرهنگ جغرافیایی ایران، از کاریز بداغی در تربت شیخ جام به عنوان ساخلویی نام می برد که دارای ۵۰ سوار بوده است.
۸۰. خلیل آباد: روستایی است در خراسان در فاصله ۱۴/۴۸ کیلومتری غرب ترشیز، که در دشتی حاصل خیز قرار دارد (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۴۰۵).
۸۱. روستای رخنه گل از توابع فریمان.
۸۲. سید احمد علی شاه: حاج حسین آقا از سید احمد علی شاه نام می برد که چنین فردی شناسایی نشد اما در میان فرماندهان سپاه محمدرضاخان شجاع الملک فردی به نام سید احمد علی بربری دیده می شود که شاید منظور نویسنده همین فرد بوده است (یزدانی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۳۱۲؛ بیات، ۱۳۷۰: ۵۸-۳۵).
۸۳. جاغوری: از اقوام طایفه دای میرکیشه از ایل هزاره (یزدانی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۱۸).
۸۴. سید عظیم بربری: اطلاعی درباره وی به دست نیامد.
۸۵. دای زنگی ها: ده زنگی یا دای زنگی نام بزرگترین طایفه از ایل هزاره، که به همراه طایفه دیگری به نام ده کندی در جبال افغانستان (پنجاب، ورس، لعل، یکاولنگ، و سرچنگل) زندگی می کنند. امت عظیم و گروه بی ترس و بیم اند و همگی شیعی مذهب و جبلی مشرب اند. (یزدانی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۱۵؛ ج ۲: ۱۶۵).
۸۶. بردو: فرهنگ جغرافیایی ایران، از بردو به عنوان یکی از آبادی های قدیمی منطقه جام با مالیات سالیانه ۸۱۰ تومان نام می برد. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۲۱۸).
۸۷. الله یارخان فریمانی: الله یارخان، سرتیپ جام که روستای همت آباد را که ابتدا ملک خالصه دولت بود خریداری و آنجا توسط بربری ها مسکونی شده و بعدها قرایی ها هم از ساکنین اصلی آن شدند و خود الله یارخان نیز در آنجا ساکن بود. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۷۰: ۱۰۷۲).
۸۸. قازیاغی: یا قازیاقی، گیاهی از خانواده بارهنگ با برگ های کنگره ای که تازه و سبز آن معطر و خوراکی است. (فرهنگ فشرده سخن، ذیل واژه).
۸۹. توضیح این که تاریخ ۱۳۴۰/۱۰/۳، تاریخ روزی است که حاج حسین آقا این قسمت از سرگذشت خود را نوشته است. این روش او در نگارش شرح حالش بود، که در بخش های پیشین هم آمده، ولی در بخش آخر، به نظر می رسد ضبط تاریخ را در موقع نگارش، اغلب فراموش کرده است.
۹۰. سیورسات: خواروبار و زاد و علوفه که هنگام عبور از روستاهای سرراه برای قشون جمع آوری می شد. (فرهنگ فشرده سخن، ذیل واژه).
۹۱. تحشید: فراهم آوردن و گرد کردن. (فرهنگ فشرده سخن، ذیل واژه).
۹۲. تدمیر: هلاک کردن، تباه ساختن، نابود کردن. (فرهنگ عمید، ذیل واژه).

۹۳. میان دشت: استراحت گاهی است درخراسان، درفاصله ۹۹/۷۵ کیلومتری شاهرود. دارای یک پست خانه ومركزتلگراف دولتی ایران است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۱۰۱۳).
۹۴. حذف از مصحح، مطلب مناسب درج دراین دفتر نبود.
۹۵. بنجاق یا بنجاق: ورقه بزرگی که مشخصات ملک و معاملات که بر روی آن انجام می شود، در آن نوشته می شود یاسند مالکیت سابق یا غیررسمی که براساس آن سند مالکیت صادر می شود. (فرهنگ فشرده سخن، ذیل واژه).
۹۶. میرزا احمد رضوی: شرح حالی از وی به دست نیامد.
۹۷. میرزا ابراهیم رضوی: از علمای مشهد واز مخالفین مشروطه، برای کسب اطلاعات بیشتر. ک به: (عطاردی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۲۱؛ طلایی، ۱۳۸۰: ۴۳۱).
۹۸. مستشارالسلطنه: فردی با این لقب شناسایی نشد. احتمالاً منظور نویسنده، آقا میرزا محمد رضا مستشارالملک باشد که مدرسه ملاتاج راتعمیرکرد واین مدرسه به مدرسه مستشارمعروف ودرشمال صحن عتیق واقع بود. (عطاردی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۷۷).
۹۹. جیم آباد: روستایی است درمنطقه مشهد خراسان واقع در دره کشف رود د رحدود ۲۷ کیلومتری جنوب شرقی مشهد درکنارجاده هرات. این آبادی اخیراً توسط ملک التجارتهران احداث شده ودر حدود ۲۰۰ خانوار بربری هزاره در آن اسکان داده شده اند. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۲۶۴).
۱۰۰. حاج شیخ محمد رحیم بروجردی: از علمای معروف عصرخود درمشهد بود که مدتی تولیت آستان قدس را نیز عهده داربود. برای کسب اطلاعات بیشتر. ک به: (عطاردی، ۱۳۸۱، ج ۵: ۲۰۱-۲۰۲؛ بامداد، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۳۷؛ طلایی، ۱۳۸۱: ۴۳۲).
۱۰۱. حاج شیخ عبدالحسین بالاخیابانی: وی فرزند حاج شیخ محمد رحیم بروجردی واز علمای نیک نام مشهد بود. برای کسب اطلاعات بیشتر. ک به: (عطاردی، ۱۳۸۱، ج ۵: ۱۳۵-۱۳۶؛ طلایی، ۱۳۸۱: ۴۳۲).
۱۰۲. حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل شیرازی: شرح حال وی به قلم خود حاج حسین آقا ملک، درقسمت اول شرح حال او، درجلد دوم وسوم دفتراسناد آمده است.
۱۰۳. البتّه ضمیمه، این زندگی نامه، چنین سندی نبود ولی درمجموعه اسناد حاج حسین آقا ملک، موجود درمدیریت اموراسناد ومطبوعات آستان قدس، چنین سندی وجود دارد.
۱۰۴. محمودخان حکیم الملک: میرزا محمودخان بروجردی فرزند میرزا علی نقی حکیم باشی. وی مدتی نزد تولوزان، پزشک ناصرالدین شاه، به کار مشغول شده و طب آموخت. در ۱۳۰۳ جزو اطبای مظفرالدین میرزا ولیعهد به شمار می آمد. با جلوس مظفرالدین شاه به ریاست بناخانه برگزیده و ملقب به وزیر ابنیه شد. پس از عزل دربار به حکومت گیلان منصوب و به طور ناگهانی در ۱۳۲۱ با همین سمت درگذشت (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۶۱).
۱۰۵. همت آباد: روستایی درمنطقه باخرز خراسان در فاصله ۱۸۰ کیلومتری جنوب شرقی مشهد.

درگذشته املاک خالصه دولت بوده و توسط بربری‌ها (هزاره‌ها) مسکونی شده است و ۷ سال پیش توسط الله یارخان سرتیپ جام خریداری شده است. سکنه آن امروزه در حدود ۵۰ خانوار از قرائی‌ها هستند (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۱۰۷۲).

۱۰۶. آقارضا رییس‌التجار: آقارضا خراسانی معاون التجار، فرزند حاجی ابوالقاسم اصفهانی و پسرعموی حاجی حسین آقا امین الضرب. وی از ملاکین بزرگ خراسان بود و امتیاز راه شوسه قوچان-مشهد را داشت ولی به دلیل سهل‌انگاری امتیاز آن باطل شد. وی هم چنین مستأجر معادن نیشابور بود. در دوره اول مجلس (۱۳۲۵) از سوی مردم خراسان انتخاب شد. (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۶۸؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۹۷۰؛ کتاب نارنجی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۲۴).

۱۰۷. مشوّب: پریشان، بی‌نظم.

۱۰۸. میرزا علی‌خان امین‌الدوله: حاج میرزا علی‌خان فرزند حاج میرزا محمدخان سینکی مجدالملک متولد ۱۲۶۰ ق. متوفی ۱۳۲۲ ق. در جوانی به خدمت اداره رسائل درآمد و در سال ۱۲۷۵ با سمت منشی گری در وزارت خارجه مشغول به کار شد. در ۱۳۱۵ صدر اعظم یک سال بعد معزول شد. سپس به لشت‌نشای گیلان رفت و تا پایان عمر در آنجا ماند و دیگر به مشاغل دولتی نپرداخت. پدرش خواهرزاده میرزا آقاخان صدر اعظم نوری بود (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۴۳).

۱۰۹. عبدالحسین ملکی: عبدالحسین خان ملکی پسر عمه و پیشکار حاج حسین آقا ملک.

۱۱۰. نام طایفه‌ای از قفقاز که اصل آنها از داغستان بوده که در جاهای مختلف پراکنده شده‌اند. (واژه یاب).

۱۱۱. بلوک سرجام مشهد: جام منطقه کوچکی است در خراسان که در شمال شرق باخرز که توسط رشته کوه بیزک یا یکتان که از طرف غرب از آن جدا می‌شود واقع شده مرز شرقی آن به هریرود می‌رسد. آبادی‌های عمده آن عبارتند از تربت شیخ جام، فریمان، قلندرآباد، جمعیت آن از تیموری‌ها، تعدادی هراتی و طوایفی از جامی‌های با اصالت ایرانی تشکیل می‌شود و در این جا سپاهی کم‌اهمیت به تعداد ۸۰۰ نفر نگهداری می‌شود. علاوه بر این می‌توان از وجود در حدود ۲۰۰۰ تفنگدار در آینده نام برد. مالیات آن ۱۳۰۰۰ تومان است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۲۴۱).

۱۱۲. قوجه بگلو: شاخه‌ای از ایل بزرگ شاهسون است. (ویکی پدیا).

۱۱۳. املائی متن آلازلو بود که احتمالاً منظور آمارلو یا عمارلو است که نام یکی از ایل‌های کرمانج است (ویکی پدیا).

۱۱۴. محمدرضا خان شجاع‌الملک: بعد از مرگ یوسف خان هزاره، ریاست هزاره‌ها به دست اسماعیل خان هزاره افتاد که از طرف ایران ملقب به شجاع‌الدوله شده بود ولی چون در مشهد زندگی می‌کرد ریاست قوم عملاً بدست برادرش محمدرضاخان افتاد که بعدها از طرف ایران ملقب به شجاع‌الملک شد. وی در زمان خود یکی از خوانین بزرگ و نامدار خراسان بود و از مردان شجاع و درعین حال حادثه جوبه شمار می‌رفت. از طرف دولت حاکم جام، باخرز و نگهبان سرحدات مرزی ایران از تهاجم بیگانگان، رهنان و قاچاق‌بران بود و در حدود ۵۰۰ نفر مسلح آماده خدمت داشت. وی به تیزهوشی

وزرنگی معروف بود. در زمان حکومت او، کشت پنبه و صنعت نوغان کشی در منطقه رواج یافت و به نوعی کارخانه پنبه پاک کنی در تایباد احداث شد. وی روستاهای یوسف آباد، محمدآباد، نقی آباد را به نام فرزندان خویش احداث کرد. او در نهایت طی نبرد با کلنل محمدتقی خان پسیان با سپاهش به خاک افغانستان رانده شد و ظاهراً در اثر بیماری در همان جا درگذشت. صولت السلطنه، یکی از پنج پسر او آخرین رهبر نامدار هزاره‌ها و مؤثر در تاریخ خراسان بود (یزدانی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۳۰۸-۳۱۳).

۱۱۵. الرأی قبل الشجاعه...: اندیشیدن باید قبل از شجاعت شجاعان باشد زیرا اول مرتبه اندیشه است و اگر اندیشه و شجاعت برای کسی به یک باره جمع شوند به تمامی مراتب بلند مرتبگی می‌رسد.

۱۱۶. اذا قسم...: اگر قهرمانان یک روز به شمشیر خود قسم خوردند و این قسم از چیزهایی که سربلندی و کرم را به همراه خواهد داشت شمرده شود، همین عزت و سربلندی برای نابودی کائنات بس است، که خداوند برای همیشه به قلم قسم خورده است.

۱۱۷. ان یسبق...: اگر در برابر شمشیر تمام گردن‌ها خاضع است و تمام مردمان از او می‌ترسند، ولی خداوند در قضا و قدر خود گذشته که شمشیرتازمانی که می‌برد در خدمت قلم باشد. هر صاحب شمشیری در این دنیا همیشه از آنچه قلم می‌نویسد پیروی خواهد نمود.

۱۱۸. عبدالعلی میرزا فرزند معتمدالدوله فرهاد میرزا: چون برادر بزرگ تروی لقب معتمدالدوله را که از پدر بود دریافت کرد وی ملقب به احتشام الدوله شد و در سال‌های ۱۳۰۹-۱۳۱۰ ق. حاکم زنجان بود. سایر القاب وی احتشام الممالک و معتمدالدوله بوده است (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۲۶).

۱۱۹. معتمدالدوله: فرهاد میرزا معتمدالدوله فرزند پانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه (۱۲۳۳-۱۳۰۵ ق.) وی در ۱۲۵۰ حکمران خوزستان شد ولی به دلیل حمایت از عباس میرزا ملک‌آراء، برادر ناصرالدین شاه، مورد بی‌مهری شدید شاه بود و بارها به سفارت انگلیس پناهنده شد. در ۱۲۷۸ به حکومت لرستان و عربستان (نام قبلی خوزستان) رسید و در سال ۱۲۹۰ به تهران احضار تا در غیاب شاه در سفر به اروپا، با کمک نایب السلطنه به اداره حکومت بپردازد. در ۱۲۹۳ به حکومت فارس منصوب شد و تا ۱۲۹۸ در همین سمت بود. آثاری دارد از جمله: جام جم؛ قمقام؛ سفرنامه مکه؛ منشآت و زنبیل. (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۵۹).

۱۲۰. غیث اذ...: قلم اگر اراده کند بارانی است که آب یاری می‌کند از راه جود و کرم؛ و شمشیری است اگر اراده جنگ و قیام نماید.

۱۲۱. شیرخان (خوگانی، افغانی): شناسایی نشد.

۱۲۲. نجیب‌الله: شناسایی نشد.

۱۲۳. انجمن ایالتی مشهد: «هم زمان با انعقاد فرمان مشروطیت در خراسان هم چون سایر شهرها اقداماتی برای تشکیل صورت گرفت. از جمله در روز چهاردهم محرم ۱۳۲۵ ه. ق تمام مغازه‌ها و بازارها بسته شده و طبقات گوناگون مردم در صحن مسجد گوهرشاد تحصن نمودند و خواستار تشکیل انجمن مانند دیگر شهرها شدند. بعد از آن به طرف منزل میرزا حبیب‌الله مجتهد رفته بنای فریاد و فغان گذاشتند و درخواست تشکیل انجمن را نمودند و قرار شد از طبقات شش گانه شش نفر

ناظرانتخاب و از هر صنف یک نفر از علما و تجار هر کدام دوازده نفر و از طلاب نیز از هر مدرسه یک نفر اعضای انجمن تشکیل دهند، از اعضای انجمن می‌توان به حاج علی اکبر، نماینده صنف خبازان، حاج رمضان علی از طرف شعرباغان، میرزا محمدرضا قطب الواعظین نماینده صنف ذاکرین، سید عبدالباقی و فاضل قاینی از طرف طلاب، صدرالعلماء حاجی ابوالقاسم، ناظم التجار، معین التجار، محمد کاظم، محمدباقر مدرس رضوی، اشاره نمود. جلسات انجمن روزهای یکشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه در منزل میرزا حبیب‌الله مجتهد منعقد می‌شد و ریاست آن با خودوی بود. نامیده شدن انجمن به نام معدلت رضوی به علت انتساب به آستان قدس امام رضا (ع) بوده است ولی به جهت درخواست عموم و هم‌خوانی آن با انجمن‌های شهرهای دیگر در سوم شوال ۱۳۲۵ به انجمن ایالتی تغییر نام داد. این انجمن با فراز و نشیب‌ها تا سال ۱۳۲۹ ادامه یافته و سپس منحل شد (حسن آبادی، ۱۳۸۱: ۳۰-۳۶).

۱۲۴. شیخ ذبیح‌الله قوچانی: عضو انجمن ایالتی مشهد فرزند حاج شیخ صادق و نوه دختری آخوند ملا صالح تربیتی، در ۸ جمادی الاخر ۱۲۷۴ ق در شهر کهنه قوچان متولد و در مدرسه میرزا جعفر مشهد نزد میرزا نصرالله مجتهد خراسانی درس خواند و در ۱۲۸۵ به عتبات رفت و سه سال در خدمت میرزای شیرازی و پس از فوت وی به مدت ۱۲ سال نزد میرزا حبیب‌الله رشتی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی درس خواند. با زلزله قوچان به قوچان برگشت و در تجدید بنای شهر قوچان شرکت جست و مدرسه عوضیه را بازسازی و موقوفات آن را احیا کرد. در مشهد با بیگم آقا، صبیبه میرزا کوچک ازدواج و عازم عتبات شده و به تکمیل تحصیلات تا اجتهاد پرداخت و از اصحاب مرحوم آخوند شد. وی پس از ۲۴ سال اقامت در عتبات، در ۱۳۱۹ ق به مشهد آمد و به قوچان رفت و به درخواست شجاع الدوله در قوچان اقامت کرد و در مسجد پایین یا پاچنار به اقامه جماعت مشغول شد و با توصیه شجاع الدوله کار قضاوت شرعی در انحصار وی و شیخ حسن (شیخ رئیس) درآمد. اما تجاوز طلبی خان، باعث مهاجرت وی به مشهد شد و در مدرسه میرزا جعفر به درس پرداخت و در زیرگنبد الله وردی خان به اقامه جماعت پرداخت. وی هم‌زمان با انقلاب مشروطه و نامه آخوند به مسائل سیاسی پرداخت و منویات آخوند و سران مشروطه را دنبال کرده و چند سال ریاست انجمن ایالتی خراسان را به عهده داشت. و ۲۰ جمادی الاول ۱۳۳۵ هـ ق در ۶۱ سالگی در مشهد درگذشت و در رواق دارالسیاده دفن شد (زنگنه، ۱۳۸۲: ۲۶۸-۲۷۰).

۱۲۵. میرزا محمدباقر مدرس رضوی: وی فرزند میرزا اسماعیل رضوی بود و در ۱۷ ربیع الاول ۱۲۷۰ ق. در مشهد متولد شد. تحصیلاتش نزد میرزا محمدعلی مدرس (عموی وی)، آخوند شیخ الاسلام و سید محمدباقر شفتی، حکیم سبزواری و در نجف آخوند خراسانی صورت گرفت. پس از بازگشت به مشهد به تدریس شرح لمعه و سطوح عالی پرداخت. از آیت الله حسن علی تهرانی و میرزا حسین نوری اجازه روایی دریافت کرد. او سخت مورد قبول عموم مردم بود و مدتی نمایندگی انجمن ایالتی را به عهده داشت. در دوره‌های دوم و سوم مجلس شورای ملی از سوی مردم مشهد به نمایندگی انتخاب شد اما نپذیرفت. در واقعه به‌توب بستن حرم مطهر، میانجی‌گری نمود که فایده نبخشید. از آثارش



شجره طیبه، حاشیه بر شرح لمعه و... است. وی در ۹ ذی حجه ۱۳۴۲ درگذشت و در روز عید قربان، زیر درب پایین پای امام هشتم (ع) مدفون شد (زنگنه، ۱۳۸۲: ۱۵۶-۱۵۷).

۱۲۶. شمس العلمای گرگانی: میرزا محمدحسین گرگانی قریب (۱۲۶۲-۱۳۴۵) ده سال در هند معلم فرزندان آقا خان بود. پس از بازگشت به ایران، ریاست مدرسه علمیه و قاجاریه را برعهده گرفت. در سال ۱۳۳۳ مستشار دیوان عالی کشور و مدرس مدرسه سیاسی شد (بامداد، ۱۳۸۴، ج ۵: ۲۳۶-۲۳۷؛ کریم سلیمانی، ۱۳۷۹: ۹۰).

۱۲۷. سید عبدالله بهبهانی: روحانی و سیاستمدارویکی از دوزعیم صدرمشروطیت ایران است. وی فرزند سید اسماعیل مجتهد بهبهانی و متولد سال ۱۲۶۰ ق است. در سن ۲۰ سالگی قریب الاجتهاد گردید و عازم نجف شده در محضر شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی حضور یافته به مقام اجتهاد رسید. در ۱۲۹۵ به ایران بازگشته و در دربار ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه موقعیت خاصی پیدا کرد. در وقایع مشروطه از رهبران سیاسی نهضت بود و در جریان به توپ بستن مجلس در دوره محمدعلی شاه دستگیر و به باغ شاه برده شد ولی محمدعلی شاه به دنبال اعتراض انجمن های ایالتی و ولایتی او را آزاد و عذرخواهی نموده، ولی به عتبات تبعید نمود. بعدها به ایران بازگشت و دو دوره نماینده مجلس شد که هر بار قدرت و نفوذ زیادی در مجلس داشت. در این دوره بدست مخالفینش و در منزل، روز جمعه ۸ / رجب / ۱۳۲۸ ق. ترور شد (عاقلی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۳۱-۳۳۳).

۱۲۸. سید اسماعیل بهبهانی: فرزند سید نصرالله در ۱۲۹۹ ق. در بهبهان متولد شد و بعد از فراگرفتن علوم مقدماتی به عتبات رفته و بعد از مدتی که به بهبهان آمد دوباره به همان جا بازگشت. در سفر ناصرالدین شاه به نجف وقتی که خواست یکی از علماء را برای تعلیم و ارشاد به تهران بیاورد وی را به او معرفی کردند و همراه او با عزتی تمام به تهران آمد و به امامت جماعت مشغول شد. وی در ۶ صفر ۱۲۹۵ درگذشت و در نجف مدفون شد (معلم حبیب آبادی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۸۶۳-۸۶۵).

۱۲۹. آقا میرزا محمد آقازاده: فرزند آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، در شهر نجف نیمه شعبان ۱۲۹۴ ق. به دنیا آمد، تحصیلاتش نزد پدر بود تا به درجه اجتهاد رسید. در ۱۳۲۵ به مشهد آمده، مقیم شد و در مسجد گوهرشاد مجلس درسی برای طلاب دایر کرد. در وقایع مشروطه چه زمانی که در نجف بود و چه زمانی که به مشهد آمده بود فعالیت نمود و از اعضای انجمن ایالتی و ولایتی مشهد بود. در مشهد از نفوذ زیادی برخوردار بود به حدی که هرگاه حکومت مرکزی می خواست والی به مشهد بفرستد با وی نیز مشورت می کرد. آقازاده از مخالفین جنبش پسیان بود، و بعد از کشته شدن کلنل، کنترل شهر به دست وی و تندروها افتاده بود بعدها ریاست حوزه علمیه مشهد را عهده دار شد و در ۱۳۰۴ ش. از سبزواری نماینده مجلس شد و در مراسم تاجگذاری رضاشاه شرکت کرد. از سال ۱۳۱۰ به بعد در زمره مخالفین سیاست های رضاشاه درآمد، از جمله بر علیه کشف حجاب وارد عمل می شود. در همان شب واقعه گوهرشاد (۲۲ تیر ۱۳۱۴) بازداشت و به یزد تبعید می شود. بعد از ۴ ماه به مشهد آورده شده چند روزی در حبس بود تا به تهران انتقال یافت. محاکمات ابتدایی تهران به اعدام محکوم شد، اما اعمال نفوذ علمای نجف مانع از اعدام وی شده، او را در منزلی در خیابان ری تهران

تحت مراقبت دائمی دو تن از پرسنل نظمیه، ممنوع الملاقات کردند و تنها ۴ نفر یعنی: مجتهدی دامادش؛ میرزا ابوالحسن پسر شریف العلماء؛ حسن کفایی برادرش؛ شاهزاده افسر پدر داماد وی اجازه دیدار با وی را داشتند. آقازاده در تهران همچنان تحت الحفظ بود تا به دنبال یک بیماری و تزریق یک آمپول توسط پزشکی مجهول الهویه، احتمالاً پزشک احمدی معروف، در سال ۱۳۱۶ درگذشت. جنازه اش را در حرم عبدالعظیم در مقبره ناصرالدین شاه به خاک سپردند. اولین مراسم سوگواری اش پس از شهریور ۱۳۲۰ در مسجد گوهرشاد مشهد برگزار شد. منزل وی در مشهد محل حل و عقد مسائل و آمد و شد بزرگان و پناهگاه کسانی بود که جان خود را در خطر می دیدند. از آثار وی تألیف کتاب «القضاء والشهادة» و «الفاظ» و حاشیه بر کتاب کفایت الاصول پدرش می باشد. بعد از فوت وی واز شهریور ۱۳۲۰ اداره حوزه علمیه مشهد به عهده برادر کوچکترش آیت الله احمد کفایی گذاشته شد ((آذری، ۱۳۴۴؛ بیات، ۱۳۷۰؛ میرزا صالح، ۱۳۶۶)).

۱۳۰. شریعت اصفهانی: حاج شیخ فتح الله بن حاج میرزا محمد جواد نمازی شیرازی است. آقا شریعت از عظماء علما و بزرگان فقها و مشایخ اجازات عصر خود بود. در ۱۲ ربیع الاول ۱۲۶۶ در اصفهان متولد شد. تحصیلات خود را نزد ملا عبدالجواد خراسانی، ملا احمد سبزواری و ملا محمد صادق تنکابنی و... به انجام رسانده و سپس به نجف رفته و در آن شهر اقامت گزید. از مشاهیر علما شد و به تدریس پرداخت. بعد از وفات میرزا محمد تقی شیرازی، ریاست مطلقه عامه شیعه به وی مرجوع شد اما چیزی نگذشت که خود ایشان در ۸ ربیع الثانی ۱۳۲۹ در نجف فوت کرده در حجره سوم شرقی صحن حضرت علی (ع) دفن شد. وی ملقب به شریعت الحق، شیخ الشریعه و آقای شریعت بود. (معلم حبیب آبادی، ۱۳۶۲، ج ۵: ۱۸۱۶-۱۸۱۹).

۱۳۱. حمید السلطان: شناسایی نشد.

۱۳۲. ایلجار: هنگامه، غوغا و اجتماع خاصه مردم.

۱۳۳. مشتیهات: آرزوها، خواسته ها.

۱۳۴. ژنرال ردکو: تلگراف ساکیل قنصل انگلیس در مشهد به سفارت در تهران: «ماژور ژنرال ردکو به فرماندهی عساکر روس در خراسان منصوبست در ۱۲ ژانویه با چهارصد نفر پیاده نظام وارد مشهد گردید... ردکو RADKO اوایل ورود خود به مشهد مجلسی در منزل تشکیل داده نماینده ایالت و نماینده کارگزاری در آن مجلس حاضر بودند... خطابه ای مبنی به همراهی و اظهار رضایت از نجابت ملت ایران عنوان کرده بیان نمود: امیدواریم بین دولتین روس و ایران به زودی رفع مناقشات شده و ما هم به مملکت خودمان معاودت نماییم (ادیب هروی، ۱۳۳۱: ۳۲۳). ردکو فرمانده قوای روس در تهاجم به مشهد و واقعه توپ بندی بود که هنگام جنگ جهانی اول در اردبیل کشته شد (ماهوان، ۱۳۸۳: ۴۲۰).

۱۳۵. کینیز دایبژا: «در جولای ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ ش.) مشهد درگیر مسأله بازگشت شاه مخلوع (محمد علی شاه) شد پرنس دایبژا (دبی جا) ژنرال کنسول روس در خراسان تقاضای اعزام نیروهای بیشتری کرد. در ۳۰ مارس ۱۹۱۲ (۱۲۹۰) با بمباران مسجد مقدس و حرم مطهر توسط نیروهای روس

اغتشاش به اوج خود رسید. در ماه اگست همان سال پرنس دبیژا به استناد یک گواهی پزشکی به روسیه فراخوانده شد (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۹۴۶). در قضیه تصرف مشهد توسط روسها اوائل محرم ۱۳۳۰ که منجر به بمباران حرم شد؛ کنیاژ دابیژا قنصل روس مقیم مشهد به اهالی چنین وانمود کرد که چون خراسان به واسطه همه‌مه مشروطه و استبداد مانند سایر بلاد دچار آشوب و فساد است. این عده از قشون را برای حفظ رعایای خودمان که منتسب به دولت بهیه‌اند وارد نموده‌ایم، مقصودی دیگر نداریم. ولی در ضمن شروع به تحریکات کرد (تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، ۳۲۴). دابیژا از شاهزادگان دربار روسیه تزاری که مردی مسن با محاسن بلند و سفید بود، سمت سرکنسولگری روسیه تزاری در مشهد را داشت. (ماهوان، ۱۳۸۳: ۴۲۰). «با اولتیماتوم روسیه در ۱۰ ذی قعدة ۱۳۲۹ و اتمام حجت روس وانگلیس و تعطیل مجلس دوم و دخالت سفارتخانه‌ها در عزل و نصب حکام، خراسان و مشهد به اوج انفجار نزدیک شد تا آنجا که سرکنسول روس در مشهد پیش بینی می‌کرد خراسانیان به زودی برضد روسیه قیام کنند. با افزایش ناامنی روس‌ها به تقاضای ژابیژا سرکنسول روس در مشهد و برای سرکوبی مشروطه خواهان و پشتیبانی از طرفداران محمد علی شاه مخلوع اول محرم ۱۳۳۰ ق قشونی مرکب از قزاق‌ها و قورخانه و توپخانه را به مشهد اعزام نمودند. دابیژا سرکنسول روس که هوادار محمد علی شاه بود سعی در جلوگیری از گسترش دامنه شورش در مشهد را داشت، سرداریوسف خان هراتی را که با شورشیان ارتباط داشت از کنسولگری روس اخراج کرد». (سیدی، ۱۳۸۷: ۱۲۹-۱۳۱).

۱۳۶. شناسایی نشد.

۱۳۷. جاخالی داخل پرانتز از نویسنده است. ظاهراً نویسنده نام وی را به خاطر نیاورده و قصد داشته بعداً بنویسد و بعداً نیز فراموش کرده است.

۱۳۸. حسن خردو: دهی است از دهستان میان ولایت بخش حومه شهرستان مشهد. دشتی معتدل و خشک که کشف رود در شمال خاوری آن جاری است.

۱۳۹. شناسایی نشد.

۱۴۰. گنبد سبز: در وسط فلکه خیابان آخوند خراسانی مشهد که به خیابان خاکی هم معروف است گنبد فیروزه ای بر روی ساختمان هشت ضلعی دیده می‌شود و آرامگاهی در وسط آن است. این محل در قدیم خانقاه صوفیه و دارای باغ مشجر بزرگی بود که محل آمد و رفت دروایش نیز بود. این گنبد را مدفن سید امیر محمد بن میرزا محمد زمان حسینی تنکابنی دیلمی پزشک نامی معروف به حکیم مؤمن طبیب مخصوص شاه سلیمان صفوی که از طبیبان معروف زمان خود بود می‌دانند. (ماهوان، ۱۳۸۳: ۵۳۱).

۱۴۱. در اوایل سال ۱۳۲۶ق. بین اعضای انجمن اختلافاتی بروز کرد و محل انجمن به منزل سید محمد باقر شفتی منتقل شد و انجمن تصمیمات جدیدی گرفت از جمله این که برای دو گروه فارس و ترک خود، رؤسای جداگانه انتخاب کرد هر چند بعدها به علت بالاگرفتن اختلافات این دو گروه، ترک‌ها اخراج شده و به تربت رفتند. به هرحال برای ترک‌ها میرزا بابا و برای فارس‌ها شجاع‌الاسلام

به سمت ریاست انتخاب شدند. شجاع الاسلام لقب کربلایی سید آقا کوچک نانوا بود که از محله نوقان بود و نایب علی اکبر حسنی رادر این محله شکست داده و تلگرافخانه باغ عنبر را تصرف کرده بود و به همین علت به این لقب مفتخر شده بود. بعدها وی در تهران در منزلی که تحت نظر بود زندگی می کرد و میرزا بابا هم در تهران به ضرب گلوله فرد ناشناسی کشته شد (حسن آبادی، ۱۳۸۱: ۳۶ و ۴۴).

۱۴۲. حاج میرزا باقر شفتی: وی از علماء اعلام و بزرگان این سلسله به شمار است. پس از تحصیل علوم ادب و فقه و اصول رهسپار عتبات عالیات گردید و در خدمت اساتید آنجا به تکمیل علوم پرداخت و بعد به وطن بازگشت و ریاست عامه یافت و غالب اوقات به تدریس علوم و اصلاح بین الناس اشتغال داشت. وی مردی بذال و مزاح و تندخو بود و در روز جمعه یازدهم رجب المرجب ۱۳۱۹ به درود حیات گفت (رضوی، ۱۳۸۴: ۴۱۲).

۱۴۳. شناسایی نشد.

۱۴۴. مغمی علیه: دچار اغما؛ بی هوش. (فرهنگ فشرده سخن، ذیل واژه).

۱۴۵. در متن اصلی آمده بود «داشت» که به «شد» اصلاح شد.

۱۴۶. بارفتن: ظروف و اشیای تزئینی نیمه شفاف که از نوعی چینی ساخته می شود. (فرهنگ فشرده سخن، ذیل واژه).

۱۴۷. معتمدالوزاره: عبدالله خان پسر میرزا علی اکبر خان معتمدالوزاره قزوینی، که بعد از فوت پدر لقب معتمدالوزاره گرفت و بعدها ملقب به امیر شد و در نظمی به مقامات بالایی رسید. (عاقلی، ۱۳۸۰، ج: ۱، پاورقی ص ۱۴۲).

۱۴۸. امیر علم: فرزند میرزا علی اکبر خان معتمدالوزاره متولد ۱۲۵۵ در قفقازیه. پس از تحصیلات مقدماتی به بیروت رفته و در رشته پزشکی تحصیل کرد و سپس در فرانسه در مدرسه طب نظامی، دکترا گرفت. در اوایل مشروطه به ایران آمد و به تدریس طب در دارالفنون پرداخت. در دوره دوم مجلس نماینده منتخب از مشهد بود. با حفظ سمت ریاست بهداری ژاندامری را داشت. در سال ۱۳۳۴ ق. در کابینه وثوق الدوله منصب سرداری و ریاست حفظ الصحه ایران به او واگذار شد و پزشک مخصوص احمد شاه بود. با دختر وثوق الدوله ازدواج کرد و در کابینه او در ۱۲۹۸ ش. وزیر تجارت و فوائد عامه بود. در ۱۳۰۰، وزیر معارف و اوقاف بود. در دوره چهارم مجدداً از مشهد وکیل و نایب رئیس مجلس شد. در دوره پنجم مجلس هم همین سمت را داشت. و ریاست بهداری ارتش با او بود. در دوره هفتم و هشتم و نهم همچنان وکیل مجلس بود. در کابینه ساعد در ۱۳۲۷ وزیر دارایی شد. مدتی نایب رئیس فرهنگستان بود و چهل سال استادی دانشکده پزشکی را عهده دار بود. از بنیانگذاران شیرو خورشید سرخ ایران و تا دم مرگ نایب رئیس آن بود. او در ۸۴ سالگی درگذشت (عاقلی، ۱۳۸۰، ج: ۱، ۱۳۹-۱۴۰).

۱۴۹. سردار انتصار: وی در ۱۲۶۱ ش. در قفقازیه متولد و پس از تحصیلات مقدماتی، دانشکده افسری سن سیرفرانسه را طی کرده، به استخدام وزارت خارجه درآمد. در سال ۱۲۸۹ فرماندهی قوای خراسان به او سپرده شد و با برقراری امنیت نسبی در منطقه به لقب سالار مظفر مفتخر شد. بعدها

به علت تلاش در برقراری امنیت تهران و مبارزه با فساد و فحشاء از احمدشاه درجه سرداری و لقب سردارانتصار را دریافت کرد. در دوره پهلوی هم بارها به وزارت و سمت‌های کنسولی و وزیرمختاری منصوب شد و در ۱۳۳۰ سمت امیرالحاج را گرفت. در زمان فرار محمدرضا شاه به بغداد، در زمان مصدق، با دستور دکتر فاطمی از استقبال او خودداری کرد. بعد از کودتا و بازگشت شاه، مغضوب شده اجازه ورود به ایران نیافت. مدتی در اروپا بود تا این که در سال ۱۳۵۰ به ایران آمد و در اکتفا زندگی کرد تا این که در سال ۱۳۵۲ در سن ۹۰ سالگی درگذشت. (عاقلی، ۱۳۸۰، ج: ۱، ۱۴۱-۱۴۵).

۱۵۰. پرائتزاز خود نویسنده است.

۱۵۱. گل خطمی: «قنات گل ختمی بین ارگ و عیدگاه... آب آشامیدنی بیشتر اروپاییان ساکن مشهد معمولاً از قنات گل ختمی در محلی به فاصله یک مایلی بیرون دروازه ارگ تأمین می‌شود.» (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۸۰: ۹۵۶).

۱۵۲. شرانپل: گلوله، برگرفته از نام هنری شرانپل (۱۷۶۱-۱۸۴۲م) افسرانگلیسی.

۱۶۷. مترالیوز: مسلسل یا تیربار، نوعی سلاح گرم تمام اتوماتیک است که توانایی شلیک پی در پی دارد. در برخی از ارتش‌ها، مسلسل‌هایی با کالیبر بیشتر از ۲۰ میلی مترات «توپ مسلسل» می‌نامند. برخلاف سلاح‌های نیمه اتوماتیک که در آن‌ها برای هر شلیک باید یکبار ماشه را چکاند، در مسلسل تا وقتی که ماشه کشیده باشد شلیک ادامه دارد. (ویکی پدیا).

۱۵۳.

۱۵۴. نادری امیرالشعراء آستان قدس: محمد حسین متخلص به نادری ملقب به امیرالشعراء، فرزند ابوالقاسم علیشاهی نسبتش به چند پشت به علی قلی خان برادرزاده نادرشاه می‌رسد که جزو محرکین قتل نادرشاه بود و چند ماهی هم به نام علی عادل شاه در مشهد سلطنت نمود و به فرمان شاه‌رخ کشته شد. نادری در ۱۲۹۹ ق در مشهد متولد گشته و در ایام صباوت به نجف اشرف رفته چهار سال تحصیلات مقدماتی را در آن شهر به انجام رسانده، بعد با خانواده اش به ایران برگشته، در مشهد برای همیشه سکونت اختیار می‌نماید. نادری از اوائل جوانی قدم به وادی شعر و شاعری نهاد و نسبتاً از شاعران کثیرالشعراست و طبعش به مثنوی سرایی بیشتر رغبت داشت زیرا آن را سهل تر از سایر اقسام شعری پنداشت و شعرش متوسط است و پس از آن که ملک الشعراء بهار از خراسان رفت سرودن قصیده و خواندن شعر در مجالس سلام و اعیاد آستان قدس بر عهده وی قرار گرفت و تا آخر عمر این وظیفه را اداء می‌کرد و نیز به دستور حاج حسین آقا ملک، مثنوی نادر و ستاره را به وزن لیلی و مجنون نظامی در طول چند سال منظم کرد که با این ابیات آغاز می‌شود: ای داده زماه تا به ماهی، برهستی ذات تو گواهی، ای هستی و نیستی ز تو هست، بردرگه تو بلندها پست... و این مثنوی در حدود پنج هزار بیت می‌شود و به هزینه حاجی ملک چاپ شد. نادری برای گرفتن موقوفات علی شاهی از اداره اوقاف و غاصبان اشعار زیادی ساخته و در روزنامه‌های اوایل مشروطیت به چاپ رسانید و عاقبت موفق شد. بین نادری و سرایی، شاعر نیز بر سر لقب امیرالشعرا و شاعری آستان قدس معارضات و مهاجاتی بود که قطعه سرایی در هجو نادری بین ظرفاً مشهور و بیت اولش این است: نادری کیست با امارت من،

ید بیضا به سامری چه رسد؟ وگرچه سرایی اشعراز نادری بود لیکن ظاهرا تقوی وصلاح نادری را برای تشریف به مجلس نداشت و نادری شاعرآستانه شد چنان که پس از وی این سمت به دکتر قاسم رسا قرار گرفت. نادری مردی مهربان و متواضع و از صوفیه نعمت‌اللهی گناباد و معتقد بود و طبعش مستعد ولی متوسط بود. اشعارش به وسیله محمد حسین ادیب آزاد تدوین گردیده. مجموعاً آثار وی چند هزار بیت می‌شود. وفاتش در اول بهمن ۱۳۲۳ شمسی در مشهد بود. (گلشن آزادی، ۱۳۷۳: ۵۵۷-۵۶۰).

۱۵۵. مرتضی قلی‌خان طباطبایی: فرزند میرزا سید محمدخان مستوفی نوه دختری شاهزاده خانلمیرزا احتشام الدوله پسرعباس میرزا، نایب رییس اول در مجلس دوره دوم شورای ملی ولی در حزب اعتدال صدرمشروطیت در ذی حجه سال ۱۳۲۹ خورشیدی متولی آستان قدس شد. احتشام کاویانیان، ص ۴۳۵. وی از تدبیر و خوش نامی بهره داشت و چهاربار تولیت آستانه را برعهده گرفت (۱۳۲۹-۱۳۳۴ ق؛ ۱۳۳۶-۱۳۳۸ ق؛ ۱۳۴۰-۱۳۴۱ ق و ۱۳۰۳ ش) و برای نظام‌مندشدن آستان قدس و پرداخت بدهی‌های آن تلاش کرد. تأسیس کمیسیون اصلاحات در آستان قدس، شرکت در کمیسیون تدوین نظام نامه آستان قدس در ۱۳۰۵ ش و در زمان تولیت اسدی رسیدگی به غرفه‌ها و حجره‌های حرم از اقدامات وی می‌باشد. وی کتاب‌های خود را نیز وقف کتابخانه آستان قدس نمود (طلایی، ۱۳۸۱: ۳۳۱).

۱۵۶. امین‌التجار و عبدالرحیم صراف: برادران معاون‌التجار که شرح حال وی در شماره ۵۷ همین پی‌نوشت‌ها آمده، حاج حسین آقا در دیگر قسمت‌های شرح حالش، یک برادر را معین‌التجار خطاب می‌کند و در اینجا به عنوان امین‌التجار آورده که یا اشتباه کرده و یا لقب دیگری بوده که این شخص به آن هم شهرت داشته. آقاملایی یک جا که به شرح حال سه برادر به صورت مختصر می‌پردازد از هر سه به عنوان تاجران خیر و خوش نام مشهدی نام برده و این که معین‌التجار و معاون‌التجار در اثر خشم حاکم مشهد به کاشان تبعید شدند (آقاملایی، ۱۳۸۴: ۷۰). عطاردی او را از اعانه دهندگان برای تأسیس مدرسه رحیمیه نام برده و هم چنین در سال ۱۳۱۱ ق. یک کاروانسرا وقف آستان قدس کرده است (عطاردی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۱۰۶، ۲۱۳-۲۱۴).

۱۵۷. میرزا رحیم سرایی: شرح حالی از وی بدست نیامد.

۱۵۸. سید قاسم سرایی سید قاسم سرایی از لواط مشهد: تنها علی آذری به نام میرزا قاسم خان معروف به کور اشاره کرده. می‌نویسد: «میرزا قاسم خان معروف به کور در این میان [حکومت قوام السلطنه در خراسان ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ ق.] کباده‌کش معرکه شده و به ضرر حزب دموکرات و سایر آزادی خواهان اقدام و با آیت‌الله‌زاده کفایی کنار آمده و ائتلاف کرده بودند». علی آذری - ظاهرا میرزا ابوالقاسم خان کور هم که آذری اشاره می‌کند از طرف قوام هر روز مأمور بوده به اداره مالیه رفته و مستمری او را دریافت کند، همان سید قاسم خان کور باشد. برای کسب اطلاع بیشتر رک: (آذری، ۱۳۴۴: ۱۷۹، ۲۱۱-۲۱۳).

۱۵۹. علی اکبر حسنی: در تاریخ مشروطیت ایران آمده: «روز یکشنبه ۱۱ محرم ۱۳۳۰ یک ساعت به ظهر مانده. میان ایوان مقصوره منبر رفته. آن شب را تا صبح اوباش محلات با حالت مستی و نشاط

میان شهرگردش نمود. شلشول خالی کردند. صبح روز ۱۲ محرم ۱۳۳۰ نایب علی اکبر حسنی نوغانی دسته دسته یا جمعی از نوغان به طرف جامع کبیر (مسجد گهرشاد) در آن گشته فریاد می‌کردند، ما دین نبی خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم، هم چنین از پایین خیابان هم دسته‌ای حرکت نموده به مسجد آمد طالب الحق منبر رفت خان سالار نایب علی اکبر، علی آقایی، شیخ علی اکبر ترک، این‌ها نیز روی پلکان منبر قرار گرفته، مشروطه و مشروطه خواهان را لعن می‌کردند و می‌گفتند مردم بگویند زنده باد محمد علی شاه حصار هم می‌گفتند زنده باد محمد علی شاه». نویسنده هم چنین ادامه می‌دهد: به تاریخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۰ علماء و بزرگان و نمایندگان متحصنین در دارالتولیه جمع شدند و قرار گذاشتند حکومت تربت را به یوسف خان هراتی بدهند و کاری مناسب شأن نایب علی اکبر نوغانی به وی رجوع کنند، اما چون والی رکن الدوله موافقت نکرد کاری انجام نشد. و در جریان طالب الحق می‌نویسد: هر روز از منزل نایب علی اکبر حسنی نوغانی دسته‌ای حرکت کرده به مسجد می‌آیند در جلو آنها علی آقاری و خان سالار و عده‌ای دیگر سر دسته بودند. همین طور دسته پایین خیابان حرکت می‌کرد و به مسجد می‌آمد روز به روز بر عده اشرار و غوغائیان می‌افزود. و در واقعه به توپ بستن حرم از مرتضی قلی خان طباطبایی نائینی نقل می‌کند که: وقتی به مسجد گهرشاد نزد طالب الحق می‌رود نایب علی اکبر پیش او بود، او از طالب الحق می‌خواهد که مسجد را ترک کند که روس‌ها حمله نکنند، او گوش نمی‌دهد در همین حال که یکی می‌آید و به گوش نایب علی اکبر چیزی می‌گوید او زنگ پریده می‌رود، در همین حال به توپ بستن حرم شروع می‌شود. (ادیب هروی، ۱۳۳۱: ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۵۵، ۳۹۱-۳۹۲).

۱۶۰. محقق الدوله: اطلاعی درباره وی بدست نیامد.

۱۶۱. عمید السلطنه: میرزا سید ابراهیم خان (عمید الحکما- عمید السلطنه) فرزند میر سید رضی سمنانی حکیم باشی نظام، ساکن تهران، متولد ۱۲۵۳ ش. او تحصیلات خود را در دارالفنون به انجام رساند. نماینده در دوره اول مجلس سمنان، اولین ریاست دیوان محاسبات وزارت دارایی، معاونت وزارت دارایی، ریاست محاکمات وزارت خارجه، ریاست اداره تشخیص عایدات وزارت مالیه، معاونت ایالت خراسان در زمان قوام، وزارت دادگستری در کابینه اول و سوم قوام، وزارت تجارت و فوائد عامه در کابینه دوم و چهارم قوام منصوب شد. وی در واقع از مهره‌های وثوق و قوام بود (بامداد، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۹).

۱۶۲. ذبیح الله زشکی: شناسایی نشد.

۱۶۳. مبارک علی شاه هندی: شناسایی نشد.

۱۶۴. مسیوللو پیشکار مالیه خراسان: «کتابخانه گمرک در تاریخ ۱۲۸۸ شمسی هجری در زمان ریاست گمرک و مالیه مسیوللو بلژیکی به همت و سعی او تأسیس شده، کتب آن در حدود ۲۶۰۰ جلد وعده مجلات و جراید به السنه مختلف خارجی دارد. ۴۰۰ جلد از کتاب‌های آن فارسی و بقیه به السنه خارجه است و مسیوللو بلژیکی برای تشویق اعضا و کارکنان دو اداره گمرک و مالیه و سرگرمی آن‌ها در ساعات غیراداری درصدد برآمد کلوپ و کتابخانه‌ای تأسیس کند. با اعاناتی که از اعضا



این دو اداره جمع آوری گردید کتابخانه وکلپ دائرشد و تا سه سال دوام داشت...»؛ «در سال ۱۲۹۰ شمسی مسیولولوبلژیکی (درمحل باغ ملی فعلی که قبلاً باغ ایالتی بود) آلاچیقی (کیوسک) را ساخت و اطراف آن را گلکاری و درخت کاری کرد، عموم برای تفریح به این محل توجه نموده و به باغ ملی معروف گردید» (مدرس رضوی، فیاض و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۷۵ و ۱۷۸).

۱۶۵. یکی از شهرهای استان گیلان، که در بخش لشت نشا شهرستان رشت قرار دارد.  
۱۶۶. پدر آقای حسن اکبر، صادق خان اکبر، فرزند مهدی خان (فوت، ۱۳۱۱) سردار معتمد، محتشم‌الملک از القاب دیگر او بود وی به خاطر ازدواج با دختر عمویش اکبرخان بیگدلی در زمره ملاکین طراز اول گیلان درآمد و چند بار نماینده مجلس شورای ملی شد. وقتی سردار منصور نخست وزیر، پسر عمویش، کابینه خود را به اندیشه کودتا بر علیه شاه در ۱۲۹۹ معرفی نمود وی را به سمت وزیر پست و تلگراف منصوب کرد (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۳۶).

۱۶۷. غلام دوا فروش معروف به یک دست: در روزنامه بهار، سال دوم، ش ۱، ۲۲ جوزا ۱۲۹۷، ص ۲، این خبر را آورده: وفات مشهدی غلام دوا فروش که نظامیان هندی به هندوستانش می بردند در تربت وفات یافته است. ولی در یادداشت‌های کنسولگری انگلیس در مشهد، هم زمان با قیام کلنل پسیان در سال ۱۳۰۰، آمده است حزب ملیون مشهدی غلام دواخانه را که ما در سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۷) تبعید کرده بودیم، به همراه برادرزن وی برای انجام مأموریتی از طریق خاکستریه عشق آباد فرستادند که با بلشویک‌ها ملاقات و گفتگو نماید. و در جای دیگر نقل می‌کند که مشهدی غلام دواخانه از عشق آباد نوشته بلشویک‌ها زمانی اسلحه و بمب به آن‌ها می دهند که پسیان از وزیر مختار روس مجوز بگیرد. در ذکرو قایع بعد از مرگ کلنل، او را از رهبران گروه‌ها معرفی می‌کند و به این که وی رابط ایرانی‌ها و بلشویک‌هاست اشاره می‌کند. در جایی دیگر درباره غلام دواخانه می‌نویسد، او که اخیراً از روسیه برگشته می‌گوید هزاران ایرانی مسلح در مرز آماده‌اند تا در صورت لزوم از راه‌های مختلف روانه خراسان شوند و در وقایع پیش از ۳۱ دسامبر می‌نویسد غلام دواخانه با میر مرتضی به روسیه تبعید شدند (میرزا صالح، ۱۳۶۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶ و ۱۲۷).

۱۶۸. میر مرتضی قره باغی: تنها اخبار مربوط به وی در گزارش‌های کنسولگری انگلیس هم زمان با قیام کلنل پسیان است که او را به عنوان عضو کمیته جدید حزب ملیون خراسان معرفی کرده و در جایی نام او در فهرست اسامی کسانی که در چهارم نوامبر به دستور امیر پنجه حسین آقا دستگیر شدند ذکر کرده. در وقایع هفته پیش از سوم دسامبر می‌نویسد که رئیس الوزراء دستور آزادی سردبیر بهار و میر مرتضی را از زندان داده است. و در وقایع هفته پیش از سی و یکم دسامبر می‌نویسد میر مرتضی و غلام دواخانه به روسیه تبعید شدند (میرزا صالح، ۱۳۶۶: ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۳ و ۱۲۷).

۱۶۹. مجاعه: خشکسالی و قحطی و گرسنگی.

۱۷۰. داود صدر: شناسایی نشد.

۱۷۱. در اصل «مدفونند» آمده بود.

۱۷۲. انگشت خنض: انگشت کوچک.



۱۷۳. برادران پازوکی: اطلاعی درباره ایشان یافت نشد.

## منابع

- آذری، علی (۱۳۴۴). قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه. آقاملایی، ایرج (۱۳۸۴). تاریخچه آموزش و پرورش نوین مشهد و اداره کل خراسان، مشهد: مرندیز. ادیب هروی، محمد حسن (۱۳۳۱). تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران، مشهد: بی نا. افشارآرا، محمدرضا (۱۳۸۰). خراسان و حکمرانان، یا تاریخ استانداری خراسان از آغاز تا پایان عصر قاجاریه، مشهد: محقق.
- بامداد، مهدی (۱۳۸۴). شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری، تهران: فردوس.
- بیات، کاوه (۱۳۷۰). انقلاب خراسان: مجموعه اسناد و مدارک سال ۱۳۰۰ ش، تهران: موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- بیات، کاوه (۱۳۷۰). صولت السلطنه هزاره و شورش خراسان در زمستان سال ۱۳۲۰ شمسی، تهران: پروین.
- چرچیل، جورج. ب (۱۳۶۹)، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه و تألیف غلامحسین میرزاصالح، تهران: زرین.
- حبیب، علی (۱۳۵۳) دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، تهران: کتابفروشی زوار.
- حسین علی یزدانی (۱۳۷۲). پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، مشهد: حسینعلی یزدانی.
- رایینو، باسنت لویی (۱۳۶۳). دیپلمات‌ها و کنسول‌های ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران: ۱۳۶۳.
- رزم آرا، حسین علی (۱۳۲۸-۱۳۳۲)، فرهنگ جغرافیایی ایران، تهران: دایره جغرافیایی ستاد ارتش.
- رضوی، محمدباقر (۱۳۸۴). شجره طیبه در انساب سلسله سادات علویه رضویه، تکمله و تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، ویرایش مهدی سیدی، مشهد: آهنگ قلم.
- زنگنه، ابراهیم (۱۳۸۲). مشاهیر مدفون در حرم رضوی، با همکاری و ویرایش غلامرضا جلالی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- سلیمانی، کریم (۱۳۷۹). القاب رجال دوره قاجاریه، تهران: نشرنی.
- سیدی، مهدی (۱۳۸۷). گزیده تاریخ و جغرافیای تاریخی شهر مشهد (از آغاز تا انقلاب اسلامی)، مشهد: به نشر.
- عاقلی، باقر (۱۳۸۰). شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، رجال سیاسی معاصر ایران، تهران: نشرگفتار و نشرعلم.
- عطاردی قوچانی، عزیزالله (۱۳۸۱). فرهنگ خراسان: بخش طوس، تهران: عطارد.
- کریمان، حسین (۱۳۵۵). تهران در گذشته و حال، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.

گلشن آزادی، علی اکبر (۱۳۷۳). صد سال شعر خراسان، به کوشش احمد کمال پور «کمال»، مشهد: مرکز آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی.

ماهوان، احمد (۱۳۸۳). تاریخ مشهد الرضا علیه السلام، مشهد، ماهوان.  
مدرس رضوی، محمدتقی؛ فیاض، علی اکبر و دیگران (۱۳۸۶). مشهد در آغاز قرن چهارده خورشیدی، مشهور به گزارش مکتب شاهپور. تعلیقات از مهدی سیدی. مشهد: آهنگ قلم.  
مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران: زوار.  
معلم حبیب آبادی، محمدعلی (۱۳۶۲). مکارم الآثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری، اصفهان: موسسه نشر نفاثس مخطوطات.

ممتحن الدوله، مهدی بن رضاقلی (۱۳۶۵). رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری، تهران: اساطیر.

منظورالاجداد، محمدحسین (۱۳۷۹). مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تهران: شیرازه.  
میرزا عبدالرحمن (۱۳۴۱). تاریخ علماء خراسان، با مقدمه و تصحیح محمدباقر ساعدی خراسانی، مشهد: کتابفروشی دیانت.

میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۶۶). جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان بنابر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد، تهران: نشر تاریخ ایران.  
نجمی، ناصر (۱۳۷۷). طهران در گذر زمان، تهران: گوتنبرگ.

وزارت امور خارجه روسیه (۱۳۶۸). کتاب نارنجی، ج ۱، ترجمه حسین قاسمیان، تهران: کتاب پرواز.  
وزارت جنگ انگلستان (۱۳۸۰). فرهنگ جغرافیایی ایران، خراسان، مترجم کاظم خادمیان، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.  
الهی، حسین (۱۳۷۸). روزنامه و روزنامه‌نگاری در خراسان، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

### مقالات:

بینش، تقی (۱۳۵۶). جغرافیای محلات مشهد، مجله دانشکده ادبیات، مشهد، سال دوازدهم، شماره چهارم.

حسن آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۷). منصب قائم مقام التولیه در دوره قاجاریه، دفتراسناد، جلد چهارم به کوشش زهرا طلایی، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس.  
حسن آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۱). انجمن‌های سیاسی و فرهنگی خراسان در عصر مشروطیت، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی بیرجند، شماره دوم.

روزنامه بهار، سال دوم، ش ۱، ۲۲ جوزا ۱۲۹۷، ص ۲،  
شهیدی، حمیده (۱۳۸۸). «بررسی جایگاه خاندان اعتضاد رضوی در تشکیلات آستان قدس»، شمس، نشریه الکترونیکی سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، دوره یک، شماره چهار، آذر و دی.

طلایی، زهرا (۱۳۸۱). زندگی نامه خودنوشت حاج حسین آقا ملک، دفتر اسناد، ج ۲ و ۳ مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.

طلایی، زهرا (۱۳۸۷). زندگی نامه خودنوشت حاج حسین آقا ملک، دفتر اسناد، جلد چهارم، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس.

کرم رضایی، پریسا (۱۳۸۲). مروری بر بیست و یک جلد فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۸۱، کتاب ماه کلیات، خرداد.

یزدی مطلق (فاضل)، محمود (۱۳۸۰). مسجد گوهرشاد و موقوفات آن، وقف میراث جاویدان، ش ۳۵ و ۳۶.

#### اسناد:

اسناد موجود در مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۴۱۵۳۰، ۱۲۳۰۹، ۱۲۳۱۰، ۱۲۷۳۰۵

اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)، ۳د-۱۸۹ک-ج ۲/۲۰-پ ۳۸

اسناد وزارت امور خارجه (استادوخ) مربوط به سال ۱۳۱۸ ق کارت ۱۱ و ۱۳۲۰ ق کارت ۱۲ و ۱۳۲۶ ق کارت ۲۳

#### واژه‌نامه‌ها:

فرهنگ فارسی عمید  
فرهنگ فشرده سخن  
لغت نامه دهخدا

#### سایت‌ها:

fa.wikipedia.org  
http://shahraraonline.ir  
www.aftabir.com، علی ابوالحسنی منذر، اشتباهات تاریخ‌نگاری مشروطه  
www.khorsandypub.com/page/6

